

دانش

۳۸-۳۹ تابستان و پاییز ۱۳۷۳
ستامبرودسامبر ۱۹۹۴م

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران-اسلام آباد



بمناسبت

بیست و پنجمین سالگرد تأسیس انجمن فارسی

و

روز تولد علامه اقبال-۹ نوامبر ۱۹۹۴م/۱۸ آبان ۱۳۷۳هش

قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

* مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.

* بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.

* مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

* به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.

* مقاله ها باید تایپ شده باشد. باورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

* «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند. برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

* آراء و نظریات مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:

* فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئول دانش

ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ — کوچه ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰۴

دانش

۳۸-۳۹ -
تابستان و پاییز ۱۳۷۳
ستمبر و دسامبر ۱۹۹۴م

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



تلفن: ۲۲۰۷۲ - ۲۲۰۷۱

پستال: ۲۲۰۷۲

پستال: ۲۲۰۷۲

شناخت

۸۶-۸۷

۲۷۲۱ نیولون و نلسون

۱۹۸۱ء پبلشرز و پوسٹ

علاؤ گالا - نالیا ریکارڈرز، پوسٹ، تلف، رحمنیہ، نیول، خدائیسف

ناؤلسہ پوسٹ

نالیا ریکارڈرز، پوسٹ، تلف، رحمنیہ، نیول

خطبہ پوسٹ

رحمنی، نسہ، خطبہ، نیول، پوسٹ

رحمنی، پوسٹ

رحمنی، پوسٹ، نیول، پوسٹ

مدیر مسنول و دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانہ ۲۵ - کوچہ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوٹر رایزنی

چاپ خانہ: آرمی پریس - راولپنڈی

فهرست مطالب

دانش شماره ۳۸ - ۳۹

سخن دانش

بخش فارسی:

- ۲ دکتر محمد کلیم سهرامی **معرفی احوال فردوسی و ترجمه های شاهنامه به کلا**
- ۱۷ سید اختر حسین **هندوستان در آینه بوف کور**
- ۲۷ دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل) **حیات دنیا از نظر حافظ**
- ۳۷ دکتر عنایت الله شهرانی **ورود لغات ترکی و مغولی در ادبیات فارسی**
- ۷۹ خاتم دکتر فرحت ناز **سهم مسلمانان در تأسیس کتابخانه های اسلامی**

شعر فارسی و اردو:

- ۱۰۲ بیچین رجپوری بدایونی، لاهور **نعت سید الکونین خاتم النبیین**
- ۱۰۳ مولانا جلال الدین رومی **محبت نامه**
- ۱۰۴ استاد محیط طباطبائی **هدیه مادر**
- ۱۰۶ دکتر سید محمد اکرم اکرام **غراب غرب**
- ۱۱۰ ظفر عباس، بهکر **کلام تازه**
- ۱۱۱ صابر ابهری، جگادهری، هند **غزل**
- ۱۱۲ سرورانبالوی، راولپندی **غزل**
- ۱۱۵ پرتوروهیل **غزل**

کتابهای تازه:

۱۱۹

دو بیٹی های تاجیکی از دکتر عنایت اللہ شہزانی، مقام عراقی در تصوف از دکتر محمد اختر چیمہ، تذکرہ علمای امامیہ پاکستان (مناطق شمالی) از سید حسین عارف

اخبار فرهنگی:

۱۲۲

دوره آموزشی مدرسی و دوره دانش افزایی و بازآموزی زبان فارسی در لاہور، کنفرانس بین المللی وحدت مسلمین از طرف نہضت اخوت اسلامی، کنفرانس بین المللی علامہ اقبال تحت انجمن فارسی ایران و پاکستان و رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد، افتتاح کلاس های فارسی آموزی در مجتمع آموزشی شہید رجائی، اسلام آباد.

وفیات:

۱۲۹

درگذشت رضا ہمدانی، درگذشت دکتر افضل اقبال **آیت شریح محمد ابراہیمی**، دکتر محمد براہین **بخش اردو:**

۱۳۵

داکتر سید سجاد حسین

عهد مغلیہ کی فارسی شاعری کی عام خصوصیات

۱۵۱

داکتر آصفہ زمانی

فارسی ادب کے حوالے سے اختر شیرانی کی علمی...

۱۷۱

داکتر رضا مصطفوی سیزواری

عالمی تمدن میں فارسی اور فارسی ہونے والوں کا حصہ

۱۹۳

فہرست مقالاتی کہ در دانش چاپ شدہ (از شمارہ ۱ تا ۳۷)

۲۱۹

فہرست کتابها و مجله ها و مقالاتی کہ برای دانش دریافت گردید.

بخش انگلیسی:

Zakhiratul Mulook

Dr. Agha Husain Hamadani 1

Allama Iqbal and Iran

Dr. K.B. Naseem 10

سخن دانش

شماره ۳۸ دانش زمانی منتشر می شود که انجمن فارسی ایران و پاکستان در آستانه بیست و پنجمین سالگرد تأسیس خود قرار گرفته است. بدین مناسبت ما این شماره از دانش را ویژه نامه انجمن فارسی قرار داده ایم، انجمنی که با بیست و پنج سال کارنامه درخشان و کوشش مداوم مسئولان امر و دانش پژوهان بدون سرو صدا برای پیشبرد اهداف متعالی خود شب و روز فعالیت کرده است، نخستین بخش انجمن که به فعالیت پرداخت، کتابخانه ای بود که بوسیله آن کتابها و مجله های فارسی بین علاقمندان فارسی توزیع می شد. دومین بخش انجمن که شروع به کارکرد، کلاسهای فارسی بود که عصرها در محل انجمن و دانشکده ها و بعداً در خانه فرهنگ ایران تشکیل یافت، سومین بخش از کارنامه انجمن که باعث جلب توجه دانشوران و ادیبان و شاعران شد، برگزاری جلسات یاد بود و بزرگداشت و شبهای شعر و سیمینارها بود که در تالار دانشکده های پسرانه و دخترانه و مهمانخانه های بزرگ برپا می شد و موجب تشویق و دلگرمی استادان و شاعران فارسی محسوب می شود. چهارمین نوع از فعالیت های انجمن فارسی گسترش زبان فارسی در این منطقه می باشد که این زبان شیرین بیش از هزار سال زبان ملی و علمی و ادبی و دینی این دیار بوده و گذشته از مزایای بی شمار ادبی و هنری، راهگشای گسترش اسلام بوده است.

بانگاهی دقیقتر به اساسنامه تنظیمی انجمن که می توان گفت دستور العمل فعالیتها و خدمات ارزشمندی است که از سوی مؤسسين انجمن برای اعضای انجمن تدوین شده، باید اعتراف کرد که ضرورت پاسداری از موارث عظیم گذشتگان، و حفظ و حمایت از دستاوردهای هزاران ساله ارتباطات تاریخی، فرهنگی علمی، هنری و ادبی میان دو ملت سرفراز مسلمان، مسئولیت خطیری به شمار می آید و آینده مناسبات حسنه و دوستانه و برادرانه هر دو جامعه را نیز پشتیبانی می کند.

از حسن اتفاق صدو بیست و یکمین سالگرد تولد علامه اقبال و تقارن آن با بیست و پنجمین سالگرد تأسیس انجمن فارسی، ما را وادار کرد که مراسم تجلیل از خدمات ارزشمند این شاعر و فیلسوف توانای شرق را در اسلام آباد بصورت يك جلسه بزرگ بجا آوریم و گزارش آن در ضمن اخبار فرهنگی در همین شماره می آید.

اولین شماره مجله دانش در بهار ۱۳۶۴ هـ. ش/ ۱۹۸۵ م در اسلام آباد منتشر شده بود و این شماره ۳۸ و ۳۹ تابستان و پاییز است که در خدمت خوانندگان گرامی می رسد. ما کوشش می کنیم که این فصلنامه دانش همچنان در اسلام آباد چاپ بشود ولی اگر محل چاپ این مجله تغییر یابد، ما ان شاء الله مجله ای دیگر بعنوان دانش نوین بطور آرگان انجمن فارسی پاکستان، اسلام آباد منتشر می کنیم و برای دانش دوستان و مشترکین ارسال می داریم.

به هر صورت ما متشکریم که خوانندگان و نویسندگان و شاعران با این

مجله همکاری صمیمانه کرده اند و ما این سی و نه شماره را با فضل خداوندی و با سرپرستی دوستان منتشر کردیم و امید برآن داریم که ان شاء الله در آتیه نیز گامهای بلندتر و مفیدتری در زمینه گسترش زبان و ادبیات فارسی برداشته شود و فساد اخلاقی که در اثر هجوم فرهنگ اجانب در دیار ما روز بروز نفوذ عمیقی پیدا کرده است، بوسیله ابلاغ تعلیمات اسلامی و ترویج زبان فارسی ازین برود تا محیط امن و آشتی بوجود آید و آرامش و سکون در طبقات مردم شرق به شکل نوین جلوه گر گردد.





دکتر محمد کلیم سهرامی
استاد زبان فارسی و اردو
دانشگاه راجشاهی، بنگلادش

"معرفی احوال فردوسی و ترجمه های شاهنامه بزبان بنگلا"

در سراسر مملکت بنگال زبان فارسی تقریباً شش قرن و نیم، زبان رسمی بوده. پس از فتح بنگال بدست اختیارالدین محمد بختیار خلجی بسال ۱۲۰۴ میلادی تا دوران آخر مغول تیموریه بسال ۱۸۳۵م زبان فارسی، زبان رسمی و اداری بود. پیش از این بعضی از صوفیه مثل شیخ جلال الدین تبریزی و غیره از ایران و ترکستان و افغانستان برای توسعه و اشاعه اسلام در سرزمین بنگال وارد شدند. زبان ایشان بیشتر فارسی بود. غیر از مردم عامه شعراء و ادبای زبان بنگلا بویژه تحت تأثیر زبان و ادبیات فارسی قرار گرفتند و کتابهای فارسی مثل گلستان و بوستان سعدی، تذکره الاولیای فریدالدین عطار، بوسف زلیخای جامی و هفت پیکر نظامی گنجوی، رباعیات عمر خیام و حافظ و منتخبات غزلهای حافظ را بزبان بنگلا در آوردند. متأسفانه در عهد انگلیسی زبان فارسی از حیث رسمی افتاد و بجایش زبان اردو در سال ۱۸۳۶م زبان رسمی قرار گرفت. با وجود تسلط انگلیسها رابطه اهل بنگال با زبان و ادبیات فارسی تاکنون باقی مانده و نویسندگان بنگال. بنوشتن احوال و ترجمه های شاهنامه فردوسی طوسی متوجه شدند یعنی شاهنامه مثل دیگر کشورهای جهان در ادبیات بنگلا نیز مؤثر گشت.

قدیمترین ترجمه شاهنامه فردوسی بدست محمد خاطر که اهل بنگال
 غربی بود بنام «شاهنامه بزرگ صحیح» انجام گفت. این ترجمه در نظم آورده
 شده است که بزبان بنگلا باهم ادبیات عامه محسوب می شود. یکی از
 خصایص «ادبیات عامه» اینست که در رسم خط فارسی نوشته می شد ولی
 زیانش بنگلا بود. متأسفانه سال نخستین طبع این کتاب در دست نیست ولی
 طبع دوم این کتاب بسال ۱۸۸۶ میلادی مشتمل بر ۳۴۵ صفحه بچاپ رسیده
 است و طبع سوم نیز از این ترجمه منظوم در سنه ۱۹۳۷ میلادی از کلکته
 منتشر شده است. از این کتاب نکته ای بر می آید که در زبان بنگلا پیش از
 صد سال روش ترجمه شاهنامه فردوسی و احوال او آغاز شده بود و در مقابل
 دیگر زبانهای اروپائی و خاوری زبان بنگلا در این مورد عقب مانده است.
 همان طور که استاد محترم دکتر ذبیح الله صفا در کتاب خود «تاریخ ادبیات
 در ایران» (مجلد اول ص ۴۹۳) درباره ترجمه شاهنامه فردوسی به زبانهای
 اروپائی و غیره تذکر داده اند ولی زبان بنگلا در این فهرست زبانها جای ندارد.
دومین نفر مزمل حق (۱۸۶-۱۹۳۳م) بود که احوال حکیم ابوالقاسم
 فردوسی را بنثر نوشته و طبع اول کتاب وی در سال ۱۳۰۵ بنگلا (مساوی با
 ۱۸۹۸م) و طبع دوم در سنه ۱۳۱۸ بنگلا (برابر با ۱۹۱۲ میلادی) بچاپ
 رسید. مصنف اسم این کتاب را «احوال فردوسی» گذاشته است که دارای
 ۱۲۲ صفحه می باشد. مجله ها و روزنامه های آن دوره درباره این کتاب در
 ضمن تبصره، آرای موافق و سودمند نوشته اند و توصیه کرده اند که این کتاب
 باید شامل نصاب درجه متوسطه شود. «امرتیا بازار پتریکا» روزنامه

معروف انگلیسی که از کلکته منتشر می شود، درباره این می نویسد که «احوال فردوسی همان طور که از عنوان کتاب دیده می شود، زندگی نامه زیبای فردوسی است که شاعر زنده جاوید داستان رزمیه فارسی بنام شاهنامه می باشد. این مجلد مختصر برای ما سرچشمه مسرت و باعث افتخار است، این کتاب خیلی شسته و پاکیزه به زبان بنگلا نوشته شده است. درباره این کتاب مشهور از این بیشتر نوشتن لازم نیست».

در دست بنده طبع نهم این کتاب است که بسال ۱۳۴۶ بنگلا (مساوی با ۱۹۳۹ میلادی) چاپ شده است. این کتاب مشتمل بر هشت باب است که تفصیل آنها در زیر می آوریم:

باب اول : تولد و تعلیم فردوسی

باب دوم : اسباب تدوین شاهنامه

باب سوم : مسافرت شاعر به غزنین

باب چهارم : ملاقات فردوسی با شعرای دربار غزنوی

باب پنجم : دعوت فردوسی در دربار سلطان محمود و دستور دادن برای

نوشتن شاهنامه

باب ششم : تمام شدن شاهنامه

باب هفتم : عصبانی شدن سلطان محمود و فراری شدن فردوسی

باب هشتم : برگشتن شاعر بوطن خود، فوت کردن و به آرزویش رسیدن.

نویسنده این کتاب بعضی از اشعار فردوسی را بسلك نظم نیز در آورده است.

آقای دکتر غلام ثقلین، استاد زبان بنگلا در دانشگاه راجشاهی با مقدمه مفصل پنجاه صفحه ای این کتاب را بار دیگر از نوروز کتابستان، بنگلا بازار دا کا در سنه ۱۹۶۸ میلادی منتشر کرده است.

همین نویسنده (مزمل حق) شاهنامه را در سال ۱۹۰۹م و ۱۹۱۸م به ترتیب به نثر ترجمه و چاپ کرده است. بخش اول این کتاب در دست است که از شماره، ۲۹، خیابان کیننگ کلکته (بنگال غربی) منتشر شده و بخش دومش بتکمیل نرسیده است. بعد از عنوان کتاب قول اتکنسن بزبان انگلیسی در این الفاظ نوشته است:

« دراصل شاهنامه نه فقط تاریخ منظوم است بلکه تاریخ کارهای مهم پادشاهان قدیم ایران نیز است ... »

تفصیل بابهای این کتاب که مشتمل بر ۳۳۷ صفحه است در زیر متذکر می شویم:

کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، دربارۀ عشق شهرزادی زابل، ترسیدن ضحاک در خواب، کاوه آهنگر، فریدون و سه پسرانش، ایرج، منوچهر، جنگ منوچهر، دربارۀ زال، سام را دیدن خواب، داستان عشق رودابه، در بیان رستم، مرگ منوچهر، پادشاهی نودر، آمادگئی افراسیاب برای جنگ، حمله آور شدن افراسیاب بر کابل، پادشاهی گرشاسپ، پادشاهی کیتباد، پادشاهی کیکاؤس، رفتن کیکاؤس به مازندران، هفت خوان رستم، باز آمدن کیکاؤس بایران زمین، رزم کردن کیکاؤس باشاه هاماوران، تاخته کردن افراسیاب بر ایران زمین، آمدن کیکاؤس بوطن خود، کاخ البرز، جنگ کردن هنگام شکار،

داستان سهراب، سفر سهراب برای جنگ... تا اینجا جلد اول شاهنامه و بخشی از جلد دوم فقط ترجمه شده. بنظر بنده دو جلد غیر ازین برای تکمیل ترجمه کامل شاهنامه لازم می باشد.

کتاب چهارم بنام «داستان شاهنامه» اثر بنده علی میان می باشد که در نثر ساده بیان شده است و مخصوصاً برای بچه ها است. طبع اول و دوم این کتاب کوچک یکی بعد از دیگری از داکا در سال ۱۹۴۹ و ۱۹۵۷ میلادی چاپ شده است.

همین طور کتاب پنجم بعنوان «شاعر شاهنامه» در ضمن احوال فردوسی در نثر برای بچه های مدارس ابتدائی نوشته شده است. نویسنده این کتاب بهوبیش رای یک شخصیت ادبی غیر مسلم است. این کتاب مختصر از طرف بنیاد فرهنگ اسلامی داکا بسال ۱۹۸۱ میلادی منتشر شد.

«بلبل ایران» از تألیف مرحوم عبدالجلیل است که در شهر کهولنا ماهر حقوق بود ولی با زبان فارسی خیلی علاقه داشت. مؤلف در این کتاب غیر از شاعران دیگر ایران، احوال فردوسی و مختصری درباره شاهنامه نظر خود را بیان نموده است. شرح طبع اول این کتاب بدست بنده نرسیده ولی چاپ دوم این کتاب بسال ۱۹۶۳ میلادی منتشر شد.

«داستان شاهنامه» کتاب کوچکی اثر قاضی ابوالحسین است که طبع اولش در سال ۱۹۶۴ میلادی از داکا چاپ شد. در این کتاب قصه های شاهنامه را مؤلف بطور مختصر و در نثر ساده برای خوانندگان و علاقه مندان فارسی نوشته است.

«شاعران ایران» اثر مرحوم پرفسور منصورالدین رئیس اسبق بخش زبان بنگلا در دانشکده دولتی داکا است. این کتاب مشتمل بر بیشتر از یکهزار صفحه می باشد که در آن احوال و آثار تقریباً همه شاعران معروف ایران متذکر شده است. و ترجمهٔ عدّه ای از غزلیات حافظ بزبان بنگلا مشاهده می شود. ضمن احوال و آثار هر شاعر نویسنده مذکور امثال اشعار فارسی نیز برای استدلال آورده است. فرهنگستان بنگلا در داکا نخستین بار در سال ۱۹۶۸م و دوباره در سال ۱۹۷۸ میلادی انتشار یافت. از جمله کتب دیگر این کتاب مفصلتر است و درباره فردوسی طوسی روایات مختلف در ضمن تدوین شاهنامه بیان نموده است. طبق نوشتن پرفسور منصورالدین تدوین شاهنامه در دربار سلطان محمود صورت گرفته بلکه آغاز آن در وطن شاعر (طوس) شده بود، همان طور که در تمهید شاهنامه، شاعر اشاره کرده است که در تکمیل شاهنامه ۳۵ سال گذشته و پادشاهی سلطان محمود فقط سی و یک سال بود.

«شاهنامهٔ فردوسی» (منظوم) با مقدمه مفصل و نقد و بررسی در زبان بنگلا نوشته شده است. مجلد اول آن در دو بخش مشتمل بر تقریباً یکهزار صفحه بسال ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹ میلادی بسعی فرهنگستان بنگلا منتشر شده بود و متأسفانه پنج هزار صفحه از آن بصورت مخطوطه در انتظار چاپ از شانزده سال در همین فرهنگستان بدون توجه افتاده بود. خوشبختانه بمناسبت جشن هزار ساله تدوین شاهنامه فردوسی در ماه فوریه بسال ۱۹۹۱ میلادی تازه در شش مجلد دارای ۳۹۹۲ (تقریباً چهار هزار) صفحه چاپ شده است.

مترجم این کتاب فقید منیرالدین یوسف (۱۹۱۹-۱۹۸۷م) مرد فاضل و با سواد و از خانواده شعراء و ادبای فارسی و اردو از مملکت بنگلادش بود این ترجمه در ۱۹۶۳م آغاز کرد و بسال ۱۹۸۱م پایان رسانید یعنی تقریباً ۱۷ سال بدون شك و تردید گفته می شود که این ترجمه از میان همه کتب مذکور راجع به فردوسی و شاهنامه او معروف و معتبر و مکمل محسوب می گردد. و حقیقت آنست که پس از مرگ، ارزش و اهمیت مترجم بر علاقمندان فارسی و فردوسی آشکار شد تا بد آنجا که امروزه او را یکی از بزرگترین شاعر و مترجم یاد می کنند.

در آغاز کتاب مرحوم منیرالدین یوسف مقدمه ای مفصل مشتمل بر شصت صفحه نوشته است و آنرا باینطور در پنج بخش تقسیم کرده است: بخش اول درباره وضع سیاسی ایران در زمان فردوسی و بخش دوم در ضمن مقایسه کتب ادبیات عالم با شاهنامه فردوسی است. در بخش سوم نویسنده تاریخ و تفصیل زبان فارسی و روابط آن با زبانهای افغانی و هندی و اوستا و سانسکریت آورده است. بخش چهارم مشتمل است بر خلاصه داستان شاهنامه و بخش پنجم دارای نقد و بررسی شاهنامه است.

«نام آوران ایران» اثر محمد برکت الله است که در آن احوال و آثار نه نفر از شاعران و دانشمندان ایران تذکر داده شده است. از آنها فردوسی، عمرخیام، سعدی، ناصر خسرو، نظامی، عطار، رومی، حافظ، جامی، ابن سینا و امام غزالی عبارت اند. مجلد اول این کتاب بسال ۱۹۲۴ و مجلد دوم بسال ۱۹۳۲ میلادی در کلکته چاپ شده بود. و هر دو مجلد باهم در سنه

۱۹۶۵ میلادی از طرف بنیاد فرهنگ اسلامی، داکا منتشر شده است و طبع هفتم آن در ۱۹۸۷ که از همین اداره چاپ گردیده، در دست است. نویسنده در آغاز کتاب مقدمه ای جالب و پرمغز بتحریر آورده است. در آخر باید اشاره کرد که غیر از کتاب مرحوم منیرالدین یوسف در همه کتاب يك سهو مشترك مشاهده می شود که شاعر ایران عنصری را «انصاری» نوشته اند. احتمال قوی می رود که نویسنده بعدی از نویسنده قبلی استفاده کرده است و هرچه غلط در کتاب مورد استفاده بود در کتاب بعدی نیز تکرار گردیده است. دوّم اینکه هیچ يك کتاب نقد ادبی ندارد. سوّم اینکه غیر از مسلمانان نویسندگان دیگر مذاهب هم با فارسی علاقه داشتند و درباره ایران و فردوسی و حافظ و سعدی کتابهای نوشتند. خلاصه اینکه فردوسی در سراسر دولت جمهوری بنگلادش مقبولیت و اهمیت بسزائی دارد.

*** **



سپید اختر حسین
گروه ادبیات فارسی
دهلی نو - هندوستان

هندوستان در آینه بوف کور

از دیر زمان هندوستان مورد توجه فارسی زبانان بوده است. پیش از اسلام تا امروز در ادبیات ایران ذکر هندوستان با گرمی و خیراندیشی آمده است. در کتاب مقدس زرتشتیان، قسمت و ندیداد دربارہ ۱۶ جای زیبای جهان سخن رفته که یکی از آنها «سپته سند و» ست که در آنجا هوا گرم است و دختران زود به سن بلوغ می رسند. (۱)

در هر حال در ادوار مختلف سیما های گوناگون از هندوستان در آینه ادبیات فارسی منعکس می شود. در زمان غزنویان و بعد، در سفرنامه هایی مانند تحفة الہند ابو ریحان بیرونی و سفرنامه ابن بطوطہ، حدیث هند وجود دارد، منتها به زبان عربی. اطلاع ابن بطوطہ در این مورد این است که مردم در هند فارسی بلد بودند. (۲) شاعران بلند آوازہ فارسی مانند فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ به نیکنامی از هند یاد کرده اند که نمایانگر اندیشه آنان دربارہ هند بوده است.

فردوسی در شاهنامه از «شمشیر ہندی» مولوی در مثنوی از «داستان طوطی» سعدی در بوستان از «فلقل ہند» و حافظ در دیوان خود از «طوطیان ہند» (شاعران ہند) سخن در میان آورده اند.

این ناموران ادب فارسی با سخنان زیبای خود توصیف هند کرده اند و با کمال هنرمندی هندوستان را به فارسی زبانان جهان معرفی نموده اند. اما هندوستان با مرور زمان در ادبیات فارسی ابعاد نوتری بخود می گیرد. و با شروع سلطنت مغول درهند آشنائی ادب فارسی با هند پهناور و عمیقتر می گردد. موضوع هند و محیط و مناظر زیبای آن از کشمیر گرفته تا بنگاله بدست توانای شاعران و ادیبان در سایه ادبیات غنی فارسی روحی تازه می گیرد:

ز هند دیده بد دور عشرتستانست دل شکفته و طبع گشاده ارزانست
چرا نگویم دارالامان حادثه اش که هند کشتی نوح و زمانه طوفانست
ز می جهان مروت که گر غریب اینجا هزار سال بماند عزیز مهمانست
توان بهشت دوم گفتنش باین معنی که هر که رفته از این بوستان پشیمانست
شکست خاطر سوری روانمی دارند دراین دیار دل کافران مسلمانست
مسلم بود که بمعوره هاش گویم شهر که دلگشا چمنی پرنهال ریحانست
ز گلشنش پرطاؤس نسخه ای دارد که از مشاهده اش چشم عقل حیرانست
بیابین چه گل عیش می توان چیدن از آن حدیقه که یک برگ سبز آن پانست
ز رمز فهمی خوبان اوچه شرح دهم که مرغ گلش هندوستان زبان دانست (۳)

بعد از انقراض سلطنت مغول زبان و ادبیات انگلیسی و ادبیات زبانهای هندوستان جایگزین ادب فارسی شد و بظاهر ادبیات فارسی در هند مانند افسانه شد و حدیثی کهن ماند. اما درحقیقت، جای و مقام هند در ادبیات فارسی چه در گذشته و چه در حال، هیچگاه خالی نبوده است:

«شاه نشین چشم من تکبیه گه خیال تست

جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو» (۴)

بهرحال از برجستگان ادبیات معاصر ایران، صادق هدایت است که به ارتباط ناگسستنی پی برد و در سال ۱۳۱۵ شمسی به دنبال فراگیری زبانهای باستانی ایران و تمدن کهن آنجا به سرزمین عجایب پانهاد. عجبا، فارسی دانان هند به ورود هدایت توجه نکردند! هنوز هم اقامت او در هندوستان بر ما مجهول است. چه خوب بود اگر يك نفر در گروه ادبیات فارسی دانشگاه های هند شرح حال سفر او را مویه مو می نوشت تا ما را به پند دوستانه سعدی:

«نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار» (۵)

واقف گرداند، البته دکتر محمد استعلامی، استاد پیشین دانشگاه تربیت معلّم تهران، گزارش مختصری از سفر هدایت به هندوستان می دهد که:

«صادق در سال ۱۳۱۵ شمسی به هند رفت در آن سرزمین با زبانهای پیش از اسلام آشنا شد و پهلوی ساسانی را چنان خوب آموخت که پس از آن چند کتاب ارزنده آن زبان را به پارسی در آورد. ره آورد دیگر صادق هدایت در این سفر آشنائی و دل بستگی به مکتب بودا و بودایی به زبان فرانسه بود» (۶)

به نظر اینجانب ره آورده ارزنده صادق هدایت از سفر هندوستان زمان بوف کور است. این کتاب اوکین بار در شهر بمبئی در سال ۱۳۱۵ چاپ شده که در آن اشارت به هند و محیط آن بکرات رفته است. خواننده بوف کور کلمات «بوکام داسی» که ظاهراً مقصود هدایت «دبوداسی» است و «معبد لنگم» یعنی معبد شیو، و «مار ناگ» و «ساری» و «شهر بنارس» را در این کتاب

می بیند. علاوه بر آن، فلسفه تناسخ بودایی کمی، رنگ عرفان به رمان بوف کور می بخشد.

رمان بوف کور را به طریق دو داستان که باهم مرتبط اند، می توان بیان کرد. داستان اول از این قرار است: در يك خانه جوانی مشغول به نقاشی روی جلد قلمدان است. نقاشیهای او برای فروش توسط عمویش به هند صادر می شود. در آن نقاشی يك درخت سرو که زیرش پیر مردی چنبا تمه نشسته و دور سرش شالمه بسته بود و انگشت سیابه دست چپش را به حالت تعجب به لبش گذاشته بود. رو بروی او دختری با لباس سیاه بلند که احتمالاً تأثیری از ساریهای رانج در هند است، خم شده، به او گل نیلوفر تعارف می کرد. روزی عمویش به خانه می آید. نقاش جوان برای پذیرایی از عموی خود به پستوی خانه می رود و در آنجا به رؤیایی فرو می رود. چون باغلی شراب به اطاق خود بر می گردد، عمویش رفته است.

رؤیای دختر به او شکنجه می دهد. او همیشه سعی می کند که چشم دختر را نقاشی کند لیکن موفق نمی شود. يك روز از گردش به خانه بر می گردد، دختر را دم در نشسته می بیند. در را باز می کند و دختر نیز ناخود آگاه توی خانه او می رود و بر تختش می خوابد و همانجا می میرد. در این لحظه نقاش می تواند چشم دختر را ببیند و نقاشی کند بعداً جسد دختر را تکه تکه کرده، در صندوق گذاشته، باکمک پیر مردی که همیشه جلوی خانه اش دیده می شود، به قبرستان می برد و در يك جا دفن می کند. اتفاقاً از قبر يك گلدان راغه که نقش آن عیناً نقاشی جوان است، پیدا می شود و در

تمام طول عمر این جنایت به نقاش جوان اذیت می کند.

داستان دوم که سهم بیشتر کتاب را در بر می گیرد، چنین است که نویسنده درباره زندگی خانوادگی خود حرف می زند. پدر و عموش باهم برادر دو قلو بودند. هر دو آنها يك شکل، يك قیافه، و يك خلق و خوی داشتند و صدای آنان نیز يك جور بود. آنان برای تجارت به هندوستان رفتند و در آنجا اجناس شهر ری را می فروختند. پدر نویسنده در شهر بنارس بود و عموش را به شهرهای دیگر هندوستان برای کارهای تجارتي می فرستاد. در شهر بنارس پدرش عاشق يك بوگام داسی (دیوداسی) شد و مذهب او را هم پذیرفت. از این وصلت نویسنده به دنیا آمد. چون عموش از مسافرت بازگشت، او نیز عاشق مادرش شده بود. زن هندی، وقتی معلومش شد که هر دو برادر دو قلو بودند، ناراحت شد و خواست که هر دو را ترك کند یا اینکه او به یکی تعلق گیرد که در آزمایش مار ناگ موفق آید. هر دو برادر را به اطاقی دارای مار ناگ بود انداختند تا مار آنها را آزمایش کند. در این آزمایش یکی (پدرش) می میرد و عموش باقیافه پیر مردی از در می آید. دختر به او تعلق می گیرد. هر دو بچه را به شهر ری آوردند و به عمه اش سپردند و به هند برگشتند. هنگام خدا حافظی مادرش بغلی شراب زهر آگین برای بچه خود به عمه اش سپرد.

نویسنده بوف کور با دختر عمه در يك خانه بزرگ می شود. عمه اش هر دو بچه را با كمك و مواظبت دایه ای بزرگ می کند. وقتی عمه اش می میرد، دختر نویسنده را به ازدواج باخود وادار می کند. بعد از این ازدواج،

زندگانی نوین نویسنده شروع می شود. اما جز یأس و محرومی و بدبختی هیچ چیز در زندگی خود نمی بیند. بی وفائی و خیانت زن به شوهر سبب نامرادی و ناراحتی در زندگی نویسنده می شود. او در اثر این ناخوشی، روزی به اطاق همسرش می رود و باگزلېك او را می کشد. مثل قسمت اول داستان، این جنایت نیز تمام عمر او را شکنجه می دهد.

در داستان بوف کور که تار و پود آن با عشق و جنایت بافته شده، هدایت از هند و محیط آن حداکثر استفاده را می کند. بودا پدیده مرگ را با ژرف بینی نگریسته بود و از این سبب تحول بزرگی در زندگی او رخ داد. هدایت نیز به زندگی و مرگ بشر بوداوار می نگرد و بدلیلی زندگی پس از مرگ یا تنا سخ را نمی پسندد: «تنها چیزی که از من دلجویی می کرد، امید نیستی پس از مرگ بود. فکر زندگی دوباره مرا می ترسانید و خسته می کرد، من هنوز به این دنیایی که در آن زندگی می کردم، انس نگرفته بودم. دنیای دیگر به چه درد من می خورد؟» (۷) هدایت در دنبال زندگانی آرمانی می باشد که بدون شك ما را به یاد مولانا جلال الدین می اندازد:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر. کز دیو و دد ملولم و انسانم
 آرزوست گفتند: یافت می نشود، جسته ایم ما. گفت: آنکه یافت می نشود
 آنم آرزوست (۸) بهر جهت، هدایت مرگ را بعنوان ناجی و يك واقعیت جهانی
 قبول دارد. بقول او: «تنها مرگ است که دروغ نمی گوید». (۹) مرگ انسان را
 از همه فلاکتها و زجرها نجات داده به جایی می رساند که در آنجا فضای «بی
 زمانی» حکمفرماست. بقول هدایت: «برای کسی که درگور است زمان معنی

خود را گم می کند» (۱۰). وردسخن هدایت اینها است: «مار ناگ»، «بغلی

شراب»، «گزمه مست» که همراه با آهنگ:

”بیا بریم تا می خوریم

شراب ملک ری خوریم

حالانخوریم کی خوریم»

همواره مرگ را در ذهن نویسنده تداعی می کند.

هدایت فرهنگ و تمدن هند را بسیار گرمی می دارد. وقتی او سخن از رقص و آهنگ هندی می راند، نثر او با زبان شعر آمیخته می شود و نیز خواننده را از محیط ملال آور رمان نجات داده در بتکده موسیقی بار و سرشار از آهنگ های بنارس قرار می دهد: «آهنگ پرمعنی که همه اسرار جادوگری و خرافات و شهوتها و دردهای مردم هند در آن مختصر و جمع شده بوده و بوسیله حرکات متناسب و اشارات شهوت انگیز حرکات مقدس بوگام داسی مثل برگ گل باز شده، لرزشی بطول شانه و بازوهایش می داده و خم می شده و دوباره جمع می شده است» (۱۱)

این توصیف هدایت از رقص و آهنگ هندی چنان شفاف و زیبا است که تأثیر سمعی و بصری در وجود خواننده رمان می گذارد. ارزشی که شیرین برای نظامی گنجوی دارد، بوگام داسی همان ارج و قرب در این رمان برای هدایت پیدا کرده است. نظامی شیرین را در چشمه نشان می دهد، هدایت بوگام داسی را که بشکل مادرش و مظهر کمال زیبایی است در بتکده بنارس می نمایاند: «بوگام داسی یعنی مادرم با ساری ابریشمی رنگین زردوزی،

سینه باز، سریند دیبا، گیسوی سنگین سیاهی که مانند شب ازلی، تاریک و درشت، سرش را گره زده بود. النگوهای میچ پا و میچ دستش، حلقه طلایی که از پره بینی گذرانده بوده، چشمهای درشت سیاه خمار، مورب دندانهای برآق با حرکات آهسته موزونی که با آهنگ سه تار و تنبک و تنبور و سنج و کرنا می رقصیده...» (۱۲)

درحقیقت زن زیبای هند چنان مظهر جمال است که در این رمان، پدر نویسنده جان و ایمان خود را در عشق او باخته، در وجود او اصالت تمام فرهنگ و تمدن هند تمرکز یافته است.

«بوف کور در شمار نوشته های ممتاز ادبیات ایران قرار گرفته و ترجمه آن در کشورهای بزرگ جهان انتشار یافته است. این کتاب در ایران نیز برسر زبانها افتاده و دوست و دشمن بسیار پیدا کرده است.» (۱۳) اما خوشبختانه در هندوستان کسی دشمن این کتاب نیست، زیرا در این کتاب سیمای هند را از دیدگاه هدایت می توان دید و برای فارسی دانان هند مایه افتخار است که در زمانی که روی فارسی به فراموشی می رفت هدایت به هند آمد و ارتباط فرهنگی و ادبی دو کشور هند و ایران را در رمان خود دو باره زنده کرد. امید است که فارسی دانان هند دین خود را در برابر التفات هدایت به هند با نوشتن تاریخچه مفصل اقامت او در هندوستان ادا کنند. زیرا بقول سعدی:

گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست

در و دیوار گواهی بدهد کاری هست (۱۴)

منابع و مأخذ

۱- Indian And Iran through The Ages, by F.C. Dawar. Pg No.42

۲- سفر با سفر نامه های خسرو شاهانی، ص ۱۰۰

۳- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی. ح. پرتویضانی، ص ۱۴

۴- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، مؤسسه انتشارات

امیر کبیر تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۹۱

۵- کلیات سعدی، گلستان، انتشارات فروغی، ص ۵۳

۶- بررسی ادبیات امروز ایران. دکتر محمد استعلامی، ص ۱۱۵

۷- بوف کور، صادق هدایت، سازمان انتشارات جاویدان، ص ۶۹

۸- هزار سال شعر فارسی، ص ۱۸۷

۹- بوف کور، صادق هدایت، سازمان انتشارات جاویدان، ص ۶۹

۱۰- ایضاً ص ۵

۱۱- ایضاً ص ۴۲

۱۲- ایضاً ص ۴۱

۱۳- بررسی ادبیات امروز ایران، دکتر محمد استعلامی، ص ۱۱۷

۱۴- کلیات سعدی، انتشارات فروغی، ص ۶۱

* * * *



حیات دنیا از نظر حافظ شیراز

بدین رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکونی اهل کرم نخواهد ماند
چنانکه از عنوان این گفتار پیداست، موضوع بحث ما زندگی دنیا از
نظر حافظ می باشد که جزئی از گفتار اصلی ما را تشکیل می دهد، تحت
عنوان-الهیات در حافظ-که در آن به گفتگو از آراء و عقائد حافظ از قبیل:
مبدء نخستین، عالم الست، عوالم وجود، خلقت و آفرینش عالم و انسان،
فطرت، تکلیف، قضا و قدر، انبیاء و رسل، مرگ و حیات، عالم پس از
مرگ، قرآن، ملائکه و فرشتگان الهی، توبه، کفر و ایمان، معاد و قیامت، و
بالاخره بهشت و دوزخ و ... پرداخته ام که بیش از یکسال است این تحقیق را
شروع کرده ام و هم اکنون جهت رعایت مقتضای حال، گزینه یکی از آن مباحث
را تحت عنوان حیات دنیا از نظر حافظ تقدیم می دارم و تفصیل آن را به
کتابی که بزودی از اینجانب به نام -الهیات در دیوان حافظ- طبع و نشر
خواهد یافت انشاء الله حواله می دهم.

حافظ، دنیا را همچون رهگذری می داند، پر آشوب که باید به سرعت از
آن گذشت و درنگ در آن روانی باشد، و نیز می گوید که هر کس با چشم عقل به
دنیا نگاه می کند، به خوبی در می یابد که جهان، بی ثبات و بی محل است
و از روی تحقیق، کار دنیا هیچ در هیچ است، چنانکه در غزل ۴۵ می گوید:

بچشم عقل درین رهگذار پر آشوب

جهان و کار جهان بی ثبات و بی محلت (۱)

و نیز در غزل ۲۹۸ می گوید که من بی اعتباری جهان و امورش را هزار بار تجربه کرده ام تماماً هیچ است. (۲)

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
خواجه مردم را به محبت و دوری از خصومت می خواند و می فرماید از
آن جایی که نه عمر در این دنیا جاویدان است و نه ملک دنیا برای کسی می
ماند، پس این همه نزاع بر سر دنیا از چیست؟
غزل ۲۹۰:

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر

نزاع بر سر دنیی [دنیای] دون مکن درویش (۳)

از دیدگاه حافظ، دنیا، دنیایی است که بنیاد و اساس آن سست است و شیوه
این جهان جفاکاری. غزل ۳۷

مجدورستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوز عروس هزار د امداد است
خواجه شیراز به منظور نشان دادن چهره واقعی دنیا، تمثیل ها و تشبیه
های دلنشینی می آورد. مثلاً در غزل ۴۱، آسمان مرتفع و ستاره گانش را به
الکی-قربالی-تشبیه می کند که ریزه هایش کله کسری و تاج پرویز است
یعنی همه را هلاک می کند.

سپهر برشده پرویز نیست خون افشان

که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است (۵)

و یا این که در غزل ۹، دنیا را به کاسه شومی تشبیه می کند که در برابر مهمان گرسنه و بی خبری نهاده شده و او نمی داند که مهمان کش است نه مهمان نواز.

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کان سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را (۶)
حافظ شیراز در غزل ۳۵۴ دنیا را همچون فرتوتی خونخوار کهنه کار و سست بنیاد می داند و فغان سر می دهد و می گوید: فریاد این فرهاد کش:
جهان پیر سست و بی بنیاد ازین فرهاد کش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم (۷)
و در غزل ۴۰۷ به مخاطب خود که شاید همه و بالاخص قدرتمندان و دولت مردانی که بر مرکب مراد سوار هستند و غافل از همه جا و همه چیز، خطاب عتاب آمیز دارد و می گوید:

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو (۸)
حافظ در غزل ۲۷۸ به دام گسترانی که در خیال شکار این و آن هستند و به مردمی که لذت خویش را در سلب آسایش و آزادی دیگران می دانند هشدار می دهد که:

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار
که من پیمودم این صحرا نه بهرامست و نه گورش (۹)
و بالاخره حافظ در غزل ۱۲۸ دنیا را همچون رهنی همیشه بیدار می داند که در کمین نشسته و سرانجام به سراغ هر کسی خواهد آمد:
رهن دهر نختست مشو ایمن از او اگر امروز نبرد ست که فردا ببرد (۱۰)

این بود نمونه ای از آنچه ما در مقام بیان آن بودیم گرچه از این قبیل اشعار در سراسر دیوان پرنور حافظ موج می زند.

از بیان فوق می توان نتیجه گرفت، دنیایی که در نظر خواجه شیراز این همه مذموم است پس ناگزیر باید حافظ، زهد و زاهد را مدح نماید، در صورتی که علی رغم این همه نکوهش که از دنیا دارد، سراسر غزلیات خواجه پر است از ذم زاهد.

البته خواجه مطلق زهد را ملامت نمی کند، بلکه زاهدی را مذمت می کند که ریاکار باشد و قرآن را دام تزویر قرار دهد.

چنانکه در غزل ۲ گوید:

توبه زهد فروشان گران جان بگذشت وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست
یا اینکه در غزل ۹ می فرماید:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
او زهدی که از روی ریا و تزویر باشد آن را آتشی می داند که خرمن دین را خواهد سوزاند چنانکه در غزل ۴۷ آمده:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقه پشمینه بستداز و پرو
خواجه، مکر و حيله، سالوس و تزویر را بطور کلی مردود می داند، خواه از صوفی سرزند یا از زاهد، و چنین عملی را، پا از گلیم خود دراز تر کردن می داند، همانطور که در غزل ۳۷۵ گوید:

صوفی بیا که خرّقه سالوس پرکشیم

وین نقش زرق را خط بطلان بسر کشیم (۱۱)

حافظ نه حدّ ماست چنین لافهازدن

پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم؟

یا اینکه در غزل ۱۳۳ گوید:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد... (۱۲)

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

از دیدگاه حافظ، زاهدی مذموم است که خودبین باشد و خرده گیر، در

غزل ۲۶۴ گوید: و بر چنین زاهدی نفرین می کند.

یارب آن زاهد خودبین که بجزعیب ندید دود آهیش در آئینه ادراک انداز (۱۳)

خواجه شیراز می گوید که زاهدان مغرور، هیچگاه پیروز نمی شوند و

سالم به منزل نخواهند رسید. غزل ۸۴:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز بدار السلام رفت (۱۴)

از آنچه گفته شد معلوم گردید که حافظ شیراز، دنیا و دنیا مداری را

سخت مذمت می کند و بیشتر از آن، زاهدانی که بخاطر دنیا ترك دنیا می

کنند و یا به عبارت بهتر، تظاهر به ترك دنیا می کنند.

نکته قابل ذکر آنکه، تعلیمات حافظ در خصوص مذمت دنیا، نه بدان

خاطر است که سالک را به سکون و بی حرکتی، تنبلی و بی کاری، تن به ذلت

و خواری دادن و از این قبیل سوق دهد، بلکه بدان منظور است که سالک، باید

آخورهای مادی و قفسهای اسارت را بشکند، باید به دنبال آزادی رفت،

باید اوج گرفت، و سر انجام باید از بی خبری و تنبلی بدر آمد. در
غزل ۴۵۵ گوید:

کاروان رفت و تو در خواب و بیهان درپیش وه که بس بی خبر از غفلت چندین جرسی (۱۵)
بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
حافظ می گوید: باید از عالم خاکی بدر آمد، چون این کود کاند که خاک
بازی می کنند و عالمی دیگر ساخت. در غزل ۴۷ گوید:

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

عالمی دیگر بپاید ساخت و زنو آدمی (۱۶)

عالمی که انسان را از دنیای خاکی بیرون می برد و بر پشت ابرها و برفراز
افلاک بالا می برد عالم عشق و دولت عشق است، چنانکه در غزل ۲۴ گوید:

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد

یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد بدست (۱۷)

چنین عشقی است که آدمی را از خودی و خود محوری بیرون می آورد،
در غزل ۴۵۳ می فرماید:

انی که دائم بخویش مغروری گر ترا عشق نیست معذوری

گرد دیوانگان عشق مگرد که به عقل عقیده مشهوری

مستی عشق نیست در سرتو رو که تو مست آب انگوری

روی زردست و آه درد آلود عاشقان را دوی رنجوری

الهی از آن ز لالی که عارفان واصل و اولیا، کاملت را چشاندی قطره نی
هم بما سوختگان عنایت فرما.

تشریحات

۱- خلاصه : در این رهگذر پر غوغا در چشم عاقل و عارف، تمام امور مربوط و متعلق به جهان، بی ثبات و بی اعتبار است، یعنی اگر با نظر عبرت‌بنگری دنیا و مافیها هیچ ارزش ندارد، زیرا فانی و سریع الزوال است. [ر.ك: شرح سودی بر حافظ، ترجمع عصمت ستارزاده. ارومیه. انتشارات انزلی. ۱۳۶۲ ش: ۱، ۳۱.]

۲- مراد اینست که: امور متعلق به دنیا، هیچ هیچ است، یا از هیچ هم هیچ تر است. یعنی اعتبار ندارد و من این نکته را هزار بار تحقیق کرده ام تماماً هیچ است. [ر.ك: شرح سودی: ۴، ۱۷۱۳.]

۳- یعنی: نه عمر خضر می ماند و نه ملك و سلطنت اسکندر، پس بخاطر دنیای دون نزاع مکن ای درویش.

ذکر درویش بجهت ضرورت قافیه است والا مراد، طالب دنیا است، هر که خواهد بود منظور اینست که چون پایه و اساس دنیا بر این باشد که نه عمر و نه ملك و نه مال باقی بماند پس این همه حرص و تهالك برای چه؟ همه از غفلت زیاد است. [همان مدرک: ۳، ۱۶۴۴.]

۴- مراد اینست که: از این جهان بی اعتبار و فرومایه انتظار وفا و نکوعهدی نداشته باش چون این عجوز عروس هزار داماد است یعنی اگر چند روزی دنیا بروفق مرادت باشد، گمان مکن که باتو عهد و پیمان بسته است که همیشه بروفق دلخواه تو باشد. هرگز به عهد و پیمان او اعتماد مکن که خیلی بد عهد و بی اعتبار است و فرومایه زیرا این عجوزه مکاره غداره به نکاح هزار داماد چون تو درآمده و عروسش شده و عروسی است که چندین

هزار شوهر را بیچاره کرده است.

[ر.ك: همان مدرک: ۱، ۲۶۸ و فرهنگ فارسی دکتر معین ج او ۲]

۵- یعنی فلک بر شده مانند الکی است که ریزه هایش کله کسری و تاج پرویز است، یعنی درجایی که فلک از بزرگانی همچون کسری چشم نمی پوشد و می کشد و خونشان را می ریزد پس با دیگران چه خواهد کرد؟ مراد اینست که برهیچکس رحم نخواهد کرد.

[همان مدرک: ۱، ۲۹۲]

۶- مراد اینست که از خانه گردون خارج شو و نانی طلب مکن یا خود از خانه گردون برو و از او نان مخواه، زیرا این مهمان کش عاقبت مهمان خود را می کشد. در این بیت تنبیه است بر این که از فلک امید وفا نداشته باش و به مال و منال و منصب دنیا اعتماد نباید کرد.

[ر.ك: همان مدرک: ۱، ۷۷ و فرهنگ فارسی معین: ۲، ۱۹۷۱]

۷- مراد اینست که جهان پیرو بی بنیاد است. فریاد از این فرهادکش که افسون و حیلش اش مرا از جان شیرین ملول ساخته. حیلش و مکرش از جان سیرم کرد.

۸- مراد اینست که بر اختر شب دزد اعتماد مکن، بر دنیا تکیه نکن، زیرا این عیار، تاج کاوس و کمر کیخسرو را ربوده است. این پادشاهان را هلاک نموده و از مقام سلطنت دورشان ساخته و به سازگاری و مساعدت چند روزه فلک اعتماد مکن، چون عاقبت تو را هلاک می کند. [ر.ك: همان مدرک:

۴، ۹، ۲۲]

۹- خلاصه اینکه: کمند صید بهرامی را رهاکن یعنی دنیا و کسب مال و منال

آن را ترك كن و جام جم را بردار، زیرا من صحرای دنیا را طی کردم، نه بهرام است و نه گورش هم خودش و هم گورش ناپیدا است. مراد اینست که در دنیا خلود و بقاء نیست.

[ر.ك: همان مدرک: ۳. ۱۶۱۸]

۱- مراد اینست که از حرامی دهر و رهن دهر، مطمئن مباش و غافل مشو که او نخواهید است اگر امروز عمرت را نریاید فردا خواهد ریود.

۱۱- یعنی: ای صوفی بیا تا خرقه ریا را از خودمان دور کنیم و روی این اسباب ریا خط بطلان بکشیم... ای حافظ این گنه لاف زدنها در حد مانیت و پای از گلیم خویش زیاد تر دراز کردن است، شاید اشاره به گفتاری باشد که در حال سکر گفته است.

[ر.ك: معین: ۲ و شرح سودی: ۳. ۲۰۵]

۱۲- همان مدرک: ۲. ۸۱۹ و ۸۲۵

۱۳- همان مدرک: ۳. ۱۵۶۶

۱۴- همان مدرک: ۱. ۵۲۴

۱۵- همان مدرک: ۴. ۲۴۳۶

۱۶- یعنی در عالم خاکی يك آدم خوب پیدا نمی شود، پس باید عالم دیگری را ساخت.

[ر.ك: شرح سودی: ۴. ۲۵۲۱]

۱۷- سلیمانی، یاء برای تنکیر است یعنی حافظ از دولت عشق تو سلیمان شد که به وحوش و طیور و ریاح حکم می کرد. از وصل تو چیزی غیر از باد دردست ندارد. یعنی از وصال به کلی محروم است. [ر.ك: همان مدرک:

۱. ۱۹۲]

۱۸- ای کسی که مغرور هستی اگر عشق نداری معذوری چون جزو انسانهای عاشق نیستی. به دیوانگان عاشق نزدیک شو چون به داشتن عقل نفیس مشهوری و اهل عقل با عاشقان مناسبتی ندارند به گرد آنها نگرد. در سر تو مستی عشق نیست و به مستان عشق نزدیک مشو.

[ر.ک: همان مدرک: ۴، ۲۴۲۵]

دیگر منابع

۱۹- در جستجوی حافظ، ذوالنور

۲۰- نبوغ حافظ شیراز و نور اشعارش، رضا نور نعمت الهی

۲۱- با حافظ تاکهکشان عرفان و اخلاق. عبدالعظیم صاعدی

۲۲- شخصیت معنوی حافظ. جعفر لنگرودی

۲۳- مجموعه گل. حافظ کیست و عرفان چیست؟ محسن بینا



دکتر عنایت الله شهبانی، اسلام آباد

ورود لغات ترکی و مغولی در ادبیات فارسی

ترك و تاجيك از قدیم الایام مترادف هم قرار گرفته اند و این هر دو قوم در ترکستان زمین بحدی خلط گشته اند که چهره ها و اناتومی، رسوم و عادات، لباس و پوشاك، خوراك و لهجه ها هم مانند يك ملت واحد تشخیص می گردد.

کلمات ترکی به تاجیکی و یا فارسی بحدی داخل گردیده است که یکی از پروفیسوران ادب تاجیکی شخصاً در دو شبه فرمودند که پنجاه و دو در صد کلمات ترکی به تاجیکی داخل شده است.

تاجیکستان يك مملکت کوچک می باشد و تقریباً دو میلیون و دوست هزار نفر تاجیک زبان (فارسی زبان) و يك میلیون و ششصد هزار ترك زبان در آنجا بسر می برند همچنین در اوزبکستان در مناطق بخارا و سمرقند نیز مردم تاجیک زبان (فارسی زبان) موجوداند.

بدون تردید می توان گفت که میلیون ها ترك و تاجیک در اثر ازدواج هم خون گردیده اند و قبل از حکومت استالین گرجی همه مناطق آسیای مرکزی بنام ترکستان و یا ماورالنهر یاد می گردید.

درین مقاله سعی شده تا يك تعداد لغات مشهور ترکی و مغولی را که بزبان تاجیکی و یا فارسی آمده مثلاً: قشون-چریك-اتاق-باتور(بهادر)کپه-

قشلاق-بیلاق-ده باشی (ده تاجیکی) امینگ باشی-بخشی-یورت-داروغه
و غیره ذکر نمائیم که مقاله گنجایش آن هم را ندارد اما در میان لغات مغولی و
ترکی بخاطر ابضاح چند کلمه ذیل انتخاب گردیده و بر آنها شرح مختصر داده
شده است و لغات بدینقرار اند:

بیگ-بیگم-گپ-الوس-جرگه-خان-خانخانان-خاتون-خاقان-ایماق

واردو. چه خوش گفته است ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل:

ساز نافهمیدگی کوك است كو علم و چه فضل

هر كجا دیدیم بحث ترك با تاجیک بود

بیگ:

کلمه ترکیست و لقب است برای خان ها و صاحبان قوم. کسانی که نان ده
(نان تی) می باشند و دارای ثروت و مال و دارایی اند به آنها این نام نسبت
داده می شود. «بیگ ها» سلسله ای هستند که کلان، رئیس و بزرگ اقوام
خود باشند.

کلمات میر و خان هم به همین معنی می آیند. در قدیم در صفحات
شمال مملکت و یا ترکستان میرها حکومت های کوچک و بزرگ داشتند و
بشکل خان ها حکومت داشتند و لیکن باید دانست که میرها دارای صبغه
مذهبی بودند و از طریق نفوذ مذهبی به این مناصب رسیده اند و عموماً خود
را از اولاد چهار یار کبار می دانند.

میرها از امیرزاده ها و یا مخفف و اختصار آن «میرزا» تفاوت دارند.
میرزا ها در سابق اولاد خانواده های بزرگ و دارای سواد بودند. پادشاه

امیر تیموری سمرقندی تا زمانی که کابل را بدست نیاورده بود بنام میرزا بابر خطاب می گردید و بعد از اینکه فتوحاتش در افغانستان زیاد شد بفرمان خودش او را پادشاه گفتند (۱). در کابل در زمان پادشاهی بابر شاه همایون میرزا در ارگ کابل یعنی بالاحصار متولد گردید و این همایون میرزا نه تنها بعدها امپراتور گردید بلکه واقعاً شخصیت بسیار علمی و دانشمند گردید که اشعارش هنوز ورد زبانها می باشد. بالاخره بابر شاه از میرزایی به پادشاهی و از پادشاهی به امپراتوری مقام و رتبه گرفت.

کلمه «بیگ» بعدها در خراسان، ماورالنهر و شبه قاره هند معمول گردید و مردمان عادی هم کلمه بیگ را بافال نیک ضم نام خود ساختند. مانند قهرمان و مجاهد بزرگ ابراهیم بیگ لقی که از دست روس ها بعد از جهاد و دفاع از آسیای مرکزی جام شهادت نوشید، محمود بیگ، تیموربیگ اولوغ بیگ و غیره. امیر تیمور گورگان نام اصلی اش به استناد خاطرات اسقف سلطانیه تیمور بیگ بوده «بعضی از امرای خارجی که نزد تیمور بیگ می رفتند وقتی به او می رسیدند بخاک می افتادند و سر بر زمین می گذاشتند، اما تیمور بیگ، از عمل آنها متنفر می شد و می گفت که فقط باید بر خداوند سجده کرد و غیر از خدا هیچکس در خور این نیست که به او سجده نمایند. (۲)

بیگی کلمه ایست که از بیگ گرفته شده است و لقب پادشاهی می باشد و مقام بیگی و آخانی هر دو یکی است اما «خان» کلمه مشهور تر است. دیوان بیگی، بیگلر بیگی و غیره نامها از بیگ گرفته شده و مناصب می باشند.

در فرهنگ عمید بیگ امیر، بزرگ (ترکی) و بیگم، خانم، بانو، خاتون (ترکی) معنی شده است در فرهنگ می افزاید که بیگلر از همین کلمه بیگ گرفته شده و ترکی می باشد بمعنی بزرگ امیر، بزرگتر شهر یا طایفه بیگلر می گویند. و بیگلر بیگی و بیگلر بیگ هم آمده که بزرگ شهر و رئیس که خدایان باشد و در کتاب امپراتوری صحرانوردان چنین آورده اند «... برادر بزرگتر» بولاچی موسوم به «تولیک» بمقام «الوس بیگی» منصوب گردید. (۳)

بیگ و بیگ باکاف فارسی هر دو درست است و تأثیر اعراب در چهار حرف فارسی داریم بوضاحت دیده می شود مانند «چاچ» نام قدیم تاشکند و کتاب «اصول چاچی» را اعراب «اصول الشاشی» خوانده اند و غیره در کتاب "خاطرات دودمان ترك" می نویسد که بیگ و بیگخواه خیلی ثروتمند... (۴) و در پاورقی همه کتاب می افزاید: این کلمه (بیگ) ترکیست بمعنای صدر قوم و رأس آن مثل کلمه خان که بمعنای پادشاه و رئیس و امیر و در اصطلاح ترکی معمول است».

بیگم:

بیگم در مقابل «بیگ» است هم چنانکه خانم در مقابل خان است کلمه «بیگه» هم بمعنی خانم استعمال می گردد مثلاً «تاش بیگه» و غیره «بیگم» بکسر کاف فارسی زن عمده و بفتح کاف فارسی بمعنی امیر من از لغات ترکی و «بیگ» بالکسر و کاف فارسی بمعنی امیر از لغات ترکی. (۵)

«بیگم» در سرزمین هندوستان قدیم استعمال می گردد. مردم پاکستان کلمه خاتون (ترکی بمعنی خانم) را می دانند و اکثراً جمع آنرا «خواتین» مورد استعمال قرار می دهند.

گپ:

گپ کلمه ترکیست که در لهجات دری و تاجیکی بکثرت استعمال می شود، مصدر آن «گپیر ماغ» می باشد. مثلاً در ترکی می گویند که «گپ دن گپ توره دی» و عیناً به تاجیکی چنین گفته می شود که «از گپ گپ می خیزد» در «غیاث اللغات» چنین آمده: گپ بفتح کاف فارسی و بای فارسی کلام و سخن بیهوده گفتن و بمعنی گزارف نیز آمده از رشیدی و در لغات ترکی بمعنی صحبت و اختلاط نیز نوشته و در منتخب النفایس در ذیل کلمه «گپ» فرموده که گپ بمعنی سخنان ظرافت و بمعنی سخنان مطلق. در تاجیکستان و اوزبکستان و تمام ترکستانات کلمه «گپ» عیناً به همان شکل که در افغانستان استعمال می گردد مورد استعمال است و این کلمه در ایران کمتر معمول است. گپ در خراسان و زبان لری به معنی سخن است.

خفاف گفته است:

تاکجا از توگپ و این لاف بود چون توکجا همسر خفاف بود
همچنین مولوی گوید:

که ز هر ناشسته رویی گپ زنی شرم داری از خدای خویش نی (۶)

الوس:

«الوس» اصلاً کلمه مغولی است ولی چون ریشه های کلمات مغولی در بدایت امر با ترکی انباز می باشد بناً ترکها این کلمه را مانند لغت اصلی ترکی از خود می دانند و در واقع به مغولی نسبت داده می شود.

در زبان تاجیکی تاجیکستان فعلی کلمه «الوس» رایج و متداول است، خصوصاً این کلمه زمانی به صراحت و جدیت استعمال می شود که شخصی برکسی غضب نماید و در آن وقت می گوید که این شخص از چه الوس و از کدام اولس آمده است و کلمه مذکور در ادب تاجیکی دخیل گردیده است. در تاجیکستان تا جاییکه دانشمندان ادبیات تحقیقات بخرج داده اند به استناد پروفیسور رستموف پنجاه و دو درصد کلمات ترکی به تاجیکی داخل شده است و این به علت آنست که ترک و تاجیک در طول قرون و سده های متمادی در یک محیط می زیسته اند.

در «غیاث اللغات» کلمه الوس چنین آمده است: بضم تین و واو غیر ملفوظ و سین مهمله ساکن در ترکی قوم را گویند.

در فرهنگ اوزبکی جلد دوم که گروه کثیر از دانشمندان ترک و تاجیک سالهای متمادی بر آن کار کرده و تهیه کرده اند چنین آمده:

۱- «الوس: (مغولی) اورته آسیاده بیریک فیودال دولت چغتای اولوس.

۲- خلق-خلایق، خلق لرگه باش بولدی بر چه اولسوس لرنوانی آته وطنی،

اوزاولوسی، اوزیتلی نی دل دن سیورایدی» (۷)

یعنی اولوس واژه «مغولی» در آسیای میانه اخلاط آن بیک دولت

فیودالی هم می شود.

همچنین در «شرق یولدوزی» موضوعات سال ۱۹۹۱ که در آخر کتاب

تحت عنوان «تنقید و ادبیات شناسلیگ بولیمیده» توسط میرزا الوغ بیگ به

ترکی تحریر یافته است بعنوان «تورد اولوس تاریخی» آمده است. (۸)

در بعضی ممالک مغولی و متصرفات شان مقامی باسم «اولوس بیگی» وجود داشته مثلاً برادر بزرگتر «بولاجی» موسوم به «تولیک» بمقام «اولس بیگی» منصوب گردید یعنی اولین امیر آن دولت. (۹)

در ترجمه فارسی امپراتوری صحرانوردان گوید «... ایران خارج از الوس خود...» (۱۰) در ظفر نامه کلمه الوس چنین آمده: «از تمام الوس جوجی ... لشکر گران جمع آورده.

ز روس و چرگس و بلغار و قپچاق قرم باکفه و آلان و آزاق همان از با شقیرد و از مگس هم سپاهی بس گران آمد فراهم» (۱۱)

در «مرغزاران اولس جوجی» چنین آمده است «چون قرانسلطان خان ابن یسور اغلن در ۷۳۳ موافق تخاقونیل در الوس چغتائی خان بر سریر خانی قرار یافت...» (۱۲)

در کتاب «بابر نامه» ترجمه خانخانان که از نوابغ روزگار و نژاداً ترکمن بهارلو بود چنین آورده شده «بادشاه اختیار نموده الوس مغل» (۱۳)

کلمات فوق نشان دهنده آنست که «الوس» در ادبیات فارسی بکار رفته است ولی قبل از اینکه این کلمه «اولس» وارد خراسان شود در مکاتبات آلتایی یعنی کتابت ارخون و اویغوری مستعمل و مروج بوده. چنانکه در متون مغولی و مدنیت های قدیم او یغوری برسم الخط اورخانی و مغولی که تحت الشعاع اورخانی آمده است.

مؤلف کتاب «تواریخ خورشید جهان» راجع به اصل و نسب اویماق ها و یا چهار ایماق می گوید: «بدانکه اویماق و ایماق لفظ ترکی است معنی الوس و

قوم است...» (۱۴)

جمله فوق نشان می دهد که کلمه فوق در شبه قاره هند از طریق غزنویان، سلسله غلامان و غوریان، بورها تیموریان بصورت اصلی در آمده است. و در افغانستان و ایران داخل زبانها و لهجات گردیده است و بطوریکه گفته شد اصلاً مغولی بوده و به ترکی صورت نیز بکار رفته است.

«الوس» در حقیقت «اولوس» بوده است بنا بر اختصار و آسانی «واو» را بعضی نمی نویسند و هر دو درست است. بعضی بجای «الف» حرف «واو» می آورند بعضی «ولس» الوس در «فرهنگ دهخدا» ترکی گفته شده است.

«الوس»: (ترکی) با واو غیر ملفوظ در ترکی قوم را گویند مخفف «اولوس» است از آنند راج همچنین در «جامع التواریخ» عبارت زیر آمده است:

«قبیله و جماعت از راه ولی العهدی و قائم مقامی پدر وارث تخت و پادشاهی و الوس و لشکر شد» (۱۵)

همچنین در تاریخ گزیده آمده است:

«و او خود را در نظر پادشاه چنان فرانموده بود که در همه الوس پادشاه را از او مشفقتر کس نیست»

«الکه و بورت و محله از راه گرجستان به در بند رفت و از آنجا به الوس از بك (اوزبیک) در آمد.»

دهخدا اضافه می کند: «نام اسپ فرشته آفتاب رجوع به الوس بمعنی سفید شود ولی علاوه می دارد که «نام قصبه ایست در ساحل فرات که جمعی

از دانشمندان و شاعران از اینجا برخاسته و به الوسی شهرت یافته اند. «از قاموس الاعلام ترکی ج ۲» (۱۶)

بعضی نام‌ها در بین مغولان با «الوس» که مانند «خان» می‌آورند آمده است، مانند «الوس بوقا» و «دهخدا» می‌آورد که: «از امرای لشکر دواخان پادشاه الوس چغتای که از وی گریخت و نزد تیمور قآن آمد و به جنگ با دواخان برخاست.» (۱۷)

و مثال دیگر: «الوس بیگ» از امرای چغتای در عهد شاهرخ بن امیر تیمور» (۱۸)

در «فرهنگ دهخدا» یک عده ترکیبات که کلمه الوس را در بردارد آورده شده است مانند: الوستان، الوسجرد و یا الوس گرد که بنام‌های قراء است و طبعاً این کلمات به اسم قوم‌ها و طوایف مسمی شده است.

در کتاب «عبدالرحیم خانخانان» مفهوم و معنی کلمه «الوس» را چنین آورده اند: «سرزمین‌های چنگیز بین پسرانش تقسیم شد و هر قسمت را «الوس» یعنی قلمرو حکومت می‌گفتند مثلاً «الوس جوجی» «الوس چغتایی»، «الوس اوکتایی» و «الوس تولی» و حکمران یا صاحب یا شاه هر الوس را خان می‌گفتند و خان مغول را که بر همه الوس‌ها و خانان حکومت یا سرپرستی داشت قآن می‌گفتند. مانند «اکتای قآن»، «منگو قآن»، «قویلای قآن» و در یاسای چنگیزی و مقررات بعد از چنگیز اگر این القاب را شخص دیگری بر خود می‌گذاشت محکوم به اعدام بود. (۱۹) رنه گروسه به تائید گفتار فوق می‌گوید: «چنگیز خان در زمان حیات

خود به هر يك از چهار پسرش يك «الوس» ، یعنی تعدادی از قبایل یا يك «یورت» یعنی اقطاعات ارضی و مساحتی... داده بود» (۲۰).
 در کتاب «خاطرات دودمان ترك» آمده : «مغولی زبان دیگرست غیر از ترکی تنها در بعضی الفاظ توافق دارند مانند: یورت، ایلچی، اولوس و ییلاق و قشلاق... که بعد از مغولها اینگونه الفاظ در فارسی دری نیز درج شده» (۲۱)

«مغول های شرقی و غربی یعنی اویراتها بقبایلی (اولوسهای) که درجات اهمیت شان متفاوت بوده است تقسیم گردیده بودند. عموماً کلمه «الوس» بمعنی يك جامعه بزرگ ایلی و با کلمه «تومان» بمعنی «جمعیت» ده هزار یکی میباشد. لغت تومان تا به امروز حفظ گردیده ، در حالیکه کلمه هزاره «مینگقان» بکلی محوگشته و از بین رفته است. (۲۲) الوس یا تومان را نویسندگان در لاتین بخاطر تلفظ کلمه چنین آورده است (Jirga on Ulus & Jirga on Tuman) «و در موقع خود الوس و یا تومان بدستجات ایل صحراگردی تقسیم شده بود که دارای اراضی مشترك و متحد بودند، این اراضی برای کوچ کردن ایشان بود و اتوغ نامیده می شده است. (۲۳) در فوق دانسته می شود که نویسندگان کتاب هر دو کلمات «اولوس» و «جرگه» را مغلی دانسته و در حالیکه «اولوس» خالص مغولی و «جرگه» ریشه ترکی دارد. بنگرید در کلمه «جرگه» و «جرگ» در همین مقاله هم چنان ولادیمیر نسف نویسنده کتاب نظام اجتماعی مغول در ذیل آورده که:
 (Jirga on Ulus & Jirga on Tuman) یعنی «شش تومان» و «شش اولوس»

قوم و ملت مغول را ترتیب می داد. قبول خان «یاکا اولوس» اولوس بزرگ نامیده می شد (Yaka Ulus) یعنی سیرهای او نگیوت به مواولیخای اونگ می گویند. تشکیلات اولوس بزرگ مستحکم می باشد معنی «یاکا اولوس» گاهی با (Jirga on Ulus) مطابق بود. (۲۴)

رابطه اتوغ با خوشیقون مساری با رابطه الوس با تومان است. اتوغ (خوشیقون) و الوس (تومان) معرفت تقسیمات متشکله قوم مغول بوده است (۲۵) و گوید «... که يك اتوغ معین به چه الوسی (تومانی) وابسته بوده است. مثلاً چخر خولبت اتوغ یعنی «اتوغ خولبت متعلق به (الوس -تومان) چخر(۲۶)». بالاخره کلمه «اولس» در کتاب «نظام اجتماعی مغول» تألیف تسف و ترجمه شیرین بیانی در صفحه ۳۲۸ در زیر عنوان لغات اصلی مغولی پنجاه و نه بار تکرار شده است و لغت را مغلی دانسته است. (۲۷)

جرگه:

کلمه «جرگه» ترکی الاصل می باشد و از ریشه «جرگ» به شکل «جرگه» آمده است. در غیاث اللغات به نقل از چراغ هدایت، حلقه معرکه کشتی گیران باشد. (۲۸). «جرگه بالفتح و کاف فارسی مفتوح صف کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار کردن که چند مردم گرد صید حلقه بسته می گیرند و از بهار عجم و برهان و بالکسر خطاست و این لفظ ترکیست». (۲۹) دهخدا گوید: معرکه کشتی گیران که آنرا ورزش خانه و تعلیم گاه نیز گویند (بهار عجم، آندراج)

جرگ را دیده حیرت زده محشرکن تازه کن زمزمه را ساز عراقی سرکن
 قابل اهل دل ولایق الفت نبود جرگ و نرگی که در او شور محبت نبود
 (بهار عجم، آنندراج)

حلقه و صف مردم و حیوانات (ناظم الاطباء)

اگر این است ساز و برگ خونی نباشد حسن گل در جرگ خونی

(سنجر کاشانی بنقل بهار عجم)

جرگه: نوعی از شکار (کردن) که مردم بسیاری دور شکار را حلقه بسته و
 آنرا درمیان گیرند (از ناظم الاطباء). جرگ مرادف نرگ که بمعنی حلقه زدن
 لشکر برای شکار باشد (بهار عجم و آنندراج)

در کتاب «جرگه های ملی افغانستان» دانشمند محترم محمد علم
 فیض زاد سعی نموده تا این واژه را فارسی (۳۰) ثابت نماید ولی می توان گفت
 که این کلمه اصل ترکی دارد نه تاجیکی.

حلقه زدن و صف کشیدن مردم و حیوانات دیگر (۳۱)

صف کشیدن انبوه مردم (ترکی) (۳۲)

ولادیمیر تسف در کتاب نظام اجتماعی مغول این واژه را مغولی
 دانسته است.

«جرگ (فتح جیم و سکون گاف) و جرگه: حلقه، مجلس، محفل، گروه
 دسته، عده ای سپاهی یا شکارچی که در صحرا شکار را محاصره کنند»
 (۳۳)

«جرگه: مطلق صف و حلقه است خواه مردمان باشند خواه سایر حیوان از

چرنده و پرنده (آند راج و بهار عجم). حلقه، حوزه، جرغه، پره، مجمع،
جماعت، محفل، رج، سیاه و قطار.

و فرمان شد که لشکر های که برمرار استاده اند «بجرگه» روان
شدند (رشیدی)

و لشکر در قفای آن دیوار «بجرگه» فرود آمدند. (رشیدی)

عقل از زمره انیس و جلیس بخت در جرگه عبید و خدم
(نورالدین ظهوری بنقل از بهار عجم و آندراج)

گر آهوی چین در غزال خضاست که در جرگه چشم جادوی او است
(محسن تأثیر از آندراج)

سرود جرگه شاهان جهان شاه نجف صفدر معرکه شیردلان شیر خدا
(سعید شرف بنقل آندراج)

اگر زاغ و گرصعوه ناتوانم همین بس که در جرگه بلبلام
(طالب آملی بنقل آندراج)

نوعی از شکار و آن چنان است که لشکریان گرد صحرا حلقه زده تا
صید بدر نرود

(بهار عجم و آندراج غیاث اللغات)

نوعی از شکار که متعارف است. (بهار عجم و آندراج)

چشم او در جرگه دارد آهوی عقل مرا حد مجنون کی بود داخل شدن در جرگ من
(مسیح کاشی بنقل بهار عجم)

سراغ چشم تو دارد ز خویش رفتن ما ز جسم رم آهوست در طپیدن ما
(فطرت بنقل آندراج)

بر چرخ به صیدگاه بختش يك دوره جرگه شكار است

(طالب کلیم بنقل آندراج)

جرگه بستن ، حلقه زدن، صف کشیدن:

اشارت کرد خاصانرا نشستند پرستاران بخدمت جرگه بستند

(ناظم هروی بنقل ارمغان آصفی)

جرگه پهلوانان:

بعضی گریند جائیکه پهلوانان باهم کشتی گیرند (بهار عجم،

آندراج) (۳۴)

قبلاً گفته شد که کلمه «جرگه» از لغات ترکیست و قبایل ترک این کلمه را بسیار رایج می دارند و چنانکه بنقل از دهخدا و دهخدا از ایلات خمه فارس آمده که «تیره ای از ایل بهارلو». و بهارلو ارتباط می گیرد به یکی از شاخه های طایفه بزرگ «قراقویونلو» یعنی پادشاهان قدیم ایران خصوصاً آذری ها بعلاوه صفوی ها که اولاد شاه صفی الدین ولی می باشند و شاه صفی ولی از ادبیل در اصل سنی و اولاد آن به شیعه گرائیدند و همچنین اصلاً ترک و بعدها تعدادی از آنها به فارسی رجوع کردند ، سلسله بزرگ و مهم ایران را تشکیل می دهند. و شاه اسمعیل از خانقاه گذشت. بسطنت نشست و سلسله را بنیان نهاد.

همچنین دو طایفه ترکمن نیز در ایران حکم راندند یکی بنام «قراقویونلوها» و دیگری بنام «آق قویونلوها» که اولی بنام صاحبان گوسفند سیاه و دومی صاحبان گوسفند سفید معنی می دهد.

چون بهارلوها از طایفه ترک می باشند و قبیله آنها با اسم «جرگه» است.

در قسمت قبيله قراقویونلوها باید خاطر نشان ساخت که یکی از شخصیت های بزرگ شان میرزا جهان شاه می باشد و هم چنان قرایوسف از مشاهیر آن قوم است و شخصیت مدبر و عالم و دانشمند از قوم بهارلوها یا شاخه قواقویونلوها در دوره جهانگیر امپراتور سمرقندی در هند عبدالرحیم خانخانان یا نابغه دوره تیموریان هند پسر بیرم خان ترکمن (متولد در بدخشان که بعد از سقوط همایون شاه او را دوباره برسریر امپراتوری در هندوستان با تدبیر کامل و زور نشانید) می باشد که چهار صد شاعر و نویسنده را زیر حمایه خود قرار داده بود و به آنها جیره می داد و تشویق می کرد از جمله عرفی شیرازی و هاشمی قندهاری و صدهای دیگر. (۳۵)

داستان کویچک درباره جرگ ترکی ها و بوجود آمدن اولین تقویم: قبل از اینکه بداستان آغاز کنیم لازم است بتائید داستان خویش سخنان دهخدا را که در فرهنگ خود از یاد داشت های شخصی اش ذکر نموده بیان کنیم:

«شکار جرگه، شکاری که سلاطین باراندن شکاریان بمحلی بعمل آورند. شکاری که حیوانات شکاریرا از هر سوی بمركز رانند تا بدانجا گرد شوند و شکار شاه یا امیر و ملتزمان رکاب وی آسان گردد». (۳۶)

در تاریخ اکثراً رهبران و زعمای ترک شکار را از طریق جرگه انجام می دادند، و شکارهای شخصی شان غیر از شکار جرگه ای است و این جرگه حتی بدوره خلفای ترک های عثمانی هم رایج بوده است. در زمان های بسیار قدیم که هنوز تاریخ ثبت نمی گردید و سابقه شاهان

و بزرگان و مخترعان در اثر فقدان کتابت مفقود می گردید و وقت و مدت و تاریخ وقایع هم نمی توانست بدون تقویم ثبت گردد. یکی از پادشاهان و یا خان های ترك به این عقیده افتاد که باید کاری کرد که کارهای به اخلاق باقی و یادگار بماند.

خان نظر خویش را طی يك جرگه بدرباریان در میان نهاد و آنها گفتند که این کار از طریق جرگه شکار حیوانات می تواند صورت بگیرد، بطوریکه همه میرگن ها (صیاد) و یا شکاریان را جمع می نمائیم و آنها از فلان قله به آن قله و از آن ساحه بدان ساحه آنچه که از وحوش و طیور وغیره می باشند بطرف آب حرکت می دهند و بر همه فشار می آورند که از آب گذر نمایند. آنهائیکه نمی توانند از آب رد شوند و آنهائیکه غرق دریا می گردند به آنها کاری نیست ولی آنهائیکه زنده بدان سوی آب میرسند، آنها را بغال نیک می پذیریم و هر يك آنها را با دلایلی به سالی نام گذاری می نمائیم.

از قضا این کار بوجه احسن صورت می گیرد و دوازه حیوان از دریا عبور می نمایند که ترجمه آن بفارسی چنین است:

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چار چوبگذری نهنگ آید و مار
 آنکه به اسب و گوسفند است حساب همد و نه و مرغ و سگ و خوک آخرکار
 از اینجاست که تقویم بار اول توسط جرگه ترکان اختراع می شود و بشر
 بعد از آن متوجه ثبت تاریخ می گردد، و بزودی بعد از جرگه فوق در ثبت
 وقایع سالها را بنام قوی ایل (سال گوسفند)، تا تغوز ایل (سال خوک)، و
 چیچقان ایل (سال موش)، توشقان ایل (سال خرگوش، آت ایل (سال اسب)،

ایت ایل (سال سگ) و غیره آغاز کردند. (۳۷)

این سالهای علاوه از اینکه سال را مشخص می سازد از نظر عقاید و شگون به هر يك هر يك توجیهاات داده شده است. اکثر مؤرخین هنوز هم از سالهای ترکان استفاده می کنند از جمله در کتاب هائیکه استاد حبیبی نوشته اند سالهای ترکی را ذکر می نمایند. تازمانیکه تقویم بصورت درست نیامده بود از همین تقویم ترکها استفاده می گردید.

حساب هر يك از حیوانات مشخص است و بگونه خاص شمار می گردد که این مقاله گنجایش آن را ندارد.

جرگه ها هنوز در مناطق ترك و تاجیک باقی مانده و برسم قدیم از آن استفاده می گردد. اکنون یکی از مراکز عمده جرگه های شکار حیوانات در رستاق و چاه آب نخارستان بصورت عنعنوی اجرا می گردد.

ادیب و دانشمند ایرانی دکتر محسن ابوالقاسمی طی مقاله ای در مجله «آشنا» بسال ۱۳۷۲ در قسمت تاثیرات زبان های ترکی و مغولی بر فارسی بعد از شرح و بسط علمی و تحقیقاتی با در نظر داشت ریشه های تاریخی واژه ها چنین می نویسد: «از دوره غزنویان تا دوره قاجاریان که خاندان های ترك زبان بر ایران حکومت می کردند، واژه های زیادی از زبان ترکی به زبان فارسی دری راه یافتند و در دوره مغولان هم تعدادی لغت مغولی:

۱- ترکی: اتابك، ترخان، تغار، یرغو، برك

۲- مغولی: ایلچی، تومان، جرگه، یاسا (۳۸)

ایلچی که اصل آن «یول چی» است در نزد ترکان معنی سفیر و قاصد را

می دهد. «چی» در زبان ترکی و مغولی پسوندی است. مثلاً: غزنی چی، فرغانه چی، زغیرچی، جوازچی، شکارچی و غیره. کلمه ایلچی همچنین بمعنی خواستگار آمده که ایلچی ها بخانه دختر دار میروند و از والدین بخاطر ازدواج فرزندشان طلب دختر را می نمایند و این کلمه در زبان تاجیکی هم استعمال می گردد.

از اینکه جناب دکتر ابوالقاسی دانشمند زبان و ادبیات کلمات (ایلچی و جرگه) هر دو را مغولی گفته و در ردیف کلمات ترکی نیاورده اشتباه نیست. زیرا هر دو زبان دارای يك ریشه می باشند و باهم مخلوط گردیده است. و این بدان می ماند که استاد شاه علی اکبر شهرستانی نویسنده شهیر وطن بجای اینکه عنوان کتاب خود را «لغات ترکی در زبان هزاره گی» بگذارد، «لغات مغلی در زبان هزاره گی» گذاشته است.

خان، خاتون، خانخانان، خاقان

خان:

خان اصلاً کلمه ترکی و به شخصی اطلاق می گردد که دارای مقام و منزلتی و صاحب رسوخ در بین قوم خود باشد. و خان کسی است که «نان ده» باشد و دستر خان آن دایم به مهمانان در قوشخانه اش (قوشخانه لغت مرکب از ترکی و تاجیکی بمعنی مهمانخانه) باز و هموار باشد. چنانچه دائرة المعارف آمریکا و هم در فرهنگ رشیدی و برهان قاطع کاروانسرا گفته شده است و در حقیقت اینها مفهوم نان دهی خان را به آن معنی آورده اند و گویا اینکه خافه

خان بمثل کار وانسراست و مردم آزادانه به خانه خان رفته نان می خورند و آن جا شب ها را برایگان سپری می نمایند.

«خان» لقب پادشاهان ترکستان است، (۳۹) کلمه «خان» ترکی و بروزن کان است و فارسیان، عربی دان جمع آنرا خوانین ساخته اند. علاوه بر آن می گوید که لقب پادشاهان ترکستان و فعلاً لقب مخصوص برای رؤسا و امرای معمول. (۴۰)

«خان»: ملك اعظم و هر یکی از بنی افراسیاب که خاقان هم نامیده می شود (دیوان ۳ - ۱۱۷) در برهان قاطع پادشاه ختا و ترکستان آمده، چنانچه قیصر و شاه چین را فغفور خوانند. در فرهنگ نفیسی کلمه خان را کلمه ترکی دانسته و از القاب پادشاهان خطا و تاتارستان و امیر و رئیس و بزرگ و نجیب است و نیز در «آندراج» گفته است «خان» لقب پادشاهان ترکستان باشد بمانند پادشاهان هندوستان رای و جیپال و از روم قیصر. (۴۱)

در «فرهنگ عمید» لغت (خان) را ترکی دانسته امیر و رئیس ایل میدانند و در فارسی پیش از نام یا بعد از نام شخص افزوده می شود و در قدیم عنوان امرا و رؤسای قبایل ترک و تاتار بوده. در غیث اللغات: «خان» لقب پادشاهان ترکستان و خطا و بمعنی رئیس و امیر از رشیدی و برهان و کشف و لطایف و جهانگیری و مؤید و لغات ترکی و در سراج نوشته است که خان لقب سلاطین ترکستان است در ایران نیز داخل اسمای امرا و سلاطین می شود و بمعنی خانه و کار و انسرای نیز آمده.

خاقانی می گوید:

گوید این خاقانی اندیا ماثبت خود منم خوانش خاقانی اما از میان افتاده «قا» (۴۲)
 خان و خوانین کلمات مشهور می باشند و آنقدر شهرت یافتند که در
 پاکستان، افغانستان، هندوستان بنگال، ایران و غیره مناطق مسلمانان ضمیمه
 نامها گردید و حتی اصل نامها را تشکیل می دهد. مثلاً خان محمد، محمد
 خان، خانجان و غیره.

در ترکستان امرای بسیار مشهور را به علاوه از مغولهای مشهور خان
 می گفتند. در بلوچستان، صوبه سرحد پاکستان و غیره نفوذ و تأثیر کلمه
 خان به حدی رسیده است که به هر دو طرف نام اصلی «خان» یعنی دوباره
 کلمه خان علاوه می گردد. مثلاً خان ولی خان، خان قیوم خان
 بحالت عادی در میان ملیونها انسان رواج دارد که با نام اصلی شخص
 يك کلمه «خان» ذکر می گردد مخصوصاً در آخر نام ها مانند دلاور خان و
 محمد خان

در پنجاب بخاطر احترام، مردمان عادی یعنی رانندگان تاکسی،
 کارگرها، مغازه داران و رانندگان اجرتی و غیره که نام اشخاص را نمی دانند
 آنها را بنام «خان» و یا «خانصاحب» خطاب می کنند.
 اکنون در صفحات شمال افغانستان مانند صورت استعمال قدیم کلمه
 «خان» رواج دارد و «خان ها» وجود دارد و مردم از «دسترخوان» (سفره)
 آنها را می خورند.
 در بسیاری از مراجع و مأخذ آمده که «خانات» ترکستان، مثلاً گفته

می شود «خانان چغتائی تحت قیادت قایدو» و ازین کلمه بر می آید که همه رؤسای ایلات و عشایر و اقوام و طوایف «خان» گفته می شده مانند خان خویه، خان مغل و غیره و این کلمه نیز مانند کلمات دیگر درین مغلها مروج بوده و کلمه مشترك است.

در «دائرة المعارف اسلامی» آمده که «خان» امرای رؤسای قبایل ترک و تتر را گویند و این کلمه دومی فقط تکرار احسن است و همین که کلمه ترکی گفته شد معنی تاتار را می دهد. زیرا ترک تتر و یا ترک تاتاریکی از اقوام ترک و تتری از جمله لهجه های سی و دوگانه ترکی می باشد. مثلاً بشکل دیگری اگر گفته شود که ترک آذری، یا ترک بلغاری و غیره مشابهت به ترک تاتاری دارد.

مؤلفین عرب اکثر در قسمت ترک و تتر مغشوش اند و تاتار را بیشتر به قوم مغول نسبت می دهند در حالیکه تاتاری ها مغول نمی باشند و از اینکه جوجی پسر بزرگ چنگیز خان در تاتارستان و با شقیرستان و حوالی روس حکومت راند و مغول ها و تاتاری های ترک باهم آمیزش یافتند از آنرو اعراب نتوانستند بین آنان فرقی را قایل شوند.

مثلاً ناول نویس مشهور مصری کتاب «واہ اسلاما» را که قهرمان داستان «جلال الدین منکبرنی پسر خوارز مشاه» می باشد. تا اخیر داستان دشمنانش یعنی مغول ها را تاتار خوانده و در حالیکه جلال الدین خوارز مشاه و تاتار ها هر دو ترک می باشند و چنگیزیان مغول اند. (۴۳)

و این بدان می ماند که بابر شاه ترک سمرقندی بادشمنش اوزبک خان

شیبانی که مغل بود جنگ ها کرد و بالاخره آواره وطن شد و بعد از اینکه هندوستان را فتح کرد او را مغل گفته اند، در حالیکه او ترك بود و با اوزبك ها سرمخالفت داشت چنانچه ترك بودن خود را چنین ثابت می کند که قطعه شعر ذیل از سروده خودش می باشد.

با ترك ستیزه مکن ای میر بیانه

چالاکی و مردانگی ترك عیان است

گزرود نیایی و نصیحت نکنی گوش

« آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است » (۴۴)

وهم اکنون نام اوزبکستان به غلط مشهور بنام مغولها گذاشته شده است و درحقیقت نامش ترکستان می باشد بطوریکه در قدیم بدین نام منسوب بود. « به قول تاریخ جهانگشای، جلال الدین منکبرنی به بعضی امرای خود لقب خانی و به بعضی لقب ملکی داد. تموچین فاتح معروف مغول، عنوان « چنگیزخان (شاه شاهان) » یافت و او کتای قا آن و اخلاف اوهم عنوان خان را برای خود بکار می بردند هم چنین ایلخانیان مغول عنوان « خانی » می داشته اند و غازان خان را مؤلف « تاریخ و صاف » « خان خانان جهان » خوانده است. » (۴۵)

« در بعضی جاها » « خان » را ترکان از کلمه « سلطان » برتر می دانسته اند و در کتاب فوق چنین آمده « نزد ترکان تیموری کلمه خان از سلطان مهمتر به شمار می آمده است و اختصاص به امرای مهم داشته است ». حتی در عهد صفویه لقب « خان » میان اوزبکیه به منزله پادشاه بوده و

صفویه عنوان «خانی» را مهم می شمرد و فقط به امرای بزرگ می داده و در ایران در دوره صفویه این عنوان غالباً اختصاص به والی و حکمران ولایت داشت». (۴۶)

خاتون:

خاتون بمعنی خانم و یا زن، این کلمه ترکیست که خانم هم می گویند و فعلاً خانم را فارسی ها و خاتون را ترکها بکار می برند.

«در ترکی از القاب زنان کبار است مگر جمع این لفظ به تصرف فارسیان عربی دان خواتین آمده و بطور فرامین از مدار الافاضل و بهار عجم و لغات ترکی». (۴۷)

«بانو، بی بی، خانم، کد بانو، زن بزرگ منش در عربی نیز خاتون می گویند و جمع آن خواتین است» (۴۸)

کلمه خواتین که در مقابل خوانین آمده شکل مفرد آن یعنی خاتون در میان عوام و خواص ترکی زبانان هم اکنون مورد استعمال دارد و بمعنی زن و خانم می باشد.

«قاتون: نام هر یکی از دختران افراسیاب (بنقل از کاشغری ۱، ۳۴۳). در فارسی و عربی ترکی ما بعد خاتون شده، مانند ترکان خاتون (رك-فهرست) ... و ازین بر می آید که «خاتون» در مقابل «خان» برای طبقه نسوان کلمه اعزاز و تجلیل بود و در فارسی برقاعده عربی برای این کلمات جموع بسته اند: خواتین و خوانین». (۴۹)

ناگفته نماند که بقرار گفته استاد حبیبی در ترکی کلمه «قاتون» نیامده

و اگر آمده شاید به مغولی آمده باشد و در ترکی «خاتون» معمول است و هم چنان این کلمه بحالت عادی مورد استعمال دارد و هر ترك خانم خویش را «خاتون» می گوید قطع نظر از اینکه آن زن از طبقه اشراف باشد و یا نباشد.
خانخانان:

همایون شاه امپراتور تیموری در هند لقب خانخانان را به بیرم خان ترکمن بهارلو داد بعداً این لقب را جلال الدین اکبر (نام شهر جلال آباد بنام همین امپراتور مسمی شده است و قبلاً جلال آباد بنام آدینه پور یاد می شد) به عبدالرحیم پسر بیرم خان عنایت فرمود.

در اکثر فرهنگها بقرار گفته مؤلف کتاب عبدالرحیم «خانخانان» کلمه «خانخانان» در از مننه قدیم پادشاه چین و ترکستان را باین نام خطاب می کردند.

نظامی گنجوی که خودش از ترکی زبانان گنجه و ترك تاتار است. خسه خود را بخواش شروان شاه به زبان فارسی سروده کلمه «خانخانان» را به معنی پادشاه چین بکار برده است:

خانخانان روانه گشت ز چین تا شود خانه گیر شاه زمین

کلمه «خانخانان» را بطوریکه گفته شد در زمان بابرین یا تیموریان هند بجای کلمه نخست وزیر و یا رئیس الرؤسا استعمال می کردند. بابر شاه خودش درباره کلمه خانخانان چنین گوید: «در هندوستان به امرایی که رعایت کلان می کنند مقرری خطابه است که می دهند از آن جمله یکی اعظم همایون است، یکی دیگر خان جهان است، یکی دیگر خانخانان است.» (۵۰) و ازین

بر می آید که لقب خانخانان در دوره تیموریان هند اختصاص نداشته است. دانشمند عالیقدر افغانستان استاد دکتور سید مخدوم رهین اطلاعات وسیعی درباره ادبیات فارسی شبه قاره هند دارد، که بسیاری ازین اطلاعات شفاهی در دانشگاه کابل از زبان وی شنیده شده است:

خاقان:

«خاقان ملك اعظم تركست و خان رئیس ایشان، بس خاقان مانند شاهنشاه فرس، خانخانان و رئیس الروثسا باشد (۵۱)».

کلمه، «خاقان» بطور خاص در کتاب «امپراتوری صحرانوردان» چنین آمده: «خاقان» عنوان قدیمی «ژوان-ژوان ها» بنا برین مغولی بود و بعداً شاهان ترك «توکیو» ها که مخرب امپراتوری ژوان-ژوان ها در نیمه دوم قرن ششم و جانشینان ها بودند، آن عنوان را استعمال نمودند بشکل مغولی «قآن» که در سایر متون از جمله «تاریخ سری» و «اوردوس» آمده تحریف شده، همان خاقان است.

آقای پلیو می نویسد که من تردید دارم و باور نمی کنم که چنگیز خان لقب «خاقان» را استعمال کرده باشد بنظر من لقب واقعی او چنگیز قان یا چنگیس قان بوده است (پلیو یادداشتهای درباره ترکستان تونگ پانو. ۱۹۴. مجلد اول ۳۵) هم بنوشته آقای پلیو بنام «مغولان و دربار پاپ» در مجله «مشرق مسیحی» سال ۱۹۲۳ شماره ۱۹ مراجعه شود (۵۲)

لقب «خان» اصلاً خاصه دودمان ترك و مغول بوده، اگرچه بعضی ها در غیر ترکها نیز تأویل می کنند، این قول شان در مسیر تاریخ معلوم می شود

که در معنای کلمه جعل و تکلف نموده اند، دیگر از القاب امراء ترك خاقان، تگین، ایلک طرخان (ترخان) بینال. کول ارکین، ییغو و غیره میباشد.» (۵۳)

خاقان ترك: پادشاه ترکان در تاریخ و ادبیات پارسی اغلب پادشاه ترکستان باین نام یا خاقان ترکستان آمده است فغفور چین و خاقان ترك و رای هند و قیصر روم او را دست بوسی کردند. (۵۴)

خاقان تخلص فتح علیشاه قاجار بوده است و بیت زیر از جمله اشعاری است که او برای باغ دلگشا ساخته و در آنجا خود را به این نام تخلص کرده است:

دلگشایی یار زندان بلاست هرکجا یار است آنجا دلگشاست (۵۵)

«خاقانیان» پادشاه بزرگ از لغات ترکی در قدیم لقب پادشاهان چین و ترکستان و حالا بر هر پادشاه اطلاق می گردد.» (۵۶)

«... بومین خاقان این قهرمان ترك فردای فیروزی خود در گذشت و متصرفات او تجزیه و تقسیم شد... بسر او موسوم به «موهان» مغولستان را با عنوان پادشاهی کسب کرد این بود مبدأ خانان «توکیو» های شرقی.

«بومین» ایستمی بزبان ترکی و «چه تیه می» چینی به عنوان شاهزادگی ییغو، مالک و ... این بود مبدأ خانان توکیوهای غربی» (۵۷)

او یغورها. یفتلی ها، توکیوها و ژوان ها و ختایی ها که همه از يك سرزمین میباشد و از نژاد ترك هستند ولی رنه گروسه چنین می گوید: ژوان-ژوان ها که ظاهراً از نژاد مغولی هستند... هیاطله که نیز بدون تردید مغولی هستند (ص ۱۵۶) و قبل از جمله فوق در صفحه ۱۳۷ چنین می آورد

«هون ها (هفتالیت ها) عشیره ای بودند ترك و مغول که ظاهراً جنبه مغولی آنها بر جنبه ترکی غالب بوده است.» (۵۸)

از همین جاست که نویسندگان کتاب های تاریخ هزار ها، حسین علی یزدانی حاج کاظم و تیمور خانوف مترجم عزیز طغیان بجای اینکه نسل و نسب خود را به طرف ترکان توکیو برسانند. تمایل زیاد خویش را بطرف مغولیسیم می گردانند.

در تاریخ هزاره چنین آمده «زاولی های هزاره» از بقایای اقوام زاولی یفتلی ها باشند که به این حساب هزاره ها کلاً به یفتلی ها پیوند خواهند خورد. خصوصاً که مؤرخین اسلامی یفتلی ها را (هیاطله) ترك نژاد دانسته اند. مؤرخین غربی نیز ترك بودن یفتلی ها را تأیید کرده اند. خوارزمی می گوید: هیطل بزبان بخارای مرد قوی را گویند و هیاطله قومی بودند که بلاد تخارستان را داشتند و اترک خلیج و گنجینه از بقایای آن مردم اند.» (۵۹)

البته درین شکی نیست که هزاره ها اترک توکیوی ترکستان چین اند و ارتباط نژادی و زبانی به هیاطله یا یفتلی ها دارند، ولی عقیده بر آنست که هزاره ها قبل از یفتلی ها در افغانستان بودند و از نسل ترکی اند.

ایماق و یا اویماق:

«ایماق» کلمه ترکی و بمعنی قبیله و طائفه آمده است.» (۶۰) اویماق و اویماغ در زبان ترکی بمعنی انگشتانه هم آمده و ایماق و یا اویماق نام قوم و قبیله نیز میباشد.

مؤلف خاطرات دودمان ترك گوید: «... اویماق لفظ ترکی بمعنی الوس است و علاوه می کند... در بودن خلیج و خاقان و هزاره نیز از نسل ترك شبهتی نیست، چنانکه از معارج النبوه و روضه الصفا و دیگر کتب معتبره واضح است. پس بیان این اختلاف که در بالا مسطور شدند محض سر دردی بیفائده است... و آنکه مؤلف حیات افغانی اویماق را برادر هزاره نوشته و افتراق مذهبی را موجب افتراق قومیت ایشان بیان کرده محض بی اصل است» (۶۱)

مؤلف حیات افغانی بقول شیر محمد ابراهیم زایی گوید: هزاره و اویماق هر دو از نسل ترخان تاتاری و این هر دو قوم را از يك نسل قرار داده است. ولی ابراهیم زایی می گوید که قوم هزاره از شاخ الوس چرگس و چرگس قوم مشهور است از ترکان که در نواح داغستان. (۶۲)

در کتاب «خاطرات دودمان ترك» این مسئله را که اویماق برادر هزاره است با تأمل می نگرد ولی حقیقت امر آنست که همان چهار ایماق که چهار قوم ترك و از يك نسل می باشند در واقع با شرایط جغرافیایی مختلف از همدیگر جدا شده اند، یا به زبان های مختلف و یا بمذاهب مختلف گرویدند.

ترکان توکیو که نسل هزاره به ایشان تعلق دارد به کلمات کبود یا کوك خودها را نسبت می دهند. «ترکان توکیو بعد ها خودرا «ترکان کبود» یا «کوك ترك» می گفتند که بعدها بنام «خاقان» های توکیو یاد می گردیدند. سیموکا تا در فصل هفتم صفحه هفت متذکر می شود که عناوین «خاقان» و «خان» متعلق بطائفه ژوان-ژوان ها و بنا برین مغولی. بموجب اطلاعاتی

که داریم اولین طوایف ترکی که این عنوان را بکار بردند همین توکیوها می‌باشند. «(۶۳)

اقوامیکه در تشکیلات جدید چنگیزخان تقریباً دست نخورده ماندند بعضی اقوام ساکن بیشه و بخصوص اویراتها بودند. در امپراتوری چنگیزخان اسامی ایلات و قبایل جای خود را به اسامی هزاره ها داد که اغلب بنام ایلات قدیمی خود خوانده می شدند. (۶۴)

ناگفته نباید گذاشت که آقای حاج کاظم راجع به تاریخ مردم هزاره شرح و بسطها و تحقیقات زیاد نموده و درباره همه موضوعات اطلاعات کم و بیش داده، ولی بجز دیکه به «ده دای» یاده برادر یا ده قوم هزاره میرسد می گوید که معنی «دای» و وجه تسمیه آنرا ندانسته است. عقیده نویسنده این سطور آنست که مردم ترک در قدیم به اسب علاقه فراوان داشتند و حتی اقوام بعضاً نامهایشان را به سیاق شکل و رنگ اسب ها می گذاشتند. چنانچه اقوامی اند که شناخته شده می باشند و یکی از آنها را بگونه مثال یاد آور می شویم. «کلته تایی». «تای یا دای» کره اسب معنی می دهد و چون آن کره «کلته» کوتاه بمنظور اینکه نیمه از دمش بریده شده و کوتاه گردیده است. رسم بود که دم اسب بخاطر بزکشی و فعالیت های دیگر کوتاه تر می گردید لذا چون این «کلته تایی اسب مشهور شد، صاحبانش را به قوم «کلته تایی» نسبت دادند.

دای زنگی، دای مراد و غیره هر يك بنام «تای» یا «دای» یعنی «دای زگی» تای که در گردن خود زنگ داشته و یا دای مراد «مرادیکه صاحب

فلان «تای» است و قس علی هذا.

در قسمت «اویماق» مؤلف تواریخ خورشید جهان ابراهیم زایی گوید «بدانکه اویماق و ایماق لفظ ترکیست معنی آن الوس و قوم است و چهار اویماق عبارت از چهار قوم است که در قدیم عبارت از سوری-جمشیدی، تا یمنی و فیروز کوهی».

«ایماق: (ترکی مغولی) تبار و قبیله (غیاث اللغات) تبار و قبیله ایماقات، قبیله، طایفه، دودمان (آندراج) ایماقات (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین):

کلید قفل جماع است زر ولی کوزر سراغش از چه بلد گیرم و کدام ایماق (ملافی یزدی بنقل از آندراج) و می آورد که «ایماقات» عبارت از ترکی مغولی است و جمع ایماق می باشد. (۶۵)

اردو:

اردو: کلمه مغولی است که بزبان های ترکی و فارسی داخل گردیده است. مثلاً گفته می شود «قول اردو»، «اردو گاه» و غیره.

بعد از بقرت رسیدن جوجی پسر بزرگ چنگیزخان در جنوب سیبری اردوی خود را «آلتون اردو» نام گذاشت، که بفارسی آنرا «اردوی زرین» گویند، و اصطلاح «قبیله زرین» هم ذکر شده است. (این منطقه سلطنت نشینی بود که در قرون وسطی مغولان بوجود آوردند این مملکت در سیبری جنوبی و جنوب روسیه جای داشت. تسلط مغولان در قرن پانزدهم خاتمه یافت

و همین شامد در سازمانها و تأسیسات اسلاوها و در افکار مردم تأثیرات عمیقی بخشید. (۶۶)

اردوی زرین را بزبان های ترکی و مغولی «سیر اردو» و «آلتان اردو» و یا «آلتون اردو» می گفته اند سیاحان قرن ۱۳ از کوریان و از جمعیت های متراکم و قابل توجه یورتهای و ارابه های بارکش نامی نبرده اند. چنگ چونین از دو اردوی شامل هزاران یورت و ارابه گفتگو می کند. ولی این اردو ها متعلق به «اردوس» یعنی «اردو های» شاهزادگان و همسران خان بوده است». (۶۷)

لغت دیگری که در مغولی معنی «اردو» را می دهد نتوغ و یا نوتوغ که در ترکی یورت می گویند و هر دو بمعنی اردوگاه آمده است. زبان فارسی «اردو زدن» کلمه ایست که به معنی خیمه زدن و جایی را در صحرا اشغال کردن می باشد.

در زبان مغولی که به ترکی ارتباط زیاد دارد بعضی کلمات دیگری یافت می شود که در فارسی هم استفاده می نمایند مثلاً اروغ یا اروخ و در فارسی آنرا به شکل عروق می آورند و این کلمه به خویشاوندان نسبت داده می شود و خویش زن را «قودا» یا «قوده» گویند که ترکی و فارسی هر دو استعمال می گردد. و اما بیگانه را «جت» خوانند» (۶۸).

امیر سبکتگین شخصیت نو مسلم که بعضی مناطق افغانستان مخصوصاً صفحات شرقی را به اسلام دعوت کرد و در زمانیکه سپه سالار امیر آلپتگین بود، در همه حالت کلمه «اردو» در سازمان نظامی و اجتماعی

شان مورد استفاده بود. و این کلمه از ترکستان وارد خراسان شده بود. در زمانیکه سلطان محمود پسر سبکتگین که نسبتش به قوم ترک و از طایفه ترکان قرلع «قرلق» می رسد، بقدرت رسید کلمه «اردو» را به حدی شهرت داد که اینک اگر ذکری از کلمه گردد زبان يك ملت بزرگی را بیاد می آورد که آنرا پاکستان خوانند. در هندوستان، بنگال و غیره نپر به این زمان تکلم می نمایند.

طریق انکشاف این زبان در زمانیکه محمود به هندوستان بخاطر غذا آمد بعد از فتح آن سرزمین مردم فارسی زبان و ترکی زبان با هندو ها آمیزش یافتند و سپس آهسته آهسته این زبان از اختلاط یکدیگر رشد یافته و در زمان جهانگیر صورت رسمی را بخود گرفت.

«از نقطه نظر نظامی، اتوغ مغولی عبارت است از يك واحد مشخص چریک (کلمه مغولی) اتوغ يك نظامی بنام خوشیقون، خوشی اون - خسون (قشون) بمعنی دسته، بخش و غیره خوانده می شده است. ازین دو کلمات اتوغ که در حقیقت این کلمه به ریشه کلمه اتاق ارتباط می گیرد و در اویغوری همین اکنون اتاق گویند). خوشیقون اغلب یکی بجای دیگری بکار برده می شده است. مثلاً خلخ اولس یا خلخ تومان بمعنی قبیله خلخ (خلخ شکل دیگری این کلمه قلق، قرق و قرلخ که گفته شد محمود غزنوی از همین است) که از هفت اتوغ یا هفت خسون تشکیل می شد. می باشد. اصولاً می توان گفت که رابطه اتوغ با خوشیقون مساوی با رابطه اولوس با تومان است. اتوغ (خوشیقون) والوس (تومان) معرف تشکیلات قوم مغول بوده است. چنین

بنظر می آید که اتوغ های دوره مورد بحث همان هزاره های قدیمی زمان امپراتوری جهانی مغولها بوده اند و سرانجام اتوغها جای هزاره را اشغال کرده اند. این عقیده را می توان چنین تأیید کرد که در قسمت غربی امپراتوری مغول در مغولستان «قشون نام سپاه هزار نفری بوده است» (۶۹)

در فرهنگ دهخدا کلمه «اردو» را ترکی دانسته اند. بدین شکل «اردو (ترکی) مجموع سپاهیان با تمام لوازم آن که بجا نبی گسیل دارند. مجموعه قشون و لوازم او در سفر (شعوری) لشکر پادشاهی (غیاث اللغات). و شما آنجا رسولان فرستید و شرط خدمت بجای آرید. (ابو الفضل بیهقی چاپ مرحوم ادیب صفحه ۵۹۸). در مراجعت به اردوی قا آن با مسارعت بجانب قوناق و ایمیل که اردوی قدیم کیوک خان بود. (جهانکشی جوبنی). در تمامت ممالک کلیسای محدث ساختند و بر در اردوی تقوز خاتون همواره کلیسازده... (رشیدی).

بمعنی لشکرگاه (غیاث اللغات). شعوری و آندراج

بمعنی محله:

يك شمع بر ایوان توخورشید متور يك خیمه در اردوی توگردون معلا
(آندراج بنقل از استاد)

يك اردو جماعتی بسیار.

اردوی همایون و اردوی همایونی و اردوی معلا و اردوی عالی،
لشکرگاه پادشاهی، بعضی از کلاتتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردان
شده و باردوی عالی (سلطان حسین میرزا) آمده دعاگو و ثناخوان بامر

ملازمت پرداختند. (۷۰)

همچنین دهخدا در کلمه اردو آورد که: نام زبانی که اکنون در پاکستان و هندوستان رایج است، اساس این زبان مختلط است. السنه هندو آریایی و فارسی هیچیک نمی توانند ایجاد زبان مزبور را بخود منحصر سازند... در زمان سلطان محمود غزنوی و پسر وی مسعود، بسیاری از هندوان مانند تلوک و ناتها و غیره در دربار غزنین خدماتی انجام دادند... آحزین پادشاهان غزنوی، غزنین را ترك گفتند و در پنجاب اقامت گزیدند و تا پایان سلطنت غزنویان در آنجا بودند. بدینوجه دريك زمان هم در غزنه و هم در لاهور مسلمانان و هندوان با یکدیگر ارتباط یافتند... اردو کلمه ایست ترکی بمعنی لشکرگاه و سپاه، چون در لشکر سلطان، ایرانیان، ترکان و هندوان باهم میزیستند، زبان آنان که ترکیبی از زبان این سه قوم زبان (اهل اردو) یا بنحو اختصار زبان اردو خوانده شد... نخستین شاعر و نویسنده بزرگ فارسی هند که کلمات هندی در اشعار خود آورده امیر خسرو (۶۵۳-۷۲۵). (اصل امیر خسرو هزاره و یا ترك لاچین). و او ملمعاتی درست کرده است که يك مصراع دیگر هندی است و این سبک مدتی در از پس از امیر خسرو مورد تقلید بود و این نوع شعر را «ریخته» می گفتند.. بعدها همه انواع شعر اردو بنام «ریخته» نامیده شد و سپس زبان اردو که مدتها هندی یا هندویی خوانده می شد، بنام ریخته و پس از زمانی به «اردو» موسوم گردید.

در قاموس الاعلام ترکی «اردو» قصبه کوچی است در سنجاق جسر شعور ولایت حلب.

پس در نتیجه زبان اردو به اثر قاس اردوی محمود غزنوی اعم از ترك و

تاجیک و هندی به میان آمده و تا جاییکه می گویند شصت در صد لغات اردو اصلاً از زبان های فارسی و عربی و ترکی می باشد.

زبان اردو در زمان امپراتوری جهانگیر شاه شکل رسمی را بخود گرفت و از حیث زبان بسیار زیبا و خوش قبول گردید. امیر خسرو در قسمت نزدیکی این زبان که آهنگش حتی زیبا تر از بیانش می باشد چنین می گوید:

من تو شدم ، تو من شدی ، من تن شدم تو جان شدی

تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم ، تو دیگری

سر چشمه -

- فرهنگ غیاث اللغات

- فرهنگ... دکتر معین

- کلیات بیدل - چاپ کابل

- همایون نامه تألیف گلبدن بیگم بنت بابر شاه، اوزبیکستان س. س.

فینلار اکادمیه سی نشریاتی تا شکنت ۱۹۵۹ ایل

- فرهنگ دهخدا

- بابر نامه موسوم به توزک بابری، تألیف ظهیرالدین محمد بابر ترجمه

خانخانان، طبع بمبئی سال ۱۳۰۸.

- نظام اجتماعی مغول. ولادیمیر تسف ترجمه شیرین بیانی، شرکت

انتشارات علمی و فرهنگی، وزارت فرهنگ و آموزش سال ۱۳۶۵.

- تاریخ غزنویان-ادموند با سورث، ترجمه علی کاتبی، موسسه انتشارات

امیر کبیر، تهران ۲۵۳۶

- مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی، تألیف محمد علم فیض زاد، ۱۳۷۲
پاکستان
- قیام باسمه چیان، زلی ولیدی توغان، ترجمه علی کاتبی، بنیاد دائرة
المعارف اسلامی، تهران ۱۳۶۸
- شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، دکتر سید حسین جعفر حلیم، مرکز
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد پاکستان ۱۹۹۲
- تاریخ گردیزی، تعلیق و تحشیه، عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب،
تهران ۱۳۶۳
- امپراتوری صحرائنوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، شرکت
انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۸
- پژوهشی در تاریخ هزاره ها، حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، انتشارات
مدرس، مشهد ۱۳۷۲
- تاریخ ملی هزاره، تیمور خانوف، ترجمه عزیز طغیان، موسسه طبع
اسمعیلیان ایران ۱۳۷۲
- ترکستان نامه، بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، موسسه انتشارات آگاه،
بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۶
- طبقات ناصری، منهاج سراج، تحشیه و تعلیق، عبدالحی حبیبی، دنیای
کتاب تهران ۱۳۶۳
- تواریخ خورشید جهان، شیر محمد ابراهیم زایی، پاکستان ۱۳۱۱
- مجله «آشنا»، دکتر محسن ابوالقاسی، ۱۳۷۲، «تاثیرات زبان ترکی و

مغولی بر فارسی

- مجلات «دانش» نشریه رایزنی ایران، اسلام آباد، به مدیریت دکتر سبط حسن رضوی
- فرهنگ عمید
- اوزبیک تیلی نینگ ایضاح لی لغتی، جلد دوم مسکو
- شرق یولدوزی، میرزا الوغ بیک، تحت عنوان «تنقید و ادبیات شنا سلیگ بولیمیده» تاشکند ۱۹۹۲
- جرگه های بزرگ ملی افغانستان، تألیف محمد علم فیض زاد، لاهور پاکستان
- منم تیمور جهانکشا، گرد آورنده مارسل بریون، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصورى، انتشارات کتابخانه مستوفی تهران، خیابان جمهوری اسلامی ۱۳۶۳
- مجمع الانساب تألیف: محمد بن علی بن محمد شبا نکاره ای، تصحیح میرهاشم محدث، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳



مآخذ

- ۱- همایون نامه تألیف گلبدن بیگم
- ۲- منم تیمور جهانگشا، ص ۴۲۹
- ۳- امپراتوری صحرانوردان، ص ۵۶۲
- ۴- خاطرات دودمان ترك، ص ۱۶۵
- ۵- غیاث اللغات در ذیل کلمه «گپ»
- ۶- لغت نامه دهخدا در ذیل کلمه «گپ»
- ۷- اوزبیک تیلی نینگ ایضاح لی لغتی چاپ مسکو، جلد دوم ص ۲۷۲
- ۸- شرق بولدوزی چاپ تاشکند سپتامبر ۱۹۹۱
- ۹- امپراتوری صحرانوردان ص ۵۶۱
- ۱۰- امپراتوری صحرانوردان ص ۷۲۱
- ۱۱- ظفرنامه تألیف شرف الدین علی یزدی
- ۱۲- امپراتوری صحرانوردان ص ۵۵۸ و ۷۲۴
- ۱۳- بابر نامه ص ۷۷. ترجمه فارسی توسط خانخانان
- ۱۴- تواریخ خورشید جهان تألیف شیر محمد ابراهیم زیی ص ۳۱۵
- ۱۵- دهخدا و دهخدا از جامع التواریخ
- ۱۶- تاریخ گزیده چاپ لندن (به استناد و نوشته دهخدا)
- ۱۷- حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۳، ص ۸۸ (به استناد و نوشته دهخدا)
- ۱۸- حبیب السیر، چاپ خیام ج ۳، ص ۵۹۳ (به استناد دهخدا)
- ۱۹- عبدالرحیم خانخان ص ۱۱۷

- ۲- زنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۴۱۵
- ۲۱- خاطرات دودمان ترك ص ۱۶ «به استناد فرهنگ کلمات عربی متداول در زبان فارسی» نوشته فتح الله احمد زاده در ذیل دودمان
- ۲۲- نظام اجتماعی مغول تألیف ولادیمیر تسف ص ۲۱۴
- ۲۳- ایضاً ص ۲۱۴
- ۲۴- ایضاً ص ۲۱۴
- ۲۵- ایضاً ص ۲۱۶
- ۲۶- ایضاً ص ۲۱۷
- ۲۷- ایضاً ۳۲۸
- ۲۸- غیاث اللغات به نقل از چراغ هدایت
- ۲۹- دهخدا
- ۳- لغت نامه دهخدا
- ۳۱- برهان قاطع
- ۳۲- غیاث اللغات
- ۳۳- فرهنگ عمید
- ۳۴- لغت نامه دهخدا
- ۳۵- عبدالرحیم خانخانان
- ۳۶- لغت نامه دهخدا
- ۳۷- مجله «آینده» چاپ ایران: معلومات فوق در یکی از شماره های مجله تحقیقی بنام «آینده» در ایران بواسطه دانشمند ایرانی تحریر یافته است. چون مقاله آن دانشمند درباره تقویم ترکان خیلی طولانی بود نویسنده این سطور

- دست به اختصار بر آن زد
- ۳۸- «آشنا» ص ۱۸ سال ۱۳۷۲
- ۳۹- فرهنگ رشیدی
- ۴۰- فرهنگ نور اللغات
- ۴۱- طبقات ناصری، بخش تعلیقات، عبدالحی حبیبی
- ۴۲- طبقات ناصری، بخش تعلیقات، عبدالحی حبیبی
- ۴۳- واه اسلامه، ترجمه عبدالحق عتید- پیشاور
- ۴۴- بابر نامه ترجمه فارسی
- ۴۵- عبدالرحیم خانخانان ص ۱۱۶
- ۴۶- عبدالرحیم خانخانان ص ۱۱۶
- ۴۷- غیاث اللغات
- ۴۸- فرهنگ عمید
- ۴۹- طبقات ناصری، بخش تعلیقات، عبدالحی حبیبی
- ۵۰- بابرنامه، ترجمه خانخانان ص ۱۱۹
- ۵۱- طبقات ناصری، بنقل از مفاتیح العلوم (۷۳) بخش تعلیقات، عبدالحی حبیبی
- ۵۲- «امپراتوری صحرائنوردان» ص ۳۵۵
- ۵۳- خاطرات دودمان ترك، ابوالاسفار
- ۵۴- لغت نامه دهخدا بنقل از نزهته القلوب ص ۱۰۸
- ۵۵- قاموس الاعلام تركی ج ۳۰
- ۵۶- غیاث اللغات

- ۵۷- زنه گروسه در صفحه ۱۵۹
- ۵۸- زنه گروسه در صفحات ۱۵۶ و ۱۳۷
- ۵۹- پژوهش در تاریخ هزاره - حاج کاظم - ایران ص ۳۵
- ۶۰- فرهنگ عمید
- ۶۱- خاطرات دودمان ترك، ابوالاسفار ص ۱۸۴
- ۶۲- تواریخ خورشید جهان، شیر محمد ابراهیم زایی ص ۳۱۵
- ۶۳- امپراتوری صحرانوردان، زنه گروسه ص ۱۶۹
- ۶۴- نظام اجتماعی مغول - ص ۱۸۱
- ۶۵- لغت نامه دهخدا
- ۶۶- امپراتوری صحرانوردان ص ۹
- ۶۷- نظام اجتماعی مغول
- ۶۸- نظام اجتماعی مغول ص ۱۰۰
- ۶۹- نظام اجتماعی مغول ص ۲۱۶
- ۷۰- حبیب السیر ص ۳۲۹

* * * * *



جناب آقای علی موسوی گرمارودی و دکتر سید حسن رضوی
در جلسه افتتاح کلاسهای فارسی در اسلام آباد



فارسی آموزان کلاسهای فارسی

بانو دکتر فرحت ناز
استاد زبان فارسی ، دانشکده دخترانه
اسلام آباد - پاکستان

سهم مسلمانان در تأسیس کتابخانه های اسلامی

کعبه عشاق باشد این مقام هر که ناقص آمد این جاشد تمام
علوم و فرهنگ اسلامی و انسانی و تاریخ علوم را آنگاه می توان
شناخت که کلیه کتابهای مربوط به این علوم را مطالعه کرده باشیم. در این
روزگار حس زر طلبی و سرگرمی های گوناگون مثلاً تلویزیون، ویدیو و آنتن
بشقابی یا شغل های دیگر فرصت نمیدهد که به مطالعه کتاب توجه داشته
باشیم ولی آنان که علم و دانش را دوست دارند کتاب را از دست ننهادند
بلکه کتاب دوستی آنان را هر روز به علوم جدید آشنا می سازد. وجود کتاب
در خانه ذوق کتب بینی و علم دوستی صاحب خانه را نشان می دهد. بعض
ثروتمندانی چندان علم دوست نیستند تنها بخاطر نمایش کتابهای
گرانقیمت در خانه خود قفسه های کتاب را آرایش می دهند. برای
اینچنین مردم سعدی شیرازی می گوید:

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند
ولی خوانندگان حقیقی گرچه استطاعت خریدن کتاب ندارند باز هم در
خانه ها حتماً کتابخانه کوچکی درست می کنند. این چنین علم دوستان
پیوسته در جستجوی کتابهای خوب می باشند. غیر از این در هر مملکت و در

هر شهری کتابخانه های دولتی و خصوصی کوچک و بزرگ فراوان وجود دارند. کسانی که قدرت خریدن کتاب ندارند می توانند از این کتابخانه ها استفاده کنند. باید گفت هیچ پژوهشی علمی و ادبی و فلسفی و هنری بدون تکیه بر آثار گذشتگان درست و استوار نبوده و وزنی نخواهد داشت. از مقبره های مصر، از غار های چین، از کنار دریای نیل از انبارهای هزار ها ساله یونان و روم قدیم از خانقاههای هند گنجینه ها و ذخیره های گران بهای کتاب کشف شده است که اگر امروز این خزانه نبود ما از وجود حکیمان، مفکران، شاعران، مورخان و فیلسوفان زمان گذشته هیچ خبر و آشنایی نداشتیم. (۱)

در این مقاله منظور ما این نیست که فهرست کتابخانه ها را گرد آوریم فقط می خواهیم که از چهره گذشته پرده های کلفت و ضخیمی برداریم و اطلاعات مختصری را درباره تاریخ کتابخانه های اسلامی قدیم بنحوشایسته و بایسته به دست برسانیم.

قدیم ترین کتابهای که شناخته شده لوح های گلی بین النهرین است و پس از آن اوراق پاپیروسی مصر تاریخ نمونه هایی از این هر دو نوشته به هزاره سوم پیش از میلاد مسیح می رسد. سومریان و بابلیان و آشوریان و هیتی های قدیم بر روی الواحی که از گل ساخته شده بود می نوشتند و چون کتابت به پایان می رسیده آنها در برابر آفتاب خشک می کردند و یا در کوره پخته و لعاب می داده اند ولی البته این الواح گلین فنا پذیر و کم دوام بوده بعد از آن پوست حیوان ها، بهوج، برگ درخت هایی خصوصی برگ خرما و استخوان جانوران برای کتابت بکار می رفته است. کم کم این نوشته ها را جمع کرده

جمع کرده در جایی می گذاشتند و آنجا را کتابخانه می نامیدند. در مراکز علمی دنیای قدیم یونان، مصر، روم، بابل، چین و هندوستان همین نوع کتابخانه ها وجود داشت، ولی از این کتابخانه ها افراد مخصوصی استفاده می کردند و علم در میراث طبقه مرفه جامعه قرار داشت. آشور بانی پال فرمانروای سلطنت آشور (۶۶۸-۶۲۶ ق م) در نینوا (بابل) کتابخانه ای بنا کرده بود. این کتابخانه مشتمل بر کتاب های لوح گلی بود. تعداد لوح ها يك هزار بود. حکایات دین و فرمان های شاهی بخط پیکانی (Cuneiform) نوشته شده بود. از این کتابخانه فهرست لوح ها نیز درست کرده بودند. چندین لوح از این کتابخانه در موزه بریتانیا لندن موجود است.

آغاز تاریخ کتابخانه های عهد قدیم از تأسیس همین کتابخانه است. کتابخانه اسکندریه در عهد بطلمیوس در مصر بوجود آمده و در ۲۷۵ سال ق.م. در اسکندریه بنا شده بود. این کتابخانه قریب به پانصد یا هفتصد هزار کتاب داشت که برقرطاس مصری نوشته شده بود. (۲) کیلی ماکس (Callimachus) یکی از اعضای ممتاز کتابخانه فهرست این کتابخانه را آماده کرده بود. (۳) طومار پاپیروسی مصر، نیای بلافصل کتابهای جدید است و بیش از الواح گلی به کتابت جدید نزدیک شده است. پاپیروس به عنوان ماده یی برای کتابت مشابه کاغذ است.

حصول علم جزو ایمان مسلمانان است. ابتدای دین اسلام از کلمه «اقرأ» شد نخستین فرمان که خدا به بنده خود داد این بود «بخوان» همین امر خدا باعث شد که مسلمانان آغاز بخواندن کردن و فلسفه یونان و علوم گوناگونی

را بعدی خواندند که نه تنها عقده پیچ در پیچ حیات را باز کردند بلکه اختراعات نو به نو به ظهور آوردند. موسی خوارزمی ابو علی سینا، عمر خیام، ابن رشد، ابوجبار الحیان، ابو نصر فارابی، فریدالدین عطار، حکیم فخرالدین رازی، جلال الدین بلخی رومی، انصر بیگ سعید و ادیسی و دیگر صدها نابغه روزگار به وجود آمدند. اگر نگاهی به تاریخ اسلام بیفکنیم حضرت محمد (ص) علم خدا را داشت. آنحضرت مدینه العلم بود و به حضرت علی (ع) را لقب «باب العلم» داده بود. حضرت علی (ع) را لقب «باب العلم» داده بود. حضرت علی (ع) پیوسته در تحصیل علم و دانش مشغول بود و همیشه کتاب در مقابل و همراه خود می داشت برای اینکه بدون خواندن کتاب، تحصیل علم و دانش ممکن نیست. بنا بر این می توان گفت که در جهان همه ناموران و شهرت داران کتاب دوست بودند.

خلفای عباسی برای حصول اقتدار هر چیزی که بنام اخلاق و آیین و عقاید و وفا بود از راه بر چیدند. اما با این هم حق علم دوستی ادا کردند خلیفه عباسی مأمون الرشید بنیان گذار بیت الحکمه بود. بیت الحکمه بغداد یک کتابخانه و رصد خانه و انجمن علمی نیز به ضمیمه داشت و کار ترجمه را که تا آن زمان نظم و نسق نداشت، به سامان بخشید و کم کم بغداد به صورت یک مرکز مهم تحقیقاتی و علمی و فرهنگی در آمد و گروهی از محققان و مترجمان ماهر و متخصص در آن مرکز به کار ترجمه و استنساخ آثار یونانی و سریانی و پهلوی و هندی سرگرم بوده اند. دانشمند بزرگ موسی الخوارزمی مسؤلیت مهم این بیت الحکمه را

بر عهده داشت. (۴)

این دور درخشان ترین دور مسلمانان بود. بغداد مرکز امپراطوری اسلامی بود. در اسپانیا مسلمانان حکومت داشتند. در تمام شبه قاره هند از حدّ سند تا مولتان رایت سلطنت را برافراشتند و حتی ممالک مجاور آسیای میانه را تسخیر کردند. در ایران و توران پادشاهی می کردند. در اکثر مناطق آفریقا خطبه اسلام می خواندند. این نهضت ها در زمانی بود که اروپا در بحر ظلمات جهل و بیسوادی غوطه می خورد. صدها سال پیش در اروپا در کتابخانه ها روی مردم کتاب دوست بسته بود. تا قرن نوزدهم میلادی دشمنی کلیسا این کتابخانه ها را بصورت محافظ خانه و موزه نگهداشت. در این کتابخانه ها کتابها را در قفسه های بزرگ می چیدند و باسلاسل و زنجیر به هم می بستند تا کسی از آنجا نبرد. کسی اجازه نداشت کتابی را مطالعه کند و اگر کسی اجازه مطالعه می یافت اجازه نداشت به دست خود ورق بزند درباری معین می بود و او ورق میزد. (۵) خلاصه در آن زمان کتابخانه های اروپا و کشورهای دیگر مانند جسد بی روح و شمع بی نور بودند.

مسلمانان از اوّل به کتاب توجه زیادی داشته اند همه می توانستند از کتاب برای خوانندگی استفاده برند. بدین جهت باسعی و کوشش بسیار برای افاده عام کتابخانه ها را بنا کردند. هزاران کتاب در موضوعات مختلف از قبیل دین، تاریخ، جغرافیا، ریاضی، پزشکی، ادب، منطق، فلسفه، نجوم، هندسه و هیأت تألیف کردند و به صورت نسخه های خطی و یا مجلدات چاپی در کتابخانه های عمومی و خصوصی نگهداشتند. این کتابخانه ها را مصدر

و مأمّن علم و خزانه های گران بهای علم و فرهنگ اسلام شمردند. و به اسم های خوب و زیبا یعنی بیت الحکمت، دارالعلم، خزانه القصور و خزانه الکتب موسوم گردانیدند.

علت بزرگ گسترش کتابخانه ها در دنیای اسلام در قرون وسطی این بود که مسلمانان به کتاب شغف و علاقه خاصی داشتند در هر کشور اسلام دریای ذوق و شوق به جستجوی علم و کتاب خواندن و تصنیف و کتابت موج می زد نشر و پخش علم و فن روش ملی مردم بود و هر کسی دیوانه جمع کردن کتاب بود این زمانی بود که مسلمانان در فتح و کشور گشایی و جهانبانی پیشرو بودند در تمام اقالیم عالم مهر علم و سیاست ثبت می کردند. علم دوستی و معرفت ایشان محدود به پیشرفت و احداث کتابخانه نبود بلکه کلیه دانش های انسانی و معنویات همگانی حیات نو یافت. علوم و فنون جدید رایج گردید و مدرسه های نو بنا شد برای تحقیق و پژوهش مراکزی تأسیس شد رصدخانه ها بنا گردید و کارخانه های کاغذ سازی به وجود آمد و خطاطی و نقاشی و جلد سازی ترویج یافت. (۶)

در قلب و نظر مسلمانان قرون اولی مهرو وفا و تعظیم و تکریم به کتاب جای گرفت و کتاب را مونس و همدم خرد به شمار آوردند. چنانکه شاعر معروف عرب متنّبی در قصیده خود می گوید:

و خیر جلیس فی الزمان کتاب

آورده اند که اسحاق بن سلیمان طبیب به کتاب خیلی علاقه داشت و عمرش به صد سال رسیده بود و ازدواج نکرده بود. باری کسی از او پرسید که

چند فرزند دارد. واله و شیفته کتاب جواب داد با داشتن کتاب خود «حمیات» هیچ وقت بفکر فرزندان نیفتاده ام. (۷)

دین اسلام نسبت به ادیان دیگر طالبان علم را بسیار تشویق کرده است. بعد از ظهور اسلام بزبان وحی، عظمت و فضیلت علم را واضح کرده است: اقرا باسم ربك الذى خلق ○ خلق الانسان من علق ○ اقرا و ربك الاكرم الذى علم الانسان ما لم يعلم. (۸) بنابراین در آغاز اسلام علم رونقی به سزایی داشت. حضرت رسول اکرم (ص) برای مرد و زن مسلمان تحصیل علم را واجب قرار داد و فرمود: «طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة» و اقوال زرین حضرت رسول اکرم (ص) «اطلبوا العلم و لو كان بالصين» و «اطلبوا العلم من المهد الى اللحد». اهمیت و لزوم علم را واضح و روشن می گرداند.

تعلیمات آن پیامبر اسلام (ص) در دل مسلمانان آتش ذوق و شوق تحصیل علم را چنان بر افروخت که در هر طبقه مسلمانان صدها مشعل علم دوستی روشن گردید. حسن بصری چهل سال زندگی خود را اینطور بسر کرد که در خواب و بیداری همیشه کتاب در آغوشش بود. از پادشاهان اندلس خلیفه اموی حکم ثانی بحدی شغف به مطالعه کتاب داشت که در کتاب خانه او چهار میلیون کتاب بود و کتابی نبود که او نخوانده باشد. علامه ابن رشد در طول عمر خود هر روز کتاب خواند. در زندگی خود دو شب داشت که مطالعه کتاب نکرد یکی شب عروسی خود و دومی شب وفات مادرش.

منجم معروف ابرومعشر بلخی به خواندن کتاب علاقه فراوانی داشت در دوران مسافرت خود که از خراسان به مکه می رفت کتاب خانه معروف بغداد

خزانة الحکمت را دیدار کرد. به محض رسیدن آنجا چنان در مطالعه غرق شد که رفتن از یادش رفت. عالم نامور بصره جاحظ در ذوق کتاب خوانی جان داد. در پیرانه سالگی به مرض فلج مبتلا شده بود، ولی در این حال نیز کتاب ها در اطراف او پراکنده می بود و او پیوسته به مطالعه کتاب مشغول بود. روزی کتاب ها روی او فرو ریخت و او زیر آوار کتاب های خود مدفون شد. فتح ابن خاقان کتاب خواندگی را از همه بیشتر دوست داشت و پیوسته کتاب در بغل او می بود. حبیب الرحمن خان شروانی در کتاب خویش «علمای سلف» داستان جالبی درباره امام زهری نقل کرده است وی می گوید که امام زهری به مطالعه کتاب چنان غرق می شد که از دنیا و مافیها هیچ خبر نداشت همسرش خیلی دلش می سوخت که در دل شوهرش غیر از او جای دیگری هم هست روزی عصبانی شد و گفت: «به خدا اگر شوهرم سه زن دیگر می داشت بر من آسان تر از این کتاب می بود.» (۹)

کتاب از خواننده خود دو نوع عشق می طلبد عشق به کتاب و عشق به علم شاعر بزرگ اردو زبان سکندر علی وجد می گوید: «بدون عشق به کتاب، کتاب نمی توان نگهداشت اعراب قومی بیابان گرد و دور از علم و فلسفه بودند به برکت اسلام از حالت بدوی بیرون آمدند و چون از باده تند و تیز تعلیمات اسلامی سرشار گشتند، در گنجینه های یونان تفحص کردند، و علم و هنر را که از مدتی مرده بود از مسیحا نفسی خویش بار دیگر زنده گردانیدند و چون به علوم و فنون گوناگونی راغب گردیدند، جهت ایجاد تمدن عظیم اسلامی از کتاب های و فرهنگ های پربار و درخشان آن کشور سود

جستند و خود نیز به تألیف و تدوین کتاب‌ها پرداختند می‌دانستند که برای درس و تدریس و تصنیف و تألیف کتاب لازم است. پس برای اینکه از کتاب بیشتر استفاده می‌شود، کتابهایی را در کتابخانه مرتب ساختند. مسلمانان جهان در اوایل در پی این کار مهم شدند و چون مسلمانان در علم و ادب و فرهنگ و تمدن پیشرفت کردند با لوازم زندگی کتابخانه را نیز نگاه داشتند و در همان اوایل کتابخانه در تشکیل و نظم و نسق وسعت یافت.

کتابخانه‌های اسلامی در دنیای علم و ادب تأثیر فراوانی داشته و خدمتی عظیم به علم و ادب و کتابشناسی انجام داده‌اند. این موضوع بسیار وسعت دارد اما در کتابهای تاریخ و علم و ادب با اختصار و پراکنده نوشته شده است. شگفت آور این است که کتابها و فهرست‌های کتابخانه‌هایی که در اروپا و آمریکا به چاپ رسیده، درباره کتابخانه‌های اسلامی خیلی کم نوشته‌اند، ولی از اوّل مسلمانان به کتابخانه‌ها و به علم کتابداری و کتابشناسی شفغنی خاصی داشتند. در روزگاری که اروپا و کشورهای متمدن دنیای غرب در بحرجهل و گمنامی غوطه می‌زدند، مسلمانان در تصنیف و تألیف و تحقیق و تدوین کتابها سرگرم بودند و ورثه علم و ادب بزرگان را حفظ می‌کردند. بیت الحکمت و شعبه‌های علم و هنر به وجود آوردند. بدین ترتیب فن کتابداری و کتابشناسی رایج گردید در این نوع کارهای مهم مسلمانان فهرست این ندیم را می‌توان نام برد که اهمیت زیادی دارد و آیینه دار ذوق کتابداری و کتابشناسی مسلمانان است.

چون مسلمانان به شبه قاره قدم نهادند، دیدند که تنها برهمنان هند به

علم و معرفت و کتاب تعلق دارند، و برای مردم عامی و طبقه پایین اجتماع در های علم کلیه بسته بودند، مسلمانان اینجا نیز این علوم را ترویج دادند و هزاران کتاب در موضوعات گوناگونی از قبیل علوم قرآنی و تفسیر و فقه و حدیث، تاریخ و جغرافیا، ریاضی، پزشکی، ادب، منطق، فلسفه، نجوم هندسه و هنیت تصنیف و تألیف کردند و بصورت نسخه های خطی و یا مجلدات چاپی هم اکنون در کتابخانه های عمومی و خصوصی کشورهای جهان وجود دارد.

در دنیای اسلام وجود کتابهای بسیار و کتابخانه های گوناگونی نیازی به دلیل ندارد. در اسپانیا خزانه های کتب (کتابخانه ها) بی حد و حساب بود. چهار میلیون کتابهای بزرگ و ضخیمی که بیشتر آنها خطی بودند، کتابخانه های قرطبه و الحمراء و اشبیلیه را زینت داده بودند و وزن آنها چندین تن بود. همچنین در مصر و کشورهای افریقا پروانه های شمع علم و ادب و کتاب دوستی بسیار بودند و در هر شهر کتابخانه امراء و وزراء وجود داشت، تنها طبقه خواص از آنها استفاده می کردند. همچنین در ایالت های وسط آسیا مثلاً در هرات، مراغه، غزنی و بخارا کتابخانه های بی شمار بود. در کتابهای تذکره و تاریخ از آنها یاد شده است. کتابخانه بخارا که مایه افتخار سلسله سامانیان بود در عهد امیر منصور بسیار گسترش یافت. نکته های که اینجا جالب و قابل ذکر است اینست که سامانیان کتابخانه بی عظیم مرتب کرده بودند. در آن بعضی از کتابهای قدیم ایران و نیز آلات و وسایل و ابزار برجای مانده بود. این مطالب را از زبان ابن سینا حکیم و طبیب نامدار

ایرانی بشنوید:

پادشاه بخارا نوح بن منصور سامانی بود، قضا را بیمار شد. پزشکان زمان، پیش او رفتند. نام من در میان آنها بسیار خواندن و نیک فهمیدن مشهور گشته بود. نام من در پیش او بردند و احضار من از وی بخواستند. مرا بخواست. بیامدم و در مداوا و علاج او با آنان شرکت کردم یکی از روزها اجازه خواستم که وارد کتابخانه دودمان او بشوم. و آنچه از کتابهای طب در آنجا هست بخوانم. مرا اجازه دادند. و من بدانجا رفتم اما چه دیدم خانه بی بزرگ با اتاقهای متعدد که در هرخانه صندوق های از کتب بود که روی هم چیده بودند در اتاقی کتابهای عربیّت و شعر در اتاقی فقه، در اتاقی کتابهای طبّ و همچنان در هر اتاقی کتابهای مزبور به دانشی از دانش های بشر. پس فهرست کتابهای علوم اوایل را که از یونانیان به دیگر ملّت ها رسیده است مطالعه کردم و آنچه از پیش برایم غامض و پوشیده بود جستجو کردم و یافتم. کتابهای دیدم که اصلاً میان مردم معروف و مرسوم نیست و من نه پیش از آن و نه پس از آن مانند آنها را جایی دیدم. این کتابها را خواندم و از فواید آنها بهره مند گشتم. مرتبه هرکس را در علم خود شناختم. پس چون به هیجده سالگی رسیدم از مطالعه و فهم همه علوم زمانی فارغ گشتم. آن روزها من در حفظ کردن دانش تواناتر بودم و لیکن امروز پخته ترم و تجربت افتاده تر و این ها همه به کمک آن کتابها بود. (۱۱)

سرگرمی های علمی و فرهنگی محرک بزرگ بود که در اثر آن ذوق تحصیل علم و تصنیف و تألیف بیشتر شد کتابخانه ها وسعت و گسترش پیدا

کرد بالاخره شوق جمع کردن کتاب بعدی رسید که سراسر کشور های اسلامی از کتابخانه ها معمور شدند. مولانا شبلی در رسایل خود می نویسد که خالد بن یزید (م ۸۵هـ) بنای کتابخانه نهاد (۱۲)

بعد از ۲۴ ساله دوره حکومت بنی امیه در عهد عبدالملک بن مروان کتابخانه های شاهی اهمیت زیادی پیدا کردند و کتابهای علم تفسیر را که نادر بودند در کتابخانه های شاهی می گذاشتند. در عهد ولید بن یزید شمار کتابها، در کتابخانه شاهی خیلی زیاد شده بود. در سیره النبی (بخش اول) آمده است که بعد از قتل ولید بن یزید کتابهای احادیث و روایت را ازین جا به جای دیگر حمل و نقل کردند. تنها مرویات و تألیفات امام زهری بر چندین اسپان و خران بار کرده آوردند.

در زمان عباسی خلیفه هارون رشید کتابخانه عظیم بنام بیت الحکمت در بغداد بنا شد، که نه تنها در دنیای اسلام بزرگترین و عظیم ترین کتابخانه بود بلکه در دنیا نظیر آن وجود نداشت آنرا نخستین کتابخانه عظیم الشان عمومی می گویند. (۱۳) دانشمندان در این روزگار از وجود کتابخانه های عظیم در نواحی گوناگون ایران اظهار شگفتی کرده اند. مسعودی می نویسد در شهر استخر فارس به سال ۳۰۳. ه.ق در برخی از خانه های پارسی کتاب های ضخیم و کلانی به چشم می خورد که شامل بسیاری از دانش ها و اخبار پادشاهان و بناهایشان و سیاست شان بود که مربوط به تاریخ ساسانیان بود و تصویر بیست و هفت پادشاه آمده بود که بیست و پنج تن از آنها مرد و دو نفر زن بودند. (۱۴)

همچنین مسعودی می نویسد: «می گفتند که تا سال پس از سیصد

هجری مردی در سیستان بوده که کتاب زرتشت موسوم به اوستا را از آغاز تا انجام از بر می داشته و باز گو می کرده است. (۱۵) یکی از بزرگترین مؤرخان تازی نژاد آشکارا می گوید: بیشتر حاملان دانش در اسلام عجمی و به ویژه ایرانیان بودند. (۱۵)

کم کم کتاب از اختیار پادشاهان و طبقه ثروتمند و مرفه جامعه بیرون آمد و محدود به کتابخانه های شاهی نماند و در دسترس طبقه پایین جامعه قرار گرفت. حالا مردم عامی نیز شغف و علاقه به کتاب پیدا کردند. آنان در این راه بسیار زحمت کشیدند و برای خود کتابخانه های شخصی دایر نمودند و این خود موجب شد که مردم از دیدار کتابها و کتابخانه ها بخواندن کتاب راغب و شایق گردیدند. به قول الهارون: در بغداد خانه ای نبود که در آن کتابخانه نباشد و شخصی نبود که علاقه به جمع آوری کتب نداشته باشد. (۱۷)

از سده سوم تا واسط سده ششم هجری تاریخ اسلام مشحون است به ذکر کتابخانه هایی که پادشاهها به همت وزیران و کار گزاران دانا و کار دان خود به وجود آوردند. چون در اندلس سلطنت اسلامی استحکام یافت آنجا نیز ذوق و شوق جمع آوری کتاب افزون گشت. چنانکه مورخ اسکات می گوید: « در اندلس شهری بزرگ نبود که آنجا برای سیراب کردن تشنگان علوم چشمه بی (کتابخانه) نباشد ». (۱۸) در قرطبه (دارالسلطنت اندلس) کتابخانه الحکم ثانی کتابخانه بی نظیر آن زمان بود. درحقیقت کتابخانه های بغداد و قرطبه مراکز فیض رسان شرق و غرب بودند. از فیض آن کتابخانه ها در دل مردم اشتیاق تحصیل علم و جمع کردن کتاب پیدا شد. بنابراین در همه کشورهای

اسلامی در کنار کتابخانه های شاهی کتابخانه های شخصی نیز به وجود آمد. برای نمونه چندین مورد را از تواریخ گوناگون در زیر یاد می کنیم.

پادشاهانی که اکثر شان اهل علم و کمال بودند کتابخانه های عظیم در بلاد اسلامی بنا کردند. فرمانروای بخارا در کتابخانه اش از همه نوع علم و فن کتابهای جمع کرده بود. در کتابخانه سیف الدوله حاکم حلب بسیار کتاب در فن ادب موجود بود. کتابخانه عضد الدوله در شیراز کتابهای زیادی داشت و از ابتدای اسلام تا عهد او، در غزنی سلطان محمود غزنوی کتابخانه بزرگ بنا کرده بود. سلطان نورالدین زنگی و سلطان صلاح الدین ایوبی در دمشق حلب، بیت المقدس و مصر کتابخانه متعددی را تأسیس نمودند. از سلاطین ترك کتابخانه شخصی سلیمان بزرگ چندین هزار کتاب داشت. محمود اول در قسطنطنیه چهار کتابخانه بزرگ را بنا کرد. در عهد سلطان سلیم ثالث کتابخانه مدرسه تویحیه از کتاب های مربوط به فتن جنگ و ریاضی معمور و آبادان بود.

از وزراء: یحیی بن خالد بر مکی (وزیر هارون رشید) کتاب هائیکه داشت در کتابخانه شاهی هم نبود. کتابخانه فتح بن خاقان (وزیر متوکل بالله) مشتمل بر کتاب های اعلی بود. بهای کتابخانه وزیر خانواده ایوبی پنجاه هزار دینار بود. در کتابخانه وزیر ابن عمید کتابهایی درباره همه علم و فن صد شتر بار داشت و صاحب بن عبّاد چهار صد شتر بار کتاب داشت. ابونصر سهل بن مرزبان امیر نیشابور بود، همه مال و متاع خویش را به جمع آوری کتاب خرج کرد. يك کتابخانه فارس فقط از کتاب های بیش بها و گران

قیمت یونانی و لاطینی پر بود. کتابخانه عظیم مسجد طلیطله (اندلس) از حیث مرکزی علمی در چهار سوی جهان آوازه داشت. فطیس قاضی قرطبه کتابخانه گران بهایی داشت. مدرس محمد بن حزم علم دوست بود. در قرطبه کتابخانه بزرگی درست کرده بود که همه اهل علم از و حسد می بردند. در کتابخانه زیبا و مهم خزانه الحکمت علی بن یحیی منجم در بغداد مردم از کشورهای دور و نزدیک برای مطالعه می آمدند. کتابخانه محمد بن الحسین بغدادی یک موزه علمی بود. در کتابخانه حکیم بلمظفر مصری هزار ها کتاب در هر فن موجود بود. کتابخانه طیبی حنین بن اسحاق از بهترین کتابخانه ها به شمار می رفت. امام حاتم سجستانی کتابهایی داشت که بهای آن به چهارده هزار دینار می رسید و حافظ ابن فرات بغدادی هیجده صندوق کتاب و علامه واقدی شش صد قمطر کتاب بیادگار گذاشتند (۱۹) (یک قمطر بار دو مرد دارد)

در این کتابخانه های اسلامی تعداد کتاب به میلیونها می رسید. و در بعضی از معروف ترین کتابخانه ها تعداد کتاب بدین ترتیب بود: در بیت الحکمت بغداد شمار کتاب ده میلیون جلد، در کتابخانه ها تعداد کتاب بدین ترتیب بود: در بیت الحکمت بغداد شمار کتاب ده میلیون جلد، در کتابخانه الحکم ثانی چهار میلیون جلد، خزائن القصور قاهره شانزده میلیون جلد. کتابخانه ابن علقمی (وزیر معتصم بالله) ده میلیون جلد، کتابخانه شاپور بن اردشیر بغداد ده میلیون جلد. کتابخانه جعفر احمد بن عباس (وزیر حکمران المیریا) چار میلیون جلد، کتابخانه الملك المزیّد داود بن یوسف (فرمانروای ین)

يك ميليون جلد. كتابخانه محموديه قاهره چهار ميليون جلد. كتابخانه جامعه ازهر قاهره (در ۳۸۹ ه.ق) دو ميليون جلد. كتابخانه موفق الدين بن مطران (طبيب خاص سلطان صلاح الدين ايوبي) ده ميليون جلد. كتابخانه افرانيم بن رfan ده ميليون جلد. كتابخانه امين الدوله بن غزال بيست هزار جلد كتاب داشت.

اگر ما، در نظر به اروپای آن روزگار بیفکنیم می بینیم که پادشاهان بزرگ هم کتابخانه ای نداشتند. اگر در جایی چند صد کتاب هم جمع بود شگفت آور است که در کتابخانه ملکه ازابلا تنها دوست کتاب بود و کتابخانه شاهی فرانس نهصد کتاب بیشتر نداشت. (۲۰) اما در کتابخانه های اسلامی شمار کتابها خیلی زیاد بود، اگرچه فراهم آوردن کتابها کار خیلی دشوار و سخت بود ولی در همه عالم ذوق و شوق مسلمانان برای تأسیس کتابخانه ها مخزن های متعدد علوم را ساختند. نسخه های مطلا و نادر و کمیاب و کتاب های قدیم و تراجم عربی از تألیفات حکمای یونان و روم و هند، خلاصه اینکه کتابهایی در علوم و فنون گوناگون همه یکجا فراهم آوردند. این حقیقت است که کتابخانه های اسلامی تنها مراکز سرگرمی های فرهنگ و تمدن مسلمانان نبود بلکه امین سرمایه علمی غیر مسلمانان نیز بود. پس به وسیله آنها صدها جلد کتابهای قدیم حفظ شده و از گزند اهریمن روزگار و تندباد حوادث مصئون و محفوظ ماند.

در قرن چهارم و پنجم دانش و معرفت رواجی شگرف داشته است. این عهد در عالم اسلامی برای مدرسه ها پربارترین عهد بود. در قرن چهارم

جامعه الازهر قاهره تأسیس گردید (این مرکز پس از گذشت قرن‌ها هنوز هم موجودیت خود را حفظ نموده است) و در قرن پنجم در نیشابور مدرسه‌های بزرگ بنا شد، در همین زمان خواجه نظام الملک طوسی نظامیه بغداد را بنیان نهاد. نام این وزیر با تدبیر علم دوست همیشه در تاریخ زنده خواهد ماند. او برای تعلیم و تدریس و ایجاد نظامیه‌ها مبلغ هنگفتی بکار برد. بهترین و غنی‌ترین کتابها در این روزگار به تشویق پادشاهان سلجوقی و به ویژه خواجه نظام الملک طوسی نوشته شده است. او فرمان صادر کرده بود که در همه کشورهای اسلامی هر جایی که دانشمندان برجسته و علمای متبحر باشند، برای ایشان مدرسه در جوار آن کتابخانه بنا گردد. بنا بر این در عهد وزارت خواجه نظام الملک طوسی صدها مدرسه و کتابخانه ساخته شد که از جمله نظامیه بغداد، مدرسه نظامیه نیشابور، مدرسه نظامیه اصفهان، مدرسه نظامیه موصل و مدرسه نظامیه بصره و غیره بسیار معروف شدند. (۲۱).

همچنین سلطان محمود غزنوی، نورالدین زنگی، صلاح الدین ایوبی و فرمانروایان دیگر نیز در قلمر و خودشان مسجدها و مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها تأسیس کردند. خلاصه اینکه تا قرن ششم از غزنی تا قرطبه، سلسله مدارس و کتابخانه‌ها بسیار گسترش یافت. به قول مورخ معروف ه. گ. ولز «دانشگاه‌های بصره و کوفه و بغداد و قاهره و قرطبه مراکز علم و حکمت بودند و همه عالم از درخشندگی آنها روشن شد. (۲۲)

در اسلام بنیاد تعلیم و تدریس به دست مبارک رسول اکرم (ص) گذاشته شد. آنحضرت (ص) نخستین معلم دانشگاه اسلام بود. او غیر از اینکه در

زندگی خود آلام و مصایب تحمل کرد، به تعلیم و تعلم مسلمانان نیز توجه خاصی داشت. بنا براین در عهد نبوی و بعد از آن تا مدت دراز مسجدهایی برای تعلیم و تدریس بکار می رفتند. مسلمانان به هر قطعه زمین که قدم نهادند آنجا مسجد و مدرسه بناکردند و کتابخانه های عظیمی در جوار مدارس و مساجد وجود داشته است به همین ترتیب کشورهای اسلامی بزودی از مسجد های متنوع و گوناگونی مزین شد. در قرون وسطی مساجد بحدی تأسیس شد که در يك شهر اسکندریه دوازده هزار و در قرطبه هشت صد مسجد ساخته شده بود. تنها در بغداد در قرن سوم سی هزار مسجد موجود بود و چنانکه گفته شد در جوار هر مسجدی، مدرسه و کتابخانه نیز وجود داشت. (۲۳)

علم و فضیلت و دانش و معرفت مسلمانان رواج به سزایی یافته بود و همه طبقه مردم به قدرت و توانایی خویش در ایجاد کتابخانه های عظیم سعی و کوشش می کردند. سلاطین و امراء، کتابخانه را برای سلطنت و امارت خود جزو لازم قرار دادند. مشایخ و علما کتاب دوستی را بخش ریاضت و عبادت خویش می دانستند. علاقمندان ادب و دانش جمع آوری کتاب را محبوب ترین شغل خود می پنداشتند.

بدین ترتیب هفت نوع کتابخانه به وجود آمد: ۱- کتابخانه های شاهی، ۲- کتابخانه های مساجد، ۳- کتابخانه های خانقاهی، ۴- کتابخانه های درسگاهی، ۵- کتابخانه های عمومی، ۶- کتابخانه های شخصی، ۷- کتابخانه های سیار.

در کتابخانه ها مهم ترین مقام مخصوص سرپرست و مسؤل و رئیس کتابخانه بود. آنرا خازن و ناظم و کتابدار نیز می گفتند. وی همه امور وابسته به کتاب و کتابخانه را انجام می داد. چون فراهم آوردن کتاب، ترتیب دادن و نگهداشتن کتاب، مرتب کردن فهرست کتابها، پاسخ دادن پرسش های علمی مردم، خلاصه همه کارها به عهده مسؤل و سرپرست یا کتابدار بود. بدین ترتیب مرتبه خازن کتاب اهمیت زیادی را حایز بود و بنا بر این برای این وظیفه و عهده، شخصی را انتخاب می کردند که با داشتن فهم و فراست و ذکاوت و هوشمندی، ذوق کتاب خوانی و کتاب دوستی را نیز داشته باشد. پس در بیشتر کتابخانه ها کتابدار از علماء و فضلا روزگار می بودند. در کتاب های تاریخ می خوانیم که ابوعلی سینا کتابدار کتابخانه بخارا بود. کتابدار و سرپرست بیت الحکمت بغداد عالم و مصنف بلندپایه سهیل بن هارون و سعید بن هارون بودند. نیز نابغه روزگار موسی خوارزمی سرپرست بزرگ بیت الحکمت بغداد بود. در هندوستان شاعر معروف امیر خسرو کتابدار کتابخانه شاهی بود. در اندلس وظیفه کتابداری به عهده دانشمند بزرگ ادرسی بود. کتابداری کتابخانه خوارزم رشید الدین و طواط به عهده داشت. نصرالله، ادیب نامدار در غزنی کار کتابداری را انجام می داد. در کتابخانه خلیفه فاطمی العزیز (قاهره) مؤلف نامور علی بن محمد الشبلی وظیفه کتابداری را داشت. در مدرسه محمودیه (قاهره) خازن کتابخانه عالم احادیث و مؤلف کتابهای سودمند ابن حجر عسقلانی بود. مورخ نامور ابن السّاعی کتابدار کتابخانه مدرسه مستنصریه (بغداد) بود. ابن الحمید

(وزیر آل بویه، م ۳۵۲هـ) کتابخانه عظیمی احداث کرده بود و ابن مسکویه مورخ و فیلسوف نامدار سمت کتابداری آن را یافت. درباره الحکم ثانی، اسکات می نویسد که او در قرطبه برای کتابخانه خود عبدالعزیز برادر علم دوست خود را کتابدار منصوب کرده بود. (۲۵) و قس علیهذا.

صد حیف که این کتابخانه های عظیم و یگانه روزگار از دستبرد حوادث زمانه محفوظ و مصون نمانده و به تدریج از بین رفت. ولی امروز بدون ذکر آنها تاریخ کتابخانه کامل نیست. برآستی پیشرفت و تنزل کتابخانه های اسلامی وابسته به عروج و زوال مسلمانان بود. اسباب انحطاط آنها، انقلابات سلطنت ها، طوایف الملوکی و دشمنی با علم و تعصب فاتحین بود. می گویند کتاب را چار دشمن است. آتش و آب و کرم کتاب و انسان، و از میان آنها بزرگترین دشمن کتاب انسان است. همچنین بزرگترین دوست هم انسان است. گاهی وی پس از تسخیر کشوری گنجینه های گرانبهای کتابخانه ها را باستمگری و قساوت قلب در آب و آتش انداخته است. بسیاری از کتابخانه ها را بریاد داده است و نوادر آن کتابخانه ها همه جا پریشان و منتشر گشته، و انعکاس صدای آن علوم و فنون تا امروز به گوش می رسد. بعضی کتابخانه ها خراب شده اند. چندین کتابخانه در آن روزگار وجود داشت و الآن وجود ندارد. بعضی کتابخانه ها که گسترش یافت. احداث و تخریب کتابخانه پیوسته ادامه دارد. سفر کتابخانه ها هیچگاه پایان نمی رسد. هر قدر هم تحقیق کنیم نگاه و توجه ما به همه آنها نخواهد رسید و گاهی اسم بعضی از آنها ناگفته خواهد ماند.

و لیکن بر این کتابهای بزرگان علوم و فنون و طب و تفسیر و شعر و

ادب و فرهنگ و هنر وغیر ہم تاکنون صدہا ہزار کتاب افزودہ شدہ و ہر روز تعداد آنہا افزایش می یابد۔ کتاب خوانان کتابہا را در دل و جان خود جای دادہ اند و در این روزگار در حفظ آنہا کوشش بسیار بعمل می آورند و در توزیع و نشر آنان جامعہ کتابداران و کتابفروشان جدوجہد ہی دریغ مبذول می دارند و با روشہای مختلف کتاب را در دسترس ہمگان قرار می دہند:

کتاب است آیینہ روزگار کہ بینی در آن فائدہ ہی شمار

پاورقی ہا:

- ۱- رضا علی عابدی، کتب خانہ، ص ۱۴۲، چاپ کراچی، ۱۹۸۵ م
- ۲- در مصر بر کنار دریای مصر درختی بنام پیپرس (Papyrus) می روید از مغز و پوست آن مادہ ہی کاغذ نما برای کتابت درست می کردند۔ چہار ہزار سال قبل مسیح بر آن کتابت آغاز شدہ بود۔ پیپر از پیپرس مشتق است۔ پوست و مادہ این درخت را بزبان لاطین لبر (Liber) می گویند و از ہمین کلمہ لاتین لبریری (Library) کتابخانہ درست شدہ است کاغذ کتونی از ہمین پیپرس ارث بردہ است۔
- ۳- محمد زبیر، اسلامی کتب خانہ، ص ۳۸، کراچی، ۱۹۷۸ م
- ۴- دکتور نذیر گردیزی، روزنامہ جنگ (لاتینبری اور کتابداری مسلمانوں کا حصہ ہے) تعلیمی ایڈیشن، ۳ نوامبر ۱۹۹۳ م
- ۵- اسلامی کتب خانہ، ص ۳۹
- ۶- ایضاً، ص ۴۱
- ۷- ابن ابی اصیعہ، عیون الانبیا فی طبقات الاطباء، ر.ک. علمای سلف از حبیب الرحمن خان شروانی، ص ۳۸

- ۸- قرآن، سوره ۹۶، آیه ۴، ۲، ۱.
- ۹- عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ص ۴۳-۴۲
- ۱۰- کتب خانہ، ص ۱۳
- ۱۱- ابن ابی اصیعه، طبقات الاطباء، ص ۴۴۴، ۴۳۷، چ بیروت
- ابن القفطی، اخبار الحکماء، ص ۱۷۳-۱۷۲، چ اروپا
- ۱۲- اسلامی کتب خانے، ص ۵۱
- ۱۳- دائرۃ المعارف اسلامیہ اردو، جلد دوم، ص ۴۵، ۱
- ۱۴- مسعودی، التنبیہ والاشراف، ص ۱۰۶، چ اروپا
- ۱۵- مسعودی، مروج الذهب، ص ۱۱، جلد ۱، چاپ محمد عبدالحمید
- ۱۶- ابن خلدون، مقدمہ، ص ۳۹۱، چاپ سوم، بیروت
- ۱۷- عمر ابوالنصر، الہارون، ص ۳۲۱، اردو ترجمہ شیخ محمد احمد پانی پتی
- ۱۸- اسلامی کتب خانے، ص ۵۲
- ۱۹- ایضاً ص ۵۴
- ۲۰- اقتباسات از اخبار الاندلس، جلد سوم
- ۲۱- دکتر نوراللہ کسانئی، مدارس نظامیہ و تأثیرات علمی و اجتماعی آن (اقتباسات) تہران ۱۳۵۸ ش
- ۲۲- اسلامی کتب خانے، ص ۶۱
- ۲۳- ڈاکٹر احمد شبلی، ہسٹری آف مسلم ایجوکیشن، ص ۴۸، ۴۷
- ۲۴- اسلامی کتب خانے، ص ۵۷
- ۲۵- ایضاً ص ۷۴

* * * * *

شعر فارسی:

نعت سیدالکونین خاتم النبیین بیچین رجپوری بدایونی-لاہور

محبت نامہ مولانا جلال الدین محمد رومی

ہدیہ مادر استاد محیط طباطبائی

غراب غرب دکتر سید محمد اکرم اکرام

کلام تازہ ظفر عباس-بہکر

غزل صابر ابوہری-جگادہری، ہند

غزل سرور انبالوی-راولپندی

غزل پرتو روہیلہ

شعر اردو:

نعت ظہیر زیدی-اسلام آباد

آغا صادق حسین صادق عبدالعزیز خالد

بجین رچوری بدایونی
لاهور

نعت سید الکونین خاتم النبیین

سید کونین شاه انبیا	ذات پاکت ذوالمعالی جتدا
هست ذات خاص خاصان خدا	بحر علم و دانش و صدق و صفا
قطره آنرا که شد از دانشت	بیشک ایشانند اهل معرفت
هست ذات جلوه جلوه سر بر	خیره باشد از تجلی هر نظر
خنده رو از بار بار نستن	فی التبتسم کیفیات صد چمن
ذات تو هرگز نکرده التفات	جز حسدای بر متاع کائنات
اکرم المخلوق یا ختم الرسل	بسته از فتراک تو هر جزو و کل
سرودان را سرور و آقا تویی	سار هفت آسمان بالا تویی
فی توانم گفت تعریفات تو	بیرون از مقیاس توصیفات تو
بر معاصی خودم بس نادمم	شافع محشر! شفاعت خواه ام

صد نیاز آداب صلوات و سلام

عاطف و سردار ما عالی مقام

مولانا جلال الدین رومی

محبت نامہ

از محبت تلخها شیرین شود از محبت مس با زرین شود
از محبت خارها گل می شود وز محبت سرکہ با مل می شود
از محبت درد با صافی شود وز محبت درد با شافی شود
از محبت دار، تختی می شود وز محبت بار، بختی می شود
از محبت سخن گلشن می شود بی محبت روضہ گلخن می شود
از محبت نار، نوری می شود وز محبت دیو، خوری می شود
از محبت حزن شادی می شود وز محبت، شاه بندی می شود
از محبت نیش نوشی می شود وز محبت شیر موشی می شود
از محبت سقم صحت می شود
وز محبت قهر رحمت می شود

استاد محیط طباطبائی

هدیه‌ی مادر

دی مهر تو سرچشمه‌ی کرم	ای مادر محبوب محترم
دی نام تو قفل در عدم	ای ذات تو سرچشمه‌ی وجود
در خانه دلی خسته و دژم	تا چند نهاده به رنج کار
بر بستر ماما سپیده دم	بیدار نشسته شب دراز
بر سکه‌ی زر ریخته درم	در پر تو شمع از سرشک چشم
زیر غم فسرزند کرده خم	آن قامت چون سرو ناز را
بگذشت دگر روزگار غم	ای مادر غمخوار مهربان
بالی بزن ای طایر حرم	برخیز و برفشان غبار جان
یک لحظه بزن قید بیش و کم	برخیز و دی رنج جان بکاه
امروز به شو، یا که خال و عم	از خانه در آ، خانه را بهل
زی تو گل گلزار خود به چم	بر صحن دبستان یکی گذر
فردوس ناگشته ملک جم	بنگر که ز فیض وجود تو

هر جا گزری شور مهر تست آمیخته با لحن زیر و بم
هر جا نگری دست کودکی بر یاد تو خوش می زند قلم
سر بسز نهالی به هر طرف خندان گل سرخی به هر قدم
اینست ز تو خدمت کلان آنست ز تو برترین نعم
بر نام تو از مشرق تا به غرب عالم همه افراشته علم
این عید بزرگی که در جهان امروز به نام تو شد رقم
شکوهی ست که پیش مقام تو صفرست ولی صفر مغتنم
روزیت که نوباوگان در آن جویند رضای تو لا جرم

این هدیه می ما را قبول کن

ای مادر محبوب محترم

(بمناسبت بزرگداشت روز مادر و بزرگداشت هفته زن)

دکتر سید محمد اکرم
لاهور

غراب غریب

فغان ازین غراب غریب و وای او	که بی نوا شدیم ما زنای او
زنای او به دهر فتنه سرزند	بریده باد نای فتنه زای او
به هر کجا غراب شد، خراب شد	دیار و شهر و باغ دلکشای او
ز ما همیشه دور باد سایه اش	شکسته باد و بسته پرد پای او
جهان شده چو دهنه بی پر استخوان	ز پنجه پلید جانگزی او
ز خونخوری لغایش است خوف زنا	به وحشت است عالم از لقای او
چرا همیشه پر به سوی ما کشد	چرا همیشه مشرق است جای او
چرا همیشه جان و مال ما خورد	چرا متاع ما بود غذای او
در "آسیا" چو دانه ها بود بسی	در "آسیا" بگردد آسیای او
به یک نفس هزار هم نفس خورد	هنوز کم نگردد اشتهای او
علوم اوست از پی جهانخوری	همین زدانش است مدعای او
به مشرق آتش است و دود و اشک ^{خون}	جهان سوم است بتلای او
نظام تازه جهانیش بود	نشانه غرور و کبرای او

و بوسنی بود به پنجبه های او	خلیج و کابل و عراق و کاشمر ^د
جهان خرابه گشت از جفای او	تمدن بشر ازو تباه شد
چو مرکز ستم بود سرای او	جهالت است داد خواهی از درش
هر آن که می رود به اقتدای او	به چاه زشتی دپلیدی او فتد
بود همه نتیجه ولای او	عداوتی که هست بین قومها
که زهر جانگزا بود عطای او	عطای او گرفت جان بس ملل
ز خون چه موجهاست از جفای او	به کرخه و فرات و نیل و هم ارس
دل ندید ازو کسی و فسای او	جفای او به دهر دید هر کسی
اگر نمی کنسیم ما بنای او	بنای ما زینخ و بن همی کند
نگون شد آدمی ز اعتلای او	شرف نماند و عزتی به ملتی
که دیده کور شد ز توتیای او	نماند امتیاز نیک و بد دگر
ز مس حقیر تر بود طلای او	طلای او اگر چه برق می زند
ز رنج ما بود همه غنای او	ز گنج او بود تمام فقر ما
رذیل ملتی که شد گدای او	ذلیل آن کسی که رفت بر درش
شکارش آدم است و نسل های او	شکارچی به جنگل جهان بود

د، کاشمر - کشمیر

چو موش دست خرس، اوخ آدی
 جهان اسیر جهل شد ز حکمتش
 تعصب و دروغ و دشمنی بود
 سخن اگرچه گوید از برابری
 به بردگی بکشد و به بندگی
 خورند خون مردمان چو وحشیان
 زمین کثیف کرد و سوی ماه شد
 شهاب ثاقبش سزد در آسمان
 غراب غرب جغد جنگ پرورد
 همیشه بهر جنگ کوششی کند
 عذاب جان و دل بود کراهتش
 بقای عالم است در فنای وی
 لغات صدق و عشق و عفت و حیا
 نگفتم از هزار عیب او یکی
 بیا که بزم نو به پا کنیم ما
 حدیث عشق آوریم بر زبان
 فآد در شکنجه بلای او
 بشر مریض کشت از دوی او
 معانی محبت و صفای او
 برابری نداند و جزای او
 برادری نخواهد و سزای او
 چه اولیای او، چه اذکیای او
 که روزی بد نماید از ورای او
 که همچو اهرمن بود ادای او
 که جغد جنگ می پرد تقای او
 اگرچه صلح باشد ادعای او
 کراهت لغتای بد نمای او
 فنای عالم است در بقای او
 بدون معنی است از برای او
 نگفته بهتر است ما جرای او
 ز عشق دم ز نیم و از صفای او
 حدیث و نشین و دلربای او

عقاب عشق کو کہ سایہ گسترده	به شرف و مردمان بی ریای او
عقاب عشق را صفا بود پیوس	که امن و آشتی بود هوای او
بیا به عشق از آن که هست در جهان	عطا عطا می او، سخا سخای او
ز عشق جمله مشکلات حل شود	که خاک زر شود ز کیمیای او
حیات نو دهد جهان مرده را	نوای دلپذیر جانفندای او
به گلشن نزان رسیده بشر	بهار تازه آورد صبای او
به مجلس فسرده جهانیان	پیام زندگی بود صلائی او
محبت و اخوت است سر بر سر	چه ابتدای او، چه انتهای او
بیا به سایه نوای دوستی	که مایه است سایه نوای او
فروغ مهر پر توی بیفکند	که دل شود منور از ضیای او
ز عشق دل به دل بگردد آشنا	خوشا دلی که گردد آشنای او
شگفت از "بهار" باغ طبع من	که گل فشان شعر شد نوای او

خجسته باد و خوش چو "اکرم" آن کسی
 "که پارسی شناسد و بهای او"

۱۱، این مصرع از ملک الشعراء بهار است.

از: ظفر عباس بھکر

کلام تازہ

رسد "دانش" بمن امیدوارم
 کہ بینش در دل نغمگین دارم
 پئے علم و ادب پروانہ دارم
 متاع قلب شوریہ سپارم
 مثال کربک شب زرنگارم

بدانش در جہاں باغ و بہار است
 باین جوہر زمانہ استوار است
 فروغ گرمی این روزگار است
 دل بے تاب را وجہ قرار است
 کہ این سرمایہ عزت و وقار است

چہ خوشتر دولت بیدار دانش
 چہ روشن در جہان انوار دانش
 چہ تابان گوہر شہوار دانش
 خوشا دلہا کہ با اسرار دانش
 خوشا جانہا کہ محو کار دانش



صابر ابوهری
جگادھری، ہند

غزل

سخن از حسن دلور تو شنیدن آرزو دارم دو جام از بادہ عرفان کشیدن آرزو دارم
خود را کم شناسم ز آنکہ پیہم مصلحت جوید حکایات جنون افزا شنیدن آرزو دارم
علیہ نفس آنادہ کہ با من دشمنی دارد خودم را بر سر پیکار دیدن آرزو دارم
نظر خواہم کہ جو یای جمال لم یزل باشد دلم را محو یاد یار دیدن آرزو دارم
مرا مجبور گرداند، اسیر نفس می سازد من این نخل تمنا را بریدن آرزو دارم
بسی نظارہ ہا دیدم ازین دنیا تے آب و گل کنون من آن سوی افلاک دیدن آرزو دارم
اسیری باعث ننگ است، اسیری مرگ جہان است قفس را سوختن خواہم، رہیدن آرزو دارم
حجابات تعین مانع دیداری باشد حجابات تعین را دیدن آرزو دارم

مرا خوش نماید این عیش و طرب ہای جہان صبار

متاع درد و رنج و غم خریدن آرزو دارم

سرور انبالاتی
راولپنڈی

غزل

خوش باش ای نگار کہ ہر لحظہ رو بروست
خواہم شرابِ ناب نہ جامِ ہم آرزوست
در مجلسِ خیال سدا محو گفتگوست
ما ہم اسیرِ حلقہٴ حرص و ہوائی جان
ساقی بیار آن می باقی کہ در سبوست
گشتم ملول از حرم و دیر و میکده
وین طرفہٴ بین کہ آن ہمہ زندان آرزوست
کز روز اولین مرا انانم آرزوست
روشن چراغِ مہر و وفا از وجود من
روشن ہم از جنونِ مرا بزم باہوست
واعظ کہ داشت خرقہٴ حرمت بدوش خود
آن ہم اسیرِ حلقہٴ گیسوئے آرزوست

این لہت خیال مرا سوز جان دہد

"بینم" سرور آن "تہ تابان" ہم آرزوست

آغا صادق حسین صادق

خونابہ فشاں ہے چشم بے خواب مری
 آلام و عوارض کیا کم تھے پہلے
 تھے رتھکے جتنے آئے حصے میں مرے
 روتا ہوں میں ایک سوختہ ساماں کو
 آغا صادق حسین صادق کا وصال
 اس امر کی سُن گُن اے ہوائے چلیتن
 طمان خموش، کوٹھ مہر بلب
 نام اس کا، کلام اس کا اگر عام نہیں
 اس بندہ بے نیاز سے کوسوں دور
 ایرانِ جدید کی زباں نوک زباں
 گو شعر رنگیلڑے، لکدار نہ تھے
 الفاظ کا صنّاع سمجھتا تھا کہ ہاں
 سنجیدہ مزاج، سادہ، آہنگ شناس
 معمول سے تیز تر ہے دھڑکن دل کی
 یکبارگی جو یہ نئی افستاد پڑی؟
 شاید کہ ہے نغمے ہی کی مدوحہ گری
 اے شامِ غریبان وطن! رو تو بھی!
 خالہ کو ہے پیغامِ فسراقِ ابدی
 کیا اس کے کسی اور بھی مخلص کو ملی
 اخلاص کے ساتھ کیا موت بھی گئی
 کس کی ہے یہ کم کوشی و کوتاہ نظری
 شہرت کی تمنا، طلبِ ناموری
 تھی زیر تصرف اس کے اقلیم کئی
 جذبے کی صداقت تھی مگر ان میں رچی
 لکڑی سے کمان بھی بنے بربط بھی
 دیتے ہیں سخنِ فہم گواہی اس کی

ذات اس کی تھی ہر نوع تکلف سے بری
 وارفتہ الحسانِ انیس و اقبال
 دیکھا ہے کبھی تلاطمِ موجِ قدح
 تھا خاک نشینانِ مزاباات سے وہ
 اے ننگلِ انبیا! تجھے یاد ہے کیا
 ہم سیکھتے تھے جب اسے اسرارِ عرض
 چہرہ دم احتضارِ بہجتِ آثار
 اے ارضِ بلوچستاں! منزلِ گرجاں
 تربتِ بنی اس کی بہ دیارِ تربت

بولانا بڑا بول کبھی بھول کے بھی
 وابستہ داما بن حسین رضابن علیؑ
 اس کی بھی یہی باطنی کیفیت تھی
 مے اس نے اگرچہ زندگی بھر نہ چکھی
 وہ عہدِ گزشتہ، وہ زمانِ ماضی
 وہ شوق، وہ الجھن، وہ تحیرِ زدگی
 تھا ورد لبوں پہ دل پہ جب ضرب لگی
 اب مجھ پہ ہوئی فرضِ زیارتِ تیری
 کام آئی کنوئیں ہی کے کنوئیں کی مٹی

اسلامیہ ہائی سکول ننگل انبیا تحصیل نکودر، ضلع جالندھر جہاں آغا صاحب نے چند سال
 تدریسی فرائض انجام دیئے اور راقم الحروف نے ان سے شرفِ تلمذ حاصل کیا۔

پرتوردھیلہ

غزل

زمین و زمانی نباشد نباشد ہمیں آسمانی نباشد نباشد
تو تیر نظر را نگہدار جانان دل ناتوانی نباشد نباشد
بیک غمزه کردی تو پیدا دو عالم اگر این جہانی نباشد نباشد
ببانگ دہل گویم آنچه کہ حق ست دگر این زبانی نباشد نباشد
من و قیس مجنون بودیم ہر دو مرا داستانی نباشد نباشد
چو یک بار جان دادہ ام زیر قدمش ہنوزم نشانی نباشد نباشد

دگر صد رفیقان با آرام ہستند

مرا آشیانی نباشد نباشد

ظہیر زیدی
اسلام آباد

نعت

جھکتے ہیں انس و جن کے یہاں سر مرے رسولؐ
 کتنا عظیم آپ کا ہے در مرے رسولؐ
 حاصل کیا نہ علم کسی شخص سے مگر
 علم و خرد کے لاکھ سمندر مرے رسولؐ
 ان کے طفیل پیدا ہوئے سارے انبیاء
 ہر اک نبی سے افضل و برتر مرے رسولؐ
 تا حشر جائے گا یہ زمانوں کے ساتھ ساتھ
 بس آپ ہی کا نورِ منور مرے رسولؐ
 تاریکیوں کا ڈیرا تھا ہر سمت آپ نے
 روشن چراغ کر دیئے گھر گھر مرے رسولؐ
 عالم میں ذات کامل و اکمل ہے آپ کی
 نکل رہبروں کے آپ ہیں رہبر مرے رسولؐ

جس جس نے فرطِ عشق میں کی مدح آپ کی
مشہور ہو گئے وہ سخنور مرے رسولؐ
اس گلشنِ جہاں میں مہک آپ ہی کی ہے
لیتا ہے خوشبو آپ سے عنبر مرے رسولؐ
بہرِ طواف آتے ہیں یاں ساکنانِ عرش
ہے سجدہ گاہِ روضہٴ اطہر مرے رسولؐ
افضل بشر ہے ساری خدائی سے بالیقین
لیکن بشر سے اعلیٰ و برتر مرے رسولؐ
یہ کہہ کے پیش کرتا ہوں دُرہائے نعت کو
نذرانہٴ حقیر ہیں گوہر مرے رسولؐ
چاہے تو روکے وقت کی رفتار یہ حقیر
زیدی جو آپ کا ہے قلندر مرے رسولؐ

<p style="text-align: center;">بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ</p> <h2 style="text-align: center;">آیات درد</h2> <p style="text-align: center;">مؤلف سید قائم جہدی سائر لکھنوی</p> <hr/> <p style="text-align: center;">ترجمہ اختر لکھنوی</p>	<h2 style="text-align: center;">انظامِ عالمگیری</h2> <p style="text-align: center;">۲۵۱</p> <p style="text-align: center;">تصنیف: ۴۳۲ از</p> <p style="text-align: center;">جمیۃ الدین حسن</p> <p style="text-align: center;">۸۰۸ : ۱۹۹۳</p> <p style="text-align: center;">۱۱۱</p> <p style="text-align: center;">مولوی نثار حسن قادری لندن</p> <p style="text-align: center;">۱۹۹۳</p> <p style="text-align: center;">ادارۃ ثقافت اسلامیہ ۲- کلب روڈ، لاہور</p>
<h2 style="text-align: center;">جرنل</h2> <p style="text-align: center;">نڈائز لائبریری</p> <p style="text-align: center;">۸۰-۷۸</p> <p style="text-align: center;">خاندان ایشیائی کتب خانہ لائبریری اینڈ پرنٹنگ</p>	<h2 style="text-align: center;">بیسویں صدی</h2> <p style="text-align: center;">اور</p> <h2 style="text-align: center;">جدید مرتبہ</h2> <p style="text-align: center;">ڈاکٹر ہلال نقوی</p>

کتابهای تازه

۱- دوبیتی های تاجیکی

تاجیکستان مانند افغانستان اکثر کشورهای آسیای مرکزی تاچندی پیش جز و ایران بزرگ بود و در نتیجه دسائس پی گیر استعمار کم کم از ایران بزرگ جدا شد و جز و روسیه شوروی قرار گرفت. اخیراً پس از يك دور اسارت بیش از هفتاد سال باز دوباره مستقل گشته است و امید واثق داریم باز به جهان اسلام نزدیک شده به احیای فرهنگ قدیم اسلامی خود کمال جدیت نماید و دوباره به کشورهای اسلامی مخصوصاً به کشورهای همجوار مناسبات دوستانه و برادرانه را استوار گرداند. این کشور از دیر باز از حیث فرهنگ بسیار غنی بوده است چنانکه از میراث فرهنگی این ناحیه واضح و لایح است. این کشور در قسمت ادبیات هم دارای مقام بس ممتازی بوده است چنانکه از فهرست شعرا و ادبای این سرزمین پیداست مانند رودکی و بسیاری از شعرا و نویسندگان از زمان سامانی باین طرف، و جادارد که در مورد خدماتش در زمینه ادبیات و فرهنگ اصیل فارسی مخصوصاً پس از آغاز ورود اسلام به این نواحی مردم خیز و ادب پرور تحقیقات عمیقی انجام گیرد. جای خوشوقتی است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال جاری کتابی به عنوان «دوبیتی های تاجیکی» که توسط استاد گرانمایه افغانی دکتر عنایت الله شهرانی گرد آوری شده بطبع رسانیده است که دارای دوبیتی های تاجیکی است که در بدخشان و بخارا جمع آوری

شده و به صورتی اصیل و با همان ضبط محلی و عامیانه معرفی شده است. اکثر این دوبیتی ها به عنوان «فلک های کهسار» بسال ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م در مجله آریانا بچاپ رسید و جزو اول آن به انگلیسی ترجمه شده و در ژوئن ۱۹۷۳م در مجله افغانستان بطبع رسیده است. همچنین دو مقاله راجع به «دوبیتی های تاجیکی» در دو شماره مجله «ایران نامه» بسال ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱م در آمریکا منتشر شده است.

گردآورنده فاضل از بسیاری از مجلات و روزنامه ها و جراید که دوبیتی ها در آن چاپ شده بویژه از روزنامه «بدخشان» که تحت عنوان «گل‌های دشتی» منتشر می شد، استفاده کرده است. این کتاب دارای ۱۶۲ صفحه است و بهای آن ۱۵۰ روپیه می باشد. امیدواریم مورد استفاده علاقمندان شعر و ادبیات فارسی اصیل قرار گیرد.

۲- مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی

شیخ فخرالدین عراقی از عرفای بزرگ سلسله سهروردی است، خرقه تصوف را از دست شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی گرفت و اصول تصوف را از شیخ صدرالدین قونیوی شاگرد و شارح معروف ابن عربی فرا گرفت، وی مؤلف «لمعات» می باشد که بیش از هر کتاب در معرفی افکار ابن عربی به فارسی زبانان سهم بسزایی دارد و همچنین در گسترش تصوف و عرفان نظری و علمی در شبه قاره و ایران تأثیر فراوانی داشته است. عراقی با مولانا جلال الدین رومی آمیزش داشته تحت تأثیر شیخ نجم الدین کبری هم

قرار گرفته است.

دکتر محمد چیمه، استاد زبان فارسی دانشکده دولتی فیصل آباد پاکستان کتابی بسیار سودمند به عنوان «مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی» تألیف و توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال جاری بطبع و نشر رسانیده اند که اصلاً پایان نامه ایشان برای دوره دکتری فارسی از دانشگاه تهران بود. این کتاب که دارای ۳۶ صفحه می باشد مشتمل است بر هفت فصل. در فصل اول مؤلف درباره تصوف از آغاز تا عصر عراقی بحث کرده و در فصل دوم شرح حال و اخلاق و مذهب و رشته تصوف و مقام عراقی نزد سلاطین و امرای معاصر و در فصل سوم آثار منظوم و منثور عراقی آورده و در فصل چهارم افکار و عقاید عراقی را مورد تحلیل قرار داده و در فصل پنجم تأثیر مشایخ کبروی سهروردی و ابن عربی و مولوی در افکار عراقی و در فصل ششم انعکاس نفوذ پیشوایان و صوفیان متقدم در آثار عراقی و در فصل هفتم تأثیر افکار عراقی در تصوف اسلامی و ادب فارسی را مورد بحث قرار داده است. در پایان در فهرست اعلام و فهرست نام اشخاص و نام جاها و در ذیل عنوان مآخذ و مدارك اسم ۳۴ نسخه خطی و عکسی و ۱۸۵ کتاب (چاپی) فارسی و ۱۲ کتاب اردو و ۱۶ کتاب عربی و ۱۵ فهرست کتب و کتابخانه ها آورده است. کتابی است بسیار مفید برای کسانی که به تصوف اسلامی بویژه سلسله سهروردی و زندگی و آثار شیخ عراقی علاقه دارند. بهای این کتاب ۲۵ روپیه می باشد که نظر به حجم و حسن طباعت کتاب بسیار مناسب بنظر می آید.

(دکتر علیرضا نقوی)

۳- تذکره علمای امامیه پاکستان (مناطق شمالی) (اردو)

مؤلف فاضل این کتاب آقای سید حسین عارف نقوی از نویسندگان و دانشمندان معروف پاکستان است که قبل ازین چندین کتاب درباره علمای شیعه و آثار آنان نوشته است مانند تذکره علمای امامیه پاکستان و آثار چاپی شیعه در شبه قاره. همچنین وی کتابهایی به عنوان کفیل رسالت و تعلیمات قرآن و اهل بیت (ع) و مقالاتی که درباره علامه اقبال در روزنامه های پاکستان بطبع رسیده تألیف کرده است.

تازه ترین کتاب وی «علمای امامیه پاکستان (مناطق شمالی)» که در آن وی علمای امامیه اثنا عشری و صوفیه نوربخشیه و اسماعیلیه را ذکر کرده و غیر از شرح حال نمونه کلام فارسی و عربی و اردوی آنان را هم آورده است. همچنین ذکر علمای ایرانی را که از ایران مهاجرت کرده در مناطق شمالی پاکستان توطن گزیده اند نیز شاملست. در حواشی کتاب اطلاعات مفیدی درباره بعض مدارس دینی این مناطق را هم ذکر کرده و همچنین به تراجم کتب فارسی و عربی به اردو و بلتستانی نیز اشاره کرده است.

خلاصه کتابیست بسیار مفید برای کسانی که علاقمند به اطلاعاتی درباره علمای امامیه مناطق شمالی پاکستان باشند. این کتاب را دارالتبلیغ امامیه اسلام امسال بطبع رسانیده و بهای آن ۱۲ روپیه است و این کتاب دارای ۲۲۳ صفحه می باشد.

اخبار فرهنگی

دوره آموزشی مدرسی و دوره دانش افزایی
و بازآموزی زبان فارسی در لاهور

دوره آموزشی مدرسی زبان فارسی و نیز دوره «دانش افزایی و بازآموزی» اساتید زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب و دانشکده های حوزه فعالیت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور توسط این نمایندگی از تاریخ ۱۳۷۳/۵/۲۹ الی ۱۳۷۳/۶/۱۱ به موازات یکدیگر برگزار گردید. مدرسین دوره های مذکور آقایان دکتر غلام حسین غلام حسین زاده و دکتر ابوالقاسم رادفر از دانشگاههای ایران و تنی چند از اساتید برجسته منطقه از جمله آقایان دکتر سید محمد اکرم اکرام و دکتر آفتاب اصغر و دکتر خالد آفتاب حول مباحث زبان و ادبیات فارسی معاصر، بویژه ادبیات انقلاب اسلامی به تدریس سر فصلهای موضوعی مربوط پرداختند و در طول دوره برنامه های مختلفی منجمله شب شعر نیز برگزار گردید. در پایان دوره ها گواهینامه و هدایای خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران- لاهور به رسم یاد بود طی مراسمی تقدیم شرکت کنندگان گردید. در جلسه اختتامیه دبیر وزارت فرهنگ و اطلاعات ایالت پنجاب (در سطح معاون وزیر) سخنرانی نمود و اعلام داشت که آموزش زبان فارسی در مدارس پاکستان ضروری است و در این رابطه بررسی لازم انجام می پذیرد.

کنفرانس بین المللی وحدت مسلمین از طرف نهضت اخوت اسلامی در هتل هالی دبی، اسلام آباد برگزار گردید

در این کنفرانس پیام نخست وزیر پاکستان قرأت گردید که طی آن خانم بی نظیر اظهار داشت که اتحاد تنها راه حل مسائل امت اسلامی است. در زمانی که دنیا درگیرودار اختلافات و تفرقه بود و انسان با انسان در جنگ بود. پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) انسانهای پراکنده را در زیر پرچم وحدت و رحمت گرد آورد.

سفیر سوریه آقای شانش ترکاری در سخنرانی خود گفت: جهان اسلام از وسائل نامتناهی مادی و مردمی برخوردار است. ولی اختلافات گوناگون باعث به رایگان رفتن این وسائل می شود. جهان اسلام از تبلیغات فکری و فرهنگی غرب نیز رو برو است.

سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، آقای محمود رضا مرندی در نوبه خود گفت: سنت پیامبر (ص) برای ما بهترین سرمشق است. راز پیش رفت و قدرت و آبرومندی مسلمانان در پیروی سنت حضرت پیغمبر (ص) نهفته است.

در این جلسه پیام رهبر نهضت جعفریه حجة الاسلام سید ساجد علی نقوی نیز خوانده شد. در آخر جلسه دو قاری ایرانی آقای کریم منصوری و جواد رفیعی که در مسابقه بین المللی قرأت قرآن جانشزه اول و دوم را برده بودند، آیاتی از کلام الله مجید تلاوت نمودند که مورد پسند شدید حاضرین قرار گرفت.

کنفرانس بین المللی علامه اقبال

جهت تجلیل مقام علمی و افکار برجسته شاعر و فیلسوف بزرگ اسلامی علامه اقبال در هتل ماریوت اسلام آباد به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۹۴م کنفرانس باشکوه بین المللی از طرف انجمن فارسی پاکستان و رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران برگزار گردید که در آن تعداد زیادی از استادان، سخنوران، دانشجویان و اقبال شناسان و طبقات دیگر جامعه و افراد ممتاز دولتی و دیپلماتهای ایرانی شرکت نمودند.

این کنفرانس بمناسبت روز تولد اقبال و بیست و پنجمین سال تأسیس انجمن فارسی ایران و پاکستان برگزار گردیده بود.

ریاست کنفرانس بعهدہ سناتور ملک محمد قاسم رئیس گروه پارلمانی حزب مردم و احزاب متحد آن در سنا بود. سفیر جمهوری اسلامی ایران جناب آقای مهدی آخوندزاده و شاعر بنام ایران و مشاور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آقای علی موسوی گرمارودی و مدیر کل مطالعات استراتژیک پاکستان آقای مرتضی پویا مهمان خصوصی بودند.

وزیر فدرالی اطلاعات و انتشارات پاکستان آقای خالد احمد کرل به طور ویژه در کنفرانس شرکت نمود و پیام نخست وزیر پاکستان خانم بینظیر بوتو را قرائت نمود.

یکی از ویژگیهای این کنفرانس این بود که بزرگترین جلسه روز تولد اقبال در پایتخت اسلام آباد بود و بیش از ۴۰۰ نفر در آن شرکت کردند.

يك خصوصیت برجسته ای از این کنفرانس این بود که مقالات و اشعاری که در این کنفرانس قرائت شد به اردو و فارسی بودند ولی به هر دو زبان ترجمه نشد.

رئیس انجمن فارسی پاکستان و ایران آقای دکتر سید سبط حسن رضوی طی سخنرانی خود با ذکر روابط محکم فرهنگی دو ملت ایران و پاکستان و تاریخ هزار ساله فارسی در شبه قاره گفت: فارسی زبان تاریخی ما است که آثار نیاکان ما را در بردارد. حضرت علامه اقبال تفکر انقلابی اسلامی خود را بوسیله همین زبان اظهار نموده است. گسترش فارسی در حقیقت گسترش فرهنگ خود ما است.


خانم دکتر فرحت ناز درباره زبان فارسی شعر فارسی علامه اقبال مقاله ارزنده ای قرائت کرد که نسبت به اهمیت فارسی و شعر اقبال دارای اطلاعات مفیدی بود.

رئیس مطالعات استراتژیک آقای مرتضی پویا در سخنرانی خود گفت: اقبال می خواست که مسلمانان اختلافات خود را فراموش کرده در زیر یک پرچم گرد آیند. اقبال بزرگترین داعی اتحاد ملت بود. او فقط عظمت اسلام را در نظر می داشت. و اکنون بعد از مدتی بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران امام خمینی (ره) نه فقط مسلمانان جهان را برای رفع اختلافات خود دعوت کرد بلکه با تأسیس نمودن دولت جمهوری اسلامی در ایران اتحاد شیعه و سنی را بنیانگذاری نمود.

سفیر جمهوری اسلامی ایران جناب آقای مهدی آخوندزاده علامه اقبال را

بالفاظ باشکوه قدردانی نموده گفت، امروز علاوه بر پاکستان و ایران کشورهای آسیای مرکزی نیز از پیغام علامه استفاده می کنند. بدینصورت برای ترویج بیشتر شعر علامه اقبال در این کشورها روز تولد اقبال را باید بعنوان روز بیداری برگزار کرد. تا شعور انقلابی مردم این منطقه رشد یابد. و آنها با حفظ کردن شخصیت و هویت دینی و ملی خود از بورش فرهنگی بیگانگان مبارزه کنند.

سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد آقای محمود رضا مرندی از مهمانان این کنفرانس بین المللی خوش آمد گفت و تشکر نمود.

<p>صبح آفرینش</p> <p>ترجمه گزیده‌ای از شعر معاصر اردو در پاکستان</p> <p>به اهتمام سید کمال حاج سید جوادی</p> <p> انتشارات بین المللی الهدی ۱۳۷۲</p>	<p>تذکره</p> <p>علمای امامیه پاکستان</p> <p>(شمالی علاقه جات)</p> <p>مؤلف سید حسین عارف نقوی</p> <p>ناشر امامیه دار التبلیغ ۵-۳۶۲، جی بکس ٹو، اسلام آباد</p>
---	--

افتتاح کلاس های فارسی آموزی در مجتمع آموزشی

شهید رجائی-اسلام آباد

(به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد تأسیس انجمن فارسی اسلام آباد)

زبان فارسی در این منطقه (شبه قاره) سابقه طولانی دارد اما اکنون بعزت دل سردی دولتها نسبت به زبان فارسی و مسائل گوناگون مردم گسترش و ترویج زبان فارسی کاهش یافته است عامه مردم نسبت به فارسی علاقه بسیاری دارند. بدون آمادگی های قبلی و وسائل تبلیغاتی مناسب تعداد شاگردانی که در این کلاس ها ثبت نام کردند بیش از شصت نفر بوده است. و این شمار خودش دلیل بر این مدعا است که فارسی در شبه قاره امروز نیز محبوبیت خود را از دست نداده است.

افتتاح کلاس های فارسی آموزی روز سه شنبه ۱۷ آبان ۱۳۷۳

(۸ نوامبر ۱۹۹۴م) به دست شاعر بنام و مشاور وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی ایران آقای علی موسوی گرمارودی بعمل آمد.

آقای گرمارودی به زبان فارسی و میراثی که فارسی از آن برخوردار

است، اشاره نمود و در سخنرانی خود بعضی از خصوصیات و امتیازات

برجسته فارسی را توضیح داد که ارزنده و تشویق کننده ای برای حضار و

بالاخص برای شاگردان بود.



درگذشت رضا همدانی

استاد میرزا رضا حسین همدانی پیشاوری معروف به رضا همدانی فرزند منشی مهدی حسین همدانی ادیب دانشمند و سخنور خردمند در تاریخ دهم ماه ژوئیه ۱۹۹۴ میلادی برابر با ۲۸ محرم الحرام ۱۴۱۵ هجری در پیشاور روی در نقاب خاک کشید.

خاندان وی سالها پیش از همدان (ایران) به ایران صغیر (کشمیر) آمدند و پس از مدتی از آنجا هم رخت سفر بستند و بسوی استان پنجاب روی آوردند. آقای رضا همدانی در ماه دسامبر ۱۹۱۰ میلادی در محله قراداد (عقب بازار قصه خوانی) پیشاور متولد شده بود. رضا همدانی پس از درس های طلبگی به مدارس جدید راه یافت و در زبان فارسی و انگلیسی و پشتو تا درجه فوق لیسانس ارتقا یافت. و چون ذوق شریف و طبع خدا داد و شور درونی داشت، بسرودن شعر پرداخت، و بتألیف کتابهایی تاریخی و ادبی و درسی دست بازید و ازین راه کسب شهرت و محبوبیت کرد تا آنجا که به عضویت انجمن های ادبی دعوت گردید.

آثار ادبی استاد رضا همدانی بیشتر بزبان اردوست ولی در زبان فارسی و پشتو هم شعر سروده است و کتاب ها نوشته است و مقالات تحقیقی او در جراید معروف پاکستان بچاپ رسیده است. استاد رضا همدانی قصاید و قطعات عالی در باره ایران و زبان فارسی و روابط دوستی و فرهنگی هر

دو کشور سروده است. و اینک قطعه معروف تحت عنوان «اعتراف صمیمانه»
در زیر نقل می شود:

ز آب رکناباد، آب خوش رخ صحرا گرفت خانه فرهنگ ایران در پیشاور جا گرفت
باد نوروزی وزنده روح عالم شاد گشت آب ساده رنگ لون موجه مهبا گرفت
نقش بهجت بست، نقاش ازل بر روی گل صحنه گیتی، نشان جنت الماری گرفت
لوح اذهان بشر شد منجلی از شمع علم چون تو گویی موسی عمران بدببضا گرفت
رهگذار بی سوادی گشت گلشن گل شکفت چون کمال دانش ما وسعت دریا گرفت
ملت ایران و پاکستان بهم یک ملتند این دو ملت صورت یک حرف و یک معنی گرفت
ملت آزاد پاکستان و ایران زنده باد نجم بختش مثل خورشید جهان تابنده باد

خوش تراشید آرزو فکرم بتی در جان ما
آن بتی کو وجه تزیین رواق آن ما
مرز و بوم علم و دانش، مرکز ایمان ما
دلپذیر و دلنواز و دل نشین ایران ما
ساغر میخانه حافظ، مل خیام رنگ
راحت جان و سکون دیده حیران ما
گلستان سعدی و فکر رسای مولوی
آب رکناباد و گلگشت مصلی شان ما
بوی جوی مولیان، آهنگ ساز رودکی
در نشاط و اهتزاز آورد تار جان ما

دجله شهد و لبین، جوی روان و بوی گل
 منظر شمیران باشد، روضه رضوان ما
 خوش نهاد و خوش لقا و خوش هنر، خوش اعتقاد
 عاقل و دانا و زیرک، مردم ایران ما
 اهل عرفان، جام صلح و آشتی باهم زدند
 اهرمن شد خیره سر از ضربت یزدان ما
 تخته گل ها به روی دخمه ها روییده اند
 در خزان ماست مضر، صورت بستان ما
 در ضمیر ما نمی گنجد خیال بندگی
 بی نیاز مجلس دیر و حرم انسان ما
 گل شد و یخ بسته گردید و زبانش لال گشت
 شعله زار اهرمن از کوثر یزدان ما
 عز و شان قول «السلامان منّا» را نگر
 افتخار تازیان شد حضرت سلمان ما
 دست افشان، پای کویان بالب مدحت سرای
 این غزل خواندم برای لعبت ایران ما
 در روانم می دود، در حجله دل می چمد
 مثل بوی لاله و ریحان، رضا همدان ما

۱۴۱۲/۵/۲۲ ه. ق

سروده: دکتر محمد حسین تسیبی «رها»

۱۹۹۱/۱۱/۲۹ = ۱۳۷۰/۹/۹ ه. ش

رضانامه

در وصف جناب آقای استاد رضا همدانی ادیب و سخنور
زبان فارسی و پشتو و هندکو و ارود

مغزن فکر و سخن باشد رضا	معدن هر علم و فن باشد رضا
در زبان های کهن دارد مقام	زینت شعر کهن باشد رضا
آشنا با خوی و خلق مردمان	صاحب خلق حسن باشد رضا
شعر نو پیما نگر آرای او	بلبل خوش نغمه زن باشد رضا
عاشق «پشتو ادب» گوید سخن	نالہ درد و محن باشد رضا
آه و افسوس از وفات آن عزیز	کشور پاکش و طن باشد رضا
گفته ام تاریخ فوتش در جمل	رحل نام خویشتن باشد رضا
«ساغر گیتی فروز» آمد به دل	از مسیحا نغمه زن باشد رضا
«رهنمای حق رضا» تاریخ او	قصه گوی مردوزن باشد رضا
«رکن ایمان رضا» بشنوز من	جاودان و مؤتمن باشد رضا
هم نشین و هم سفر با او «رها»	بهترین یاران من باشد رضا

مولوی شناس بزرگ پاکستان و مورخ و شاعر و سفیر دکتر افضل اقبال درگذشت

دکتر افضل اقبال روز دو شنبه ۱۵ نوامبر ۱۹۹۴م برابر با ۲۳ آبانماه ۱۳۷۳هـ. ش در راولپندی به سن ۷۴ سالگی رخت از جهان فانی برسته به جهان جاودانی شتافت.

شادروان دکتر افضل اقبال در تاریخ و شعر و ادب و علوم سیاسی بالغ بر ۳۱ کتاب تألیف نمود. یکی از بهترین کارهای تحقیقی آقای دکتر افضل اقبال کتاب معروف وی «کتاب در زندگانی و افکار مولوی است که برنده جایزه اکادمی ادبیات پاکستان می باشد.»

مرحوم افضل اقبال زندگی حرفه ای خود را از اداره «رادیو پاکستان» آغاز نمود در سال ۱۹۴۸م در وزارت خارجه استخدام شد. وی در انگلستان هند، سوئید، سوئیس و کانادا و کشورهای دیگر به عنوان سفیر پاکستان خدمات ارزشمندی انجام داد و در سال ۱۹۷۴م از خدمات دولتی باز نشسته شد. دو سال پیش عمل جراحی قلب کرد.

مراسم تشییع و تدفین جنازه مرحوم روز دو شنبه ۱۵ نوامبر انجام گرفت که در آن رجال برجسته از دانشمندان و نویسندگان و شاعران و شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی، سفراء و مورخین شرکت نمودند. پیامهای تسلیت از رئیس جمهور و مقام نخست وزیری در روزنامه ها منتشر شد.

جلسه بزرگداشت این دانشمند فقید ۱۷ آبانماه ۱۳۷۳ در خانه فرهنگ ایران راولپندی برپا گردید که در آن دوستان ایرانی و پاکستانی آن نویسنده بزرگ، درباره آثار پرارزش و حسن اخلاق وی، نطقها ایراد کردند.

سرود: دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»

ش ۱۹۹۴/۱۱/۱۵ = ۱۳۷۳/۸/۲۴ ه. ش

قطعه ماده تاریخ

به مناسبت درگذشت مرحوم مبرور دکتر افضل اقبال شاعر و سخنور و دانشمند بزرگوار مؤلف کتابهای بسیار در احوال و آثار مولوی بلخی رومی به زبان اردو و انگلیسی

ولادت: ۱۹۲۰م

وفات: ۱ جمادی الثانی ۱۴۱۵ هجری قمری برابر با ۱۴ نوامبر ۱۹۹۴م

مطابق با ۲۳ آبانماه ۱۳۷۳ ه. ش مدت عمر ۷۴ سال.

گلستان جهان رفت، افضل اقبال صفای ملک جان رفت، افضل اقبال

به «رومی» عاشق و دلپسته بودی نوای نی زنان رفت، افضل اقبال

همیشه گفت و گواز مثنوی کرد گل آزاد گان رفت، افضل اقبال

به شعر فارسی - اردو سخنگو چو بلبل نغمه خوان رفت، افضل اقبال

به تحقیق و تتبع جان و دل داد چو خور در خاوران رفت، افضل اقبال

«سپهدار زمان افضل اقبال» جمال نیکوان رفت، افضل اقبال

۱۴۱۵

«شرف نور روز صبح افضل اقبال» صدای خاوران رفت، افضل اقبال

۱۹۹۴

بخوان الحمد و قل بر روح پاکش خزان شد گلستان، رفت افضل اقبال

نوازش های شیرین و کلامش «رها» را مهربان رفت افضل اقبال

موت العالم موت العالم

خوانندگان محترم: شماره کنونی مجله دانش در دست چاپ بود که خبر جانگداز رحلت فقیه بزرگ اسلام در عصر حاضر شیخ الفقهاء والمجتهدین حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد علی اراکی (ره) دریافت گردید. معظم له در سن ۱۰۳ سالگی شب سه شنبه ۸ آذر ماه ۱۳۷۳ ه. ش ۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۵ ه. ق / ۲۹ نوامبر ۱۹۹۴ م به دارفانی شتافت.

حضرت آیت الله العظمی اراکی (ره) و حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) پس از ارتحال بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) به مقام مرجعیت علمی مسلمانان جهان رسیدند. سال گذشته پس از رحلت حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) مرجعیت علمی در شخصیت مرحوم آیت الله العظمی اراکی (ره) منحصر شده بود.

همچنانکه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای فرمودند: آیت الله العظمی اراکی (ره) از ذخایر بزرگ الهی در عصر ما بودند. معظم له بیش از یک قرن زندگی نمودند و بقیه علمای بزرگ و مبارز صد سال پیش به شمار می رفتند. ایشان در طول حیات پرثمر خویش خدمات بزرگی به علم و فقاہت انجام دادند و شاگردان بارز و کتب گرانبهایی به جای گذاشتند. یکی از خدمات بزرگ مرحوم آیت الله العظمی اراکی (ره) اقامه نماز جمعه و جماعت در مسجد فیضیه قم بود که روحانیون و شخصیت‌های بزرگی در آن شرکت می کنند.

معظم له سالهای متمادی در حوزه «درس اخلاق» می دادند. تواضع و فروتنی معظم له به حدی بود که وقتی مرحوم آیت الله العظمی سید محمد تقی خوانساری درس خارج شروع کردند برای تجلیل از مقام علمی وی، در درس ایشان شرکت می کردند. پس از وفات مرحوم خوانساری به اصرار شاگردان آن مرحوم حضرت آیت الله العظمی اراکی (ره) سلسله درس مرحوم را ادامه دادند.



سروده: دکتر محمد حسین تسییحی «رها»

قطعه ماده تاریخ

در رثاء درگذشت مرحوم مبرور حضرت آية الله العظمى شيخ محمد على اراكى (ره)
 آه و او يلا كه رفت آن عالم علم اليقين آيت ملك فقا هت عارف عين اليقين
 حضرت شيخ اراكى واز دادن عشق حق صفدر ملك امامت شاهد حق اليقين
 او خطيب آل احمد، او امير انقلاب هم «محمد» هم «على» شد نام نيك آن بزرگ
 جمله تأليفات او تفسير قرآن و حديث هم مفسر، هم محدث، هم نقيه مسلمين
 رحمت و غفران حق بر روح پاکش دميدم متقى بود و شريف و رهنماى مؤمنين
 هم «امام» و هم «اراكى» هر دو هم پيمان حق ياور مستضعفان و دشمن مستكبرين
 هاتف غيبى به تاريخ و فساتش زد رقم در حروف جمل آمد هر سه تاريخ اين چنين
 «آية الله اراكى خلدويستان» جاي او خلوت عشاق حق و محور جبل المتين
 آيت عظمى اراكى صاحب احسان و عدل زد مسيحا نغمه تاريخ ميلادى يقين
 «آيت الله اراكى گلشن عصمت قباب» آمده تاريخ خورشيدى چو خاتم در نگين
 ۱۳۷۳ هـ - ش

آه دکتر محمد ریاض درگذشت

نویسنده بزرگ فارسی و اردو، اقبال شناس، شاه همدان شناس و ایرانشناس و متخصص ادبیات فارسی، محقق و بذله سنج و لطیفه گو که از گفتار شیرین خود محافل دوستان را زعفران زار می کرد روز دوشنبه هفتم آذرماه ۲۸/۱۳۷۳ نوامبر ۹۴م در راولپندی چشم از این جهان فانی بریست و عزیزان و دوستان را درسوک خود غمگین گذاشت.

دکتر محمد ریاض خان روز چهارم مارس ۱۹۳۵ میلادی در دهکده «گهل» از روستاها سرسبز و خرم شهرستان «مری» متولد گردید. پس از تکمیل دوره تحصیلی بعنوان دانشیار زبان اردو در دانشکده دولتی کراچی برگزیده شده و لیکن چون در رشته های تحصیلی موفقیت های گوناگون ادبی و هنری بدست آورده بود، از طرف دولت ایران برای گرفتن درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی به ایران دعوت گردید و مدت چهار سال (۱۹۶۵-۱۹۶۹م) در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و سرانجام بدرجه «دکتری در زبان و ادبیات فارسی» نایل آمد.

از مؤلفات وی که چاپهای متعددی دارند، بیش از پنجاه کتاب و سیصد مقاله که موضوع اکثر آنها بحث درباره احوال و آثار دکتر محمد اقبال لاهوری است به شمار می آید اما بهترین اثر تحقیقی وی شرح احوال و آثار میرسید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ه.ق) می باشد که موضوع رساله دکتری وی بوده است و به همراه آن «فتوت نامه» میرسید علی را نیز تحشینه و تصحیح کرده است.

مجله دانش شماره ۳۸-۳۹ در چاپ خانه بود که خبر وفات حسرت آیات آن دوست بزرگوار رسید متأسفیم که ما و اکثر دوستانش نتوانستیم در مراسم تدفین و تشییع او شرکت کنیم و به بازماندگان او تعزیت و تسلیت بگوییم. در مقدرات خدای متعال چاره ای نیست جز صبر و شکر. تیر غم را در دل شکستم و خاموش شدم.

مدیر دانش

سروده: دکتر محمد حسین تسیبحی و رها

ش ۱۳۷۳/۹/۸=۱۹۹۴/۱۱/۲۹

قطعه ماده تاریخ

در رثاء درگذشت مرحوم مغفور میرور پرفسور دکتر محمد ریاض خان
استاد دانشمند و ایران شناس و اقبال شناس و شاه همدان شناس و فارسی
نویس رحمة الله عليه رحمة واسعة

ولادت: روز چهارم ماه مارس ۱۹۳۵ میلادی در دهکده گهل کوهستان «مری»
وفات: روز ۲۸ ماه نوامبر ۱۹۹۴ م / ۱۳۷۳/۹/۷ هـ.ش برابر با ۲۴ جمادی
الثانی ۱۴۱۵ هـ.ق در راولپندی. مدت عمر ۶۰ سال.

محمد ریاض آن ادیب زمان	محمد ریاض از جهان شد روان
سخندان و ایران شناس بزرگ	برفت از میان و دلم شد غمان
ره و رسم سید علی کاراو	همه عمر او جلوه عارفان
طریق فتوت از او جلوه گر	به کشمیر و نوکوت، روح روان
خراسان و ختلان و ایران زمین	همدان و کولاب او نوحه خوان
غمین و شکسته دل و اشکبار	همه خاندانش ز خرد و کلان
دل و جان او سوی اقبال بود	به آثار او روز و شب جان فشان
دریغا دریغا محمد ریاض	به خاک سیه خفت و از ما نمان
نوشت او کتب در فنون ادب	مقالات تحقیقی جاودان
چو رفت از جهان ادب آن ادیب	حروف جمل گشته تاریخ خوان:
«محمد ریاض عالم قدس او» ۱۴۱۵ هـ.ق	ستاینده بود و ادب را نشان
«بدرگاه والا محمد ریاض» ۱۳۷۳ هـ.ش	به تاریخ شمسی بود را زدان
«گلستان رنگین محمد ریاض» ۱۹۹۴ م	مسیحازده نغمه یی گل فشان
«رها» هم نشین بود و همدست او	ولی یار ما رفت سوی جنان

ڈاکٹر سید سجاد حسین
شعبہ فارسی، عربی و اردو
مدرسہ یونیورسٹی (بھارت)

عہد مغلیہ کی فارسی شاعری کی عام خصوصیات

فارسی شعر و ادب کی تاریخ میں مغل شاعری ایک اہم موضوع ہے۔ مغل شاعری کا دور ہندوستان میں بابر کی آمد سے شروع ہو کر مرزا غالب کی وفات تک ہے۔ یہ مدت تقریباً ساڑھے تین سو سال ہوتی ہے۔ مغلوں سے پہلے بھی فارسی ہند میں موجود تھی، مگر دور مغلیہ میں ادب و شاعری کو جو عروج حاصل ہوا وہ بے نظیر ہے۔ مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ھ) کو ہندوستان کا سب سے پہلا فارسی گو شاعر سمجھنا چاہئے اس کے بعد امیر خسرو اور حسن دہلوی کے نام لئے جاسکتے ہیں (۱) بعد ازاں تیموری دور میں ہزاروں شعرا ایران سے ہندوستان آئے اور یہیں رہائش اختیار کر لی علم و فن کیلئے ہند کا سازگار ماحول، مغلوں کی فیاضی اور دانش پروری اور ایران میں صفوی حکومت کی مایوس کن روش وغیرہ وہ اسباب تھے جو شعرا کو ایران سے ہند کی طرف ہجرت کرنے پر مجبور کرتے تھے۔ مغل سلاطین کے علاوہ اکثر شہزادے اور امرا سرپرست و قدردان سخن اور نقاد فن تھے اور شعرا کی اصلاح کرتے تھے۔ عبدالرحیم خاں خاناں اور حکیم ابوالفتح گیلانی کے نام ایسے امرا میں سب سے اہم ہیں۔ بے شک شاہان مغلیہ کا دور فارسی زبان و ادب کے لئے بہترین دور تھا اور بقول ضیا احمد بدایونی "شاہان مغلیہ کے دور کو اگر فارسی زبان و ادب کی فصل بہار کہا جائے تو بیجا نہیں (۲)۔" یہ سنہرا دور حقیقت میں عہد اکبری سے شروع ہوتا ہے۔ اس سے قبل بابر اور ہمایوں کا زمانہ اتنا اہم نہیں ہے۔

عہد مغلیہ کی فارسی شاعری اپنی کئی خصوصیات کے لحاظ سے عام فارسی شاعری سے مختلف و منفرد ہے۔ ایران کی پیداوار ہونے کے باوجود ہندوستان میں آکر فارسی شاعری

اگرچہ یہاں کے سانچے میں ڈھل گئی اور یہاں کی آب و ہوا، ماحول اور افکار و عقاید سے متاثر ہوئی تو یہ کوئی تعجب کی بات نہیں۔ ایسا ہونا فطری تھا۔ ہندوستان میں اگر فارسی شاعری میں جو مخصوص جدت پیدا ہوئی، اسے ابو الفتح کی تعلیم کا اثر بتایا جاتا ہے پروفیسر براؤن کے الفاظ میں (۳) "عہد مغلیہ کے شعرا کے کلام میں نقادان فن کے نزدیک ایک قسم کی جدت پائی جاتی ہے، جو ان کو دوسروں سے ممتاز کرتی ہے" عہد تیموری میں خاص کر شہنشاہ اکبر کے عہد میں سبک ہندی نے بہت ترقی کی یہ سبک فارسی شاعری کا ایک مخصوص اسلوب ہے جو ہندوستانیوں کے اثر کا نتیجہ ہے اس کے نمائندہ شعرا کے کلام کا رنگ اس زمانہ کے ایران اور خصوصاً فراسان کے شعرا نے متقدمین کے کلام کے رنگ سے مختلف ہے۔ اس کے تحت شعرا نازک خیالی، دقیق مضامین اور ہمز آفرینی پر زور طبع صرف کرتے تھے (۴) پیچیدگی بیان اور فلسفیانہ انداز اس سبک کی خصوصیتوں میں سے ہے۔ تمام مغل شعرا سبک ہندی کے نمائندہ ہوں، یہ ضروری نہیں۔ بلکہ جن کے ہاں یہ مخصوص رنگ و آہنگ موجود ہے وہی اس سے وابستہ ہیں، عرفی شیرازی (م ۹۹۹ھ) اور فیضی اکبر آبادی (م ۱۰۰۴ھ) نے سبک ہندی کو اتہائی بلندی پر پہنچایا۔ مغل شاعری سے ایرانی مانوس نہیں ہو سکے اس کی ایک وجہ اس شاعری میں ہندوستانی عناصر کا نمایاں ہونا ہے۔ (۵) انتخاب مضامین اور استعمال الفاظ میں مقامی ذوق کا اثر اور اسلوب پر ہندی روایات کی جھلک نمایاں ہے۔ اس میں بہت سے فارسی کلمات کے معنی بدل گئے اور بے شمار نئے الفاظ وجود میں آئے اور شعرا نے نئی نئی تشبیہات و استعارات اور اصطلاحات و ترکیبات کے کثیر سرمایہ سے فارسی شاعری کو مالا مال کیا۔

اس عہد میں شعرا نے سبھی اصناف سخن میں طبع آزمائی کی مگر خاص کر غزل ترقی پذیر رہی۔ ہند میں مغل دور کے آغاز کے ساتھ غزل ترقی کی ایک نئی راہ پر گامزن ہوتی ہے۔ غزل میں مختلف طرزیں پیدا ہوئیں، جیسے واقعہ گوئی یا معاملہ بندی، فلسفہ، مثالیہ تغزل، خیال بندی اور مضمون آفرینی (۶) قصیدہ میں عرفی کی اختراع کردہ طرز ناقابل تقلید ثابت ہوئی البتہ ظہوری، طالب آملی اور حسین شانی نے اس صنف کو ترقی کی راہ ضرور دکھلائی،

اس دور کی شنوی پر غزل کارنگ چھایا ہوا ہے سوائے فیضی کی شنوی کے۔ رزمیہ شاعری میں بزم نشاط کا نغمہ معلوم ہوتی تھی اور سادگی کی جگہ رنگینی نے لے لی تھی، اس میں کلیم کا شاہجہاں نامہ بطور نمونہ پیش کیا جاسکتا ہے۔ فلسفیانہ رباعیاں اس عہد میں کثرت سے لکھی گئیں۔ اکبر کا معاصر سحابی استرآبادی کم از کم سترہ ہزار فلسفیانہ رباعیات کا خالق ہے (۷)۔

جہاں تک طرز ادا اور اسلوب کا تعلق ہے، متاخرین کے کلام میں قدما اور متوسطین کی سادگی مفقود ہے اور پیچیدگی بہت ہے۔ یہ پیچیدگی کبھی شعرا کی اختصار پسندی کی وجہ سے اور کبھی مبالغہ، استعارہ یا تشبیہ کے نہایت دور از کار ہونے کی وجہ سے پیدا ہوتی ہے۔ جیسا کہ پہلے کہا جا چکا ہے اس دور میں (خاص کر اکبر کے عہد میں) سبک ہندی کو بہت عروج حاصل ہوا اس سبک کی بنیاد رنگین استعارات اور نازک تشبیہات پر ہے۔ اس عہد کا شاعر الفاظ کے استعمال پر خصوصی توجہ، مہارت اور سلیقہ صرف کرتا ہے اور زبان کی آراستگی پر کاری اور حسن پر خاص توجہ دیتا ہے۔ یہ سبک غزل تک محدود رہا۔ اس کا آغاز ایران میں ہوا (۸) اس کے نمائندہ شعراء مشکل پسند اور باریک بین ہیں اور ان ہی صفات میں اپنا کمال دکھاتے ہیں۔ سبک ہندی کا خاص وصف فلسفیانہ انداز بیان ہے۔ اس کے اشعار غور و تامل کے بعد سمجھ میں آتے ہیں۔ ایسے شعرا کے یہاں جذباتی سوز و گداز کی کمی ہے شعراء معنی کی ایجاد اور لفظوں کی مرصع کاری پر زور طبع صرف کرتے ہیں ان کے اشعار عام فہم نہیں ان میں عام آدمی کے احساسات کی تصویریں نہیں ہوتیں اور نہ ہی اس کی لطف اندوزی کا سامان ہی اس میں ہوتا ہے ان میں لفاظی کے ساتھ صنعت ابہام کا استعمال بھی بہت ملتا ہے۔ جیسا کہ شلی نعمانی کہتے ہیں۔ اس زمانے کے اکثر مفسرین کی بنیاد الفاظ اور صنعت ابہام پر ہے۔ (۹) البتہ یہ امر باعث مسرت ہے کہ شعرائے سبک ہندی نے اپنی قائم کردہ مخصوص روایات سے انحراف کر کے سیدھے سادے اثر انگیز اشعار بھی کہے ہیں۔

اس دور کی ایک اہم خصوصیت نزاکت استعارہ اور جدت تشبیہ ہے اس لحاظ سے طالب آملی سب سے ممتاز ہے۔ نئی ترکیبیں اور نئی تراش کے الفاظ اس عہد میں بکثرت استعمال کئے گئے جیسے نشتر کدہ، مریم کدہ، یک خندہ لب، یک آغوش گل، یک دیدہ نگاہ وغیرہ وغیرہ (۱۰) ایسی ترکیبیں، عربی، فیضی اور نوعی کے کلام میں کثرت سے ہیں۔ بہت سے الفاظ کے

معنی بدل گئے جیسے غریب کے معنی ہیں بے وطن، ہند میں مفلس کے لئے مستعمل ہے ایک اور اہم خصوصیت یہ ہے کہ کہ شعرا کے کلام میں بہت سے ہندی الفاظ شامل ہیں دراصل دور مغلیہ میں صرف فارسی ہی نہیں بلکہ ہندی بھی ترقی پذیر رہی ہے۔ شاہان مغلیہ اور ان کے امراء نے دربار ہندی و فارسی کے ہندو علماء و شعرا پر کچھ کم نوازشیں نہیں کرتے تھے، اکبر اور خان خاناناں ہندی زبان میں شعر کہتے تھے تلسی داس، ہندی کا مشہور شاعر اسی دور کا تھا (۱۱) ہندوؤں نے فارسی شاعری کو بڑی ترقی دی ان میں سب سے پہلا فارسی شاعر منوہر تو سنی اکبر کے زمانے میں تھا عہد مغلیہ کے چند فارسی گو ہندو شعرا۔ یہ ہیں منوہر تو سنی، چندر بھان برہمن، مہر داس ہندو، سالم کشمیری، بنوالی داس ولی، داتق کھتری، لچھی نرائن، گلاب رائے مخلص وغیرہ وغیرہ (۱۲) مغلوں کے دور انحطاط میں بھی کثرت سے ہندو شعرا ہوئے۔

اب ہم عہد مغلیہ کے خاص خاص شاعروں کا ذکر کریں گے تاکہ اس عہد کی خصوصیات مکمل طور پر عیاں ہو جائیں۔

فیضی (م ۱۰۰۳ھ)

شہنشاہ اکبر کا دوسرا ملک الشعرا تھا جس کی عظمت کے آگے ایرانیوں نے بھی سر تسلیم خم کیا ہے۔ اس نے قصیدہ، غزل، شنوی سب کچھ لکھا ہے مگر بقول شبلی - قصیدے بے مزہ ہیں (۱۳) "شنویوں اور غزلوں میں اس کی نمایاں ترین خصوصیت جوش بیاں ہے۔ جس کا وہ موجد اور خاتم دونوں کہا جاتا ہے یہ جوش اس کی اعلیٰ علمیت، آزاد خیالی، وسیع النظری اور اس مقام کی وجہ سے ہے جو اسے شاہی دربار میں حاصل تھا۔ دوسری خصوصیت اس کی استعارات کی شوخی اور تشبیہات کی ندرت ہے اور اس لحاظ سے اس کا مقام اپنے معاصر میں سب سے اونچا ہے۔ اس کے بہاں فلسفیانہ مضامین کی بہتات ہے۔ منفرد خیالات کی وجہ سے وہ دوسروں سے الگ نظر آتا ہے، چوتھی خصوصیت یہ ہے کہ کسی واقعہ سے متاثر ہو کر ہی اسکے ذہن میں اشعار کی آمد ہوتی تھی۔ کوئی طرح سامنے رکھ کر شعر کہنا اس کا شیوہ نہ تھا۔ شبلی نے چند ایسے واقعات بیان کئے ہیں جن سے متاثر ہو کر فیضی نے غزلیں

کہیں (۱۳) ہندی علوم اور سنسکرت زبان سے فیضی کو خاص شغف تھا۔ جامع کمالات شخصیت کا مالک تھا۔ کلام میں ایک حکیمانہ شان ہر جگہ جلوہ گر ہے۔ اسکے غیر معمولی علم و فضل اور شاعرانہ صلاحیتوں نے اسکے کلام کو ایک انوکھا اور شاندار اسلوب اور فن کو ایک مخصوص و منفرد مقام عطا کیا۔ اسکے حکیمانہ اور فلسفیانہ افکار شاعری کے رنگین لبادے میں ظہور پذیر ہوئے ہیں۔ خوبصورت استعارات اور لطیف رمزیات کی اسکے یہاں کمی نہیں قصاید میں زیادہ تر ہند و اخلاق کے مضامین ہیں اور ذاتی حالات، فلسفہ، ادبی تنقید اور مابعد الطبیعیات کے مسائل بھی ملتے ہیں (۱۵) فخریہ اشعار بھی کہے ہیں، ایک شنوی "مرکز ادوار" نظامی کی "مخزن الاسرار" کی طرز پر ہے اور "تل دمن" میں خالص ہندوستانی قصہ اور ماحول پیش کیا ہے۔ مگر فیضی کا خاص میدان غزل ہے۔ اس میں اسکا اسلوب نہایت منفرد اور انوکھا ہے، ممانت اور سنجیدگی سے بھرپور مگر وہ واردات عشق اور اسکی کیفیات سے ناآشنا بھی نہیں کہا جاسکتا۔ بنی ہادی نے لکھا ہے کہ طرز ادا اور تاثیر کے لحاظ سے فیضی کا کلام اکثر امیر خسرو کے کلام جیسا ہوتا ہے (۱۶) بہر حال فیضی عام شاعروں سے بہت بلند نظر آتا ہے اسکی شاعری سحر انگیز ہے اور الہامی معلوم ہوتی ہے۔ اسکی تخلیقات میں ہندوستانی عنصر اپنی اتہنا کو پہنچ گیا ہے۔ (۱۷)

عرفی: (۱۷۹۹ھ)

جمال الدین محمد متخلص بہ عرفی شیراز کا باشندہ تھا۔ وہ ایک طرز خاص کا موجد مانا جاتا ہے۔ اسکی طرز نے شعرائے ہند و ایران کے علاوہ ترکی کے فارسی گو اور ترکی گو شعرا پر گہرے اثرات چھوڑے ہیں (۱۸) سبک ہندی اسکے کلام میں عروج پر ہے۔ قصیدہ، غزل، رباعی، قطعہ، شنوی وغیرہ پر زور طبع صرف کیا ہے، اسکی شنوی سے بہتر اسکی غزل ہے اور شہرت خاص کر قصاید کی وجہ سے ہے کلام میں ہندوستانی الفاظ کی کمی ہے جگر کے سوا شاید ہی کوئی لفظ ملے (۱۹) بہ حیثیت شاعر اس نے بے مثال مقبولیت حاصل کی۔

اسکی خصوصیات میں سے ایک زور کلام ہے جو اسکے یہاں پورے عروج پر ہے، اسنے بے شمار نئی ترکیبیں اور استعارے اختراع کئے جن سے کلام میں جدت، تازگی، زور اور

مضمون میں وسعت پیدا ہوتی ہے۔ اسکے بیشتر استعارات اور تشبیہات میں جدت اور طرحی پائی جاتی ہے۔ بعض بقول صاحب آتشکدہ اور مجمع الفصحا بے مزہ اور دور از کار ہیں (۲۰) ایک اہم خصوصیت فخریہ کلام ہے جس میں اس کا کوئی ہمسر نہیں، اسکی مضمون آفرینی اور نازک خیالی غضب کی ہے۔ اپنی زبردست قوت تخیل مبالغہ، جدت تشبیہ اور حسن تحلیل وغیرہ پر صرف کی ہے۔ جنہیں اس زمانے میں شاعری کے حسن کے لئے ضروری سمجھا جاتا تھا۔ عشقیہ کلام میں وہ حسب عادت سطحی اور سرسری باتیں نہیں بیان کرتا بلکہ ایسے گہرے اور دقیق معاملات جہاں تک ہر نظر کی رسائی محال ہے بیان کرتا ہے۔ اسکے یہاں عشق حقیقی کا بیان بھی ہے اور عشق مجازی کا بھی غزل میں کئی دیگر شعرا کی بہ نسبت زیادہ فلسفیانہ خیالات ادا کئے ہیں۔ اخلاقی شاعری میں عزت نفس اور علو حوصلہ سے متعلق اوصاف بیان کئے ہیں۔

نظیری (م ۱۰۲۱ھ)

محمد حسین نظیری نیشاپور کا رہنے والا تھا۔ عہد اکبری کا خاص LYRIC POET ہے اور اس حیثیت سے ہندو ایران میں اپنے تمام ہم عصروں سے ممتاز ہے (۲۱) انداز بیان کی شیرینی اور ننگی کے لحاظ سے وہ بقول غنی "قآنی ہند" ہے وہ صنف غزل کا گل سرسبد ہے اور رئیس المتزملین کہلاتا ہے۔ غزل کو اسنے ایک خاص حسن و وزن عطا کیا۔ سینکڑوں نئے الفاظ اور ترکیبیں استعمال کر کے زبان کو مالامال کیا۔ انداز بیان جدت اور ندرت سے خالی نہیں۔ وسیع خیالات کو مختصر الفاظ میں پیش کر دینا اسکا خاص کمال ہے۔ سادہ، شیریں اور روزمرہ کے الفاظ و محاورات کے بکثرت استعمال سے کلام میں خاصی دلکشی اور ترنم پیدا کر دیا ہے، مختلف خیالات و جذبات کی تصویر کشی ایک مصور کی طرح کرتا ہے جو بے حد جاندار ہوتی ہے۔ محبت، خوشی و غم وغیرہ جذبات انسانی کو کلام میں اسطور پر پیش کرتا ہے گویا یہ اسکے اپنے تجربات ہوں۔ اسی لئے کلام کی تاثیر بڑھ جاتی ہے۔ کیونکہ اسکے بیان میں اسکے اپنے دلی جذبات کا فرما نظر آتے ہیں۔ عام طور پر وہ اپنی پوری غزل میں ایک ہی مخصوص خیال پیش کرتا ہے۔ اس کا کلام فلسفہ کم ہے اور جو کچھ ہے وہ عام فہم اور روزانہ کے

واقعات اور زندگی کے عام تجربات پر مبنی ہے۔ اس کا کلام زبان دانی کے لئے بہت کارآمد ہے۔ اسے حافظ کی طرز میں صوفیانہ اشعار لکھے۔ عینی نے اسے "حافظ ثانی" کہا ہے۔ مگر حافظ کے نقش قدم پر چلنے کی کوشش کے باوجود وہ حافظ کی خصوصیت کو نہ پاسکا۔ حافظ کی خوش نوائی، خوش آہنگی، موسیقی اور جذبہ عشق حقیقی نادر و خداداد ہے اور فارسی کے کسی بھی شاعر کے لئے اسکی تقلید ممکن نہ ہوتی۔ نظیری کے مرثیے بھی ہیں جو سوز و گداز سے بھرپور ہیں

طالب آملی (م۔ ۱۰۳۶ھ) جہانگیر کا ملکہ الشعرا

طالب آملی نہایت زود گو اور قادر الکلام شاعر تھا، عہد جہانگیر میں بہت بڑے بڑے شعرا موجود تھے۔ مثلاً نظیری جس کا تغزل اور غنائیت جاذب توجہ ہے۔ دوسرے شعرا میں ایک شکلی صفابانی ہے۔ جسکے اشعار حکیمانہ، پر سوز اور پر اثر ہیں بقول صاحب میخانہ اور دیگران "اسکی شخصیت اسکے اشعار سے زیادہ دلکش و اثر انگیز ہے (۲۲) دوسرے نامور شعرا میں حکیم رکنائے کاشی، حیاتی گیلانی، شیدا فچوری، انیس شاملو اور کامل جہری ہیں۔ شیدا بے پناہ ذہانت اور بے باک ہزل گوئی کے لئے مشہور ہے۔ طالب کی نسل شاعری میں نئے نئے انداز پیدا کرنے کے لئے کوشاں نظر آتی ہے۔ اس تحریک کو تازہ گوئی کا نام دیا گیا ہے۔ تازہ گوئی کے شوق نے شعرا کو نئی تشبیہات اور جدید استعارات کی لہجہ و اختراع پر مائل کیا۔ طالب کا اسلوب ناقدین کی اصطلاح میں نازک خیالی کا نمونہ ہے۔ اسے شاعری میں اپنے لئے نئی راہ دریافت کی۔ اسکے زمانہ تک فارسی شاعری بہت آگے بڑھ چکی تھی۔ مگر اس سے بھی آگے بڑھنے کی کوشش اسکے یہاں ہے۔ مردودہ قدریں، پرانی معلوم ہونے لگی تھیں۔ اور لوگوں کا مذاق بدل رہا تھا۔ اسکے کلام کا رنگ و آہنگ اپنے دور کی مناسبت سے نہ تھا۔ اسے غزلیں زیادہ لکھیں۔ اسکی شاعری کا اصل موضوع عرفان حسن ہے۔ محض واردات عشق اور اسکی کیفیات کا اظہار فرسودہ موضوع تھا۔ جس سے انحراف کیا ہے۔ اسکی تشبیہات میں ندرت اور استعاروں میں خاص لطف ہے۔ اسے نئے نئے استعارات بہت استعمال کئے جن میں اکثر لطیف، نازک اور نادر ہیں۔ مگر بعض بالفاظ شبلی "معہ سازی اور جھوٹے طلسم"

ہیں (۲۳) اسکے یہاں نئی اور انوکھی ترکیبیں فراواں ہیں جن سے کلام میں دلکشی، نغمگی اور وسعت پیدا ہوئی ہے سہند ترکیبیں جو اسکے کلام سے اخذ کی گئی ہیں یہ ہیں۔
 خون صد، شیوہ مستان، لب الم، بالمش گل، بستر خار، دامن اندیشہ، نقش بوسہ،
 گریبان بہار، دل و جلد آفرین، شاور گرداب غم وغیرہ (۲۴) یہ ترکیبیں شاعری میں انصاف کی
 حیثیت رکھتی ہیں۔ اسکا تخیل بے پناہ اور احساسات غیر معمولی تھے۔ لہذا ابلاغ و ترسیل کے
 لئے مروجہ الفاظ و تراکیب، تشبیہات و استعارات کافی نہ ہو سکے غالب نے بھی کہا ہے:
 بقدر شوق نہیں دامن تنگنائے غزل کچھ اور چاہئے وسعت مرے بیاں کے لئے
 طالب نے معشوق کے لئے شعلہ خنجر اور آب حیات کے نادر استعارے استعمال
 کئے ہیں اسکا کلام احساس الم سے بھی خالی نہیں۔

ابو طالب کلیم (م ۱۰۶۱ھ)

شاجہان کا ملک الشعرا تھا، عہد شاجہان فارسی شعر و ادب کے لئے زرین دور تھا۔
 اپنے آبا و اجداد کے مانند شاجہان اچھے ادبی ذوق کا مالک تھا اور علماء و شعرا کی سرپرستی میں
 بہت فراخ دل اسکے علاوہ اسکے کئی امرا بھی علمی و ادبی ذوق رکھتے تھے اور شعر و ادب کی
 سرپرستی میں پیش پیش تھے۔

ہند میں پیدا شدہ فارسی لٹریچر خالص فارسی نہیں ہے۔ ایرانی شاعروں اور ادیبوں کی
 شمولیت کی وجہ سے پہلے ہی ہند میں اہل قلم کے دو علیحدہ علیحدہ دبستان بن چکے تھے،
 ہندوستانی فارسی کا دبستان اور خالص فارسی کا دبستان۔ ایرانی اہل قلم ہندوستان میں عوام
 سے مل کر رہے۔ نتیجہً انکی فکر و تحریر میں ہندوستانییت رچ بس گئی۔ انہوں نے مقامی
 موضوعات چنے، ہندی رسم و رواج و طرز زندگی کا ذکر کیا اور ہندی الفاظ کا زیادہ سے زیادہ
 استعمال کیا۔ اس عہد میں پیدا شدہ انڈوپرشین لٹریچر میں ہندوستانی عناصر کی فراوانی ملتی
 ہے۔ اس عہد میں غزل اور قصیدہ دوسری اصناف سخن پر حاوی تھے۔ خاصکر قصیدہ نگاری
 زیادہ رائج تھی کیونکہ شہنشاہ اپنی مدح سننے کا شائق تھا اور شعرا کو صلے کی امید رہتی تھی۔

دوسرا دبستان خالص فارسی کا ہے۔ عہد حکومت کے اوائل میں ملا شکر اللہ انفصال خان ایرانی علماء کی ایک بڑی تعداد کی سرپرستی کرتے تھے۔ جن میں اینائی قزوینی اور جلال الدین طباطبائی اہم ترین ہیں (۲۵) انکی تخلیقات کے مطالعہ سے ان دونوں دبستانوں کا فرق واضح ہو جاتا ہے۔ اس عہد میں اکثر شعرا کی توجہ نئے خیالات کی بہ نسبت الفاظ کی زیب و زینت پر رہی ہے۔ تشبیہات و استعارات زیادہ تر گل و بلبل، شیریں و فرساد اور لیلیٰ مجنوں کی روایتی کہانیوں سے لئے گئے ہیں (۲۶) عہد شاہجہاں کے خاص شعرا یہ ہیں:

سعیدائی گیلانی، کلیم، محمد جان قدسی، یحییٰ کاشی، صائب، سلیم، رکن الدین مسیح، حسن بیگ رفیع، محمد فاروق، ابو البرکات منیر، شیدا، برہمن، حازق، خیالی، دلیری، ماہر وغیرہ (۲۷) ہندو شعرا بھی بہت تھے۔ شاہجہاں کا بڑا بنیادار اشکوہ صاحب دیوان تھا، اکسیر اعظم نامی اسکے دیوان میں خزینۃ الاصفیاء کے مصنف کے مطابق "توحید سے متعلق معلومات کا خزانہ ہے سرخوش کے مطابق غزلوں اور رباعیوں میں صوفیانہ خیالات کا اظہار کیا ہے (۲۸) وہ عربی فارسی کے علاوہ ہندی اور سنسکرت کا بھی عالم تھا اور ہندو علوم سے بہت متاثر تھا۔ (۲۹)

کلیم = (۱۰۶۱ھ)

شاہجہاں کا ملک الشعرا تھا۔ اس نے سبھی اصناف سخن میں مثلاً قصیدہ، ثنوی، غزل، قطعہ، رباعی، مرثیہ وغیرہ میں طبع آزمائی کی ہے اس کے قصیدے زیادہ تر شاہجہاں کی مدح میں ہیں ان میں تشبیہ اکثر بہاریہ انداز میں ہے، کلیات کلیم کی اکثر ثنویاں تعمیر عمارات کے موقع پر لکھی گئی ہیں اس کی ایک طویل ثنوی شاہنامہ ایک الگ کتاب کی شکل میں ہے (۳۰) سبک ہندی کے شاعر کی حیثیت سے کلیم کو نہایت اہم اور ممتاز مقام حاصل ہے ملک الشعرا کی حیثیت سے اسے فرمائشی شاعری بھی کرنی پڑی ہے اس کا دیوان زبردست تاریخی اہمیت کا حامل ہے اس میں عہد شاہجہاں کے بہت سے اہم واقعات جیسے دربار کے جشن، شاہی فوج کی کامیابیاں، دکن کی فتح، بلخ پر چڑھائی، قندہار کی فتح، شہزادوں کی پیدائش و ازدواج، ممتاز محل کا مرنا، مختلف تعمیرات کا مکمل ہونا (۳۱) وغیرہ وغیرہ منظوم کئے گئے ہیں کئی چھوٹی چھوٹی چیزوں مثلاً انگوٹھی، قلمدان، کشتی، بندوق، گرمی دانے بخار وغیرہ پر بھی

نظمیں لکھی ہیں۔ ہندوستان کے بہت سے پیشوں، صنعتوں، پھولوں، پھلوں، درختوں اور
تہواروں وغیرہ کا ذکر اس کے کلام میں خوبصورتی کے ساتھ ملتا ہے اس نے بہت سارے
ہندی الفاظ ان کی اصلی شکل و معنی کو تبدیل کئے بغیر استعمال کئے ہیں ایسے چند الفاظ یہ
ہیں۔

تبولیان، دھوبی، مہاجن، پٹھان، راجپوت، چنپہ، موسری، گڈحل، کیوڑہ، بیڑہ
وغیرہ (۳۲) ایرانی ہونے کے باوجود اس نے ہندی زبان اور ہندوستانی ماحول کو اپنے کلام
میں بحسن و خوبی پیش کیا ہے اس کے زمانے میں جو اوصاف قصیدے کے حسن اور شان کی
لئے ضروری سمجھے جاتے تھے وہ سب اس کے قصاید میں بدرجہ اتم موجود ہیں مثلاً مبالغہ،
تشبیہ استعارہ، حسن تحلیل وغیرہ شعری صنائع کا استعمال بہت نادر طریقے سے کیا ہے کلام
میں مناسب اور موزوں ترکیبیں اور شستہ محاورات بکثرت ہیں مضمون آفرینی جدت تخیل
روزمرہ کی صفائی و روانی بھی اس کے ہمعصروں سے بڑھ کر ہے قصاید میں شان و شوکت
اور بلندی کی بجائے عزلیت کا رنگ ہے غزل اس کی بہتر ہے اعلیٰ درجے کی مضمون بندی اور
خیال آفرینی اس کی اہم خصوصیات میں سے ہیں مثالیہ کا آغاز اس نے کیا اس کے یہاں
باریک بینی کی عمدہ مثالیں ملتی ہیں زندگی سے متعلق حکیمانہ نقطہ نظر رکھتا ہے اشعار میں
کئی کئی صنائع ایک جگہ جمع ملتے ہیں اور کہیں ایک ہی صنعت کا مکرر استعمال ملتا ہے اس
نے نئی نئی اور تازہ ترکیبات اور اصطلاحات بھی ایجاد کیں ان میں بعض نامانوس اور
نامناسب بھی ہیں اس کے یہاں ایسے اشعار کی بھی کمی نہیں جو دل کو چھولینے والے، سادہ
اور عام فہم ہیں ان میں وہ قنوطیت اور پزیردگی کا احساس بھی نہیں جو سبک ہندی کے شعرا
کی خصوصیت ہے اس نے روزمرہ کے علاوہ اکثر ٹھنڈے محاورے استعمال کئے ہیں جن سے
اس کے ایرانی ہونے کا ثبوت ملتا ہے وہ شعر گوئی کے معاملے میں مشکل پسند ہے اور زندگی
کے معاملے میں بھی کہتا ہے:

خارے اگر پائے طلب ناخلیدہ ماند از سر بگر راہ پاپایاں رسیدہ را (۳۳)
کلمہ کو خلاق المعانی ثانی کہا جاتا ہے وہ آسمان ادب کے روشن ترین ستاروں میں
سے ہے تقدیر نے اسے ملک الشعرا کے منصب سے سرفراز کیا تو وہ اسکا حقدار بھی تھا۔

صائب (م۔ ۱۰۸۰ھ)

عہد شاہجہاں کے عظیم شاعر ہیں۔ تقریباً ہر صنف سخن میں زور طبع صرف کیا مگر غزل خاص میدان ہے ان کا عہد بھی غزل ہی کی ترقی کا عہد تھا جس میں قصاید اورثنویاں زوال پذیر تھیں صائب کو اس کے عہد کے دیگر شاعروں پر (کلیم چھوڑ) کر فوقیت دی جاسکتی ہے اس کی مقبولیت اور رتبے کا یہ عالم تھا کہ شاہ ایران ان کا کلام بطور تحفہ بھیجا کرتا تھا (۳۳) وہ ایران کے آخری بڑے شاعر تھے غزل کو بہت ترقی دی کلام میں تمثیل کا استعمال خاص کر اخلاقی مضامین کے بیان میں بکثرت کیا ہے اس دور کی عام روش کے مطابق خیال بندی اور مضمون آفرینی بھی بہت کی ہے کئی صنائع شعری مثلاً حسن تعلیل، ارسال المثل وغیرہ کا استعمال بہت مہارت اور خوبی سے کیا ہے ان کا کلام صوری و معنوی محاسن سے مملو ہے انہوں نے ایران کی شاعری کو نئی زندگی دی اور اپنے کئی ہم عصر اور متاخرین شعرا پر گہرے اثرات چھوڑے۔

بیدل (م۔ ۱۷۲۱ء)

عبد القادر بیدل عہد اورنگزیب کے سب سے بڑے شاعر ہیں ان کا اور ان کے عہد کے دوسرے شعرا کا وجود اس بات کا ثبوت ہے کہ عہد اورنگزیب میں بھی فارسی شاعری کا آفتاب غروب نہیں ہوا حالانکہ شہنشاہ وقت نے اسے اپنی سرپرستی اور حوصلہ افزائی سے محروم کر دیا تھا۔ نظام الدین گوریکر نے لکھا ہے "عہد عالمگیری میں فارسی شاعری نے دربار سے نکل کر گھروں میں پناہ لی

فارسی شاعری کا چراغ گل نہیں ہوا بلکہ وقف منازل ہو گیا (۳۵) بیدل، ناصر علی، غنی، رازی، واضح، نعمت خاں عالی، فطرت موسوی وغیرہ شعرا اسی دور سے متعلق ہیں اس عہد کی شاعری کی امتیازی خصوصیات کو ایرانی شعرا نے بھی اپنایا یہی وجہ ہے کہ ایران کی شاعری ہند کی شاعری سے بہت متاثر معلوم ہوتی ہے اور ایرانی شعرا۔ ہندوستانی شعرا کے مقلد نظر آتے ہیں اس عہد میں غزل مقبول ترین صنف تھی اور قصیدہ گوئی کا رواج اس لئے

بہت کم تھا کہ اور نگہب کو مدح گوئی پسند نہیں تھی اس عہد کی شاعری زبان و خیال کے لحاظ سے بہت پر تصنع ہے تمثیل اور ابہام کا بکثرت استعمال کیا گیا ہے شعرا نے جو زبان استعمال کی ہے وہ عام فہم نہیں اسے دانستہ پیچیدہ بنایا گیا ہے جسکی وجہ سے شاعری میں سوز و گداز اور اثر کی کمی محسوس ہوتی ہے غزلوں سے شاعروں کا فلسفیانہ اور قنوطی مزاج جھلکتا ہے ان میں فکر و فلسفہ زیادہ ہے ترنم و موسیقی کم یہ اشعار فارسی سے غور و فکر چاہتے ہیں اس عہد کی شاعری میں تصوف کا بھی اہم مقام ہے شعرا نے تصوف کی کئی مخصوص اصطلاحوں کا استعمال اپنی شاعری میں کیا ہے۔ ہندو اور ہندوستانی عناصر کی فراوانی بھی ملتی ہے کئی شعر ہندی اور سنسکرت ادبیات کے عالم تھے جیسے میرزا روشن ضمیر، میرزا فقیر اللہ، سیف خاں، ہمت خاں اور میر عبد الجلیل بلگرامی وغیرہ ہندی کے عالم تھے ہندوستانی قصوں پر جن شعرا نے مثنویاں لکھیں ان میں رازی، لائق، بیانی، بیش کشمیری، فطرت موسوی، بنغم بیراگی (۳۶) وغیرہ ہیں کچھ شعرا نے خالص ریختہ میں اور کچھ نے نصف ریختہ نصف فارسی میں بھی اشعار کہے ہیں۔ یہ دور فارسی کے بہترین طنزیہ اور ہجویہ ادب کی تخلیق کا دور بھی ہے نعمت خاں عالی اور میر جعفر زلی بہترین طنز نگاروں میں سے ہیں۔ ہجو نگاری یا ہزل نویسی اس عہد میں بہت عام تھی صنف مثنوی میں فلسفیانہ اور اخلاقی مضامین بھی داخل کئے گئے بیدل اور ناصر علی کی مثنویوں میں فلسفہ اخلاق اور تصوف سے متعلق اشعار ہیں، بیانیہ مثنویوں میں غنیمت کی نیرنگ عشق اور عاقل خاں رازی کی مثنویوں کے نام لئے جا سکتے ہیں رباعی گوئی کا رواج بہت کم تھا۔ بیدل اور واضح اس دور کے رباعی گو ہیں

بیدل فارسی ادب کی تاریخ میں بہت بلند اور منفرد مقام کے حامل ہیں ان کے بعد آئندہ نسل کے شعرا پر ان کے اثرات بہت گہرے اور دیر پارہے ہیں۔ ان کی تقلید جوش و خروش سے کی گئی، غالب اور اقبال جیسے عظیم شعرا دبستان بیدل کے خوشہ چیں رہے ہیں۔ غالب کہتے ہیں۔

طرز بیدل میں ریختہ کہنا اسد اللہ خاں قیامت ہے
طرز بیدل میں سبک ہندی عروج پر ہے بقول نور الحسن انصاری اس دبستان کی

روح نغمہ و آہنگ اور فلسفہ و فکر ہے (۳۷) ہند کے فارسی رباعی گوئیوں میں ان کا مقام پہلا ہے سفینہ خوشگو میں شاہ گلشن کا یہ قول درج ہے کہ "رباعی گوئی حق اوست" (۳۸) ان کے ہمحصروں کو بھی انکی عظمت کا اعتراف تھا

غالب (م ۱۸۶۹ء)

مغل دور کے آخری عظیم شاعر میرزا اسد اللہ خاں غالب بہادر شاہ ظفر کے ملک الشعرا تھے ان کا فارسی کلام ایک ایسا آئینہ ہے جس میں ایرانی ادبیات کی تصویر دیکھی جاسکتی ہے ایرانی استادوں کے افکار و اسالیب کی نمایاں جھلک انکے یہاں ہے جس سے یہ واضح ہے کہ انہوں نے ان استادوں سے اچھی طرح اور مرتب و منظم طور پر استفادہ کیا ہے اپنے متعلق درست کہا ہے۔

امروز من نظای و خاقانی ام بدھر ولی زمن بگنج و شرواں برابر است (۳۹)
آنے والی نسلوں نے انکے گہرے اثرات قبول کئے صنف قصیدہ میں توحید و حمد، نعت رسول اور منقبت اہل بیت انکے یادگار کارنامے ہیں توحید و حمد میں عرفی کا نتیجہ کیا ہے (۴۰) پھر بھی انکا مخصوص رنگ و آہنگ ہر جگہ جلوہ منا ہے انکا سرمایہ حمد و نعت و منقبت خلوص و عقیدت سے اسقدر بھر پور ہے کہ ان پر صوفی و ولی ہونے کا گمان ہوتا ہے غالب نے کچھ قصیدے اپنے دوستوں اور عزیزوں کی مدح میں بھی کہے ہیں وہ تشبیب کے اشعار زیادہ لکھتے ہیں اور کمال فن کا مظاہرہ اسی میں زیادہ کرتے ہیں فخریہ گو بھی رہے ہیں ان کے دیگر ممدوحین میں بہادر شاہ ظفر ہی اہم ترین ہیں انکے قصاید سے ان کی زبردست قوت تخیل اور زبان و مفاہیم پر انکی گرفت کا بخوبی اندازہ ہوتا ہے انکی مثنویاں گیارہ ہیں جو مختصر ہونے کے علاوہ فنی محاسن سے مملو ہیں ان میں غضب کی روانی تسلسل، تازگی اور برجستگی ہے میدان غزل میں انکی نمایاں ترین خصوصیت انکے کلام کی عالمگیر مقبولیت اور انکی شخصیت کی غیر معمولی دلکشی ہے (۴۱) ان کے اشعار ہمیں اپنے ہی دلی جذبات کے ترجمان و عکاس محسوس ہوتے ہیں انکی شاعری صرف ترانہ غم نہیں بلکہ امید و حوصلہ اور تسکین کا

پیغام بھی ہے بحر، کافیہ اور انداز بیان میں غالب نے عجم کے استادوں، خاص کر عہد تیموری کے بعد آنے والے مغل شاعروں کا تتبع کیا ہے مگر اپنی انفرادیت کہیں نہیں کھوئی ہے نادر تشبیہات، استعارات اور ترکیبات وضع کرتے ہیں اور فکر و خیال کے لحاظ سے بھی علیحدہ آواز رکھتے ہیں غالب نے بیدل کا بہت اثر قبول کیا ہے اور بیدل کی ترکیبات اور تخیلات مستعار بھی لئے ہیں ان کی غزلوں میں متصوفانہ مضامین بھی ہیں جیسے وحدت الوجود اور دیر و حرم سے متعلق مضامین اس لحاظ سے وہ بادہ خوار ہونے کے باوجود بیاطن ولی سے کم نہیں معلوم ہوتے۔ وہ غزل گو شاعروں کے اس کتب سے متعلق ہیں جسکی بنیاد (مغل دور میں) ڈالنے کا سہرا عرفی کے سر ہے وہ واردات عشق کو حکیمانہ اور فلسفیانہ انداز سے بیان کرتے ہیں ان کی غزلوں میں فلسفیانہ اور دعوت نکر دینے والے مضامین بہت ہیں جو انکی فلسفیانہ و مفکرانہ بصیرت پر دال ہیں ان کی غزلوں میں "ہندوستانیہ" کا عنصر بقول بنی ہادی "ذرا سا دبا ہوا اور دھیمّا محسوس ہوتا ہے، اسکی وجہ عجمی استادوں اور مغل شاعروں کی تقلید، عجمی روایات کی گرفت اور "رثک عرفی" اور "فخر" طالب پننے کی تمنا تھی۔

عہد بابر و ہمایوں

عہد بابر سے ہند میں فارسی شاعری کا آغاز ہوتا ہے بابر (م ۱۵۳۰ء) خود ایک بلند پایہ اہل قلم، شاعر اور سخن پرور تھا اور اسکے عہد میں ایسے شعرا موجود تھے جو شعر و سخن میں بلند مقام کے حامل تھے۔ اسکے دربار سے جو شعراء وابستہ تھے ان میں شیخ زین الدین و فانی (م ۱۵۳۰ء) مولانا بقائی، مولانا شہاب الدین حقیر (م ۱۵۳۳ء) شیخ جمالی، ابو الوجد فارغی، سلطان محمد کور (۱۵۳۲ء) وغیرہ خاص ہیں ان کے علاوہ اپنے کئی ہمعصر شعرا پر تبصرہ خود بابر نے کیا ہے جنکے نام یہ ہیں علی شیر بیگ نوائی، یسکتم بیگ، آصفی، صیفی، بخاری، عبد اللہ ہاتفی، میر حسن محمائی ملا محمد، بد خشی، یوسف بدیع، آہی، محمد صالح، شاہ حسین، کامی، ہلالی وغیرہ

عہد ہمایوں کے خاص شعرا یہ ہیں شیخ امان اللہ پانی پتی، شیخ گدائے دہلوی، میر وائسی عبد الواحد، مولانا جلالی ہندی، مولانا نادری سمرقندی قاسم کاہی، مولانا جنوبی، شاہ طاہر

دکنی، فارغی شیرازی، یوسف بن محمد ہردائی، خواجہ ایوب، نصیری بلگرامی، خواجہ حسین مردی (۴۳) وغیرہ ہمایوں کو فارسی زبان و ادب سے خاص لگاؤ تھا، اسکی سرپرستی میں اسکے دربار سے ہند اور بیرون ہند کے کئی شعرا وابستہ تھے وہ خود صاحب دیوان تھا اور بقول غنی اسکی غزلیں اسکی شاعری کا بہترین نمونہ ہیں (۴۴) اس عہد میں شعرا نے کبھی اصناف سخن کو اپنایا جیسے قصیدہ، غزل، رباعی، مثنوی، قطعہ وغیرہ، اس عہد کی ایک ممتاز خصوصیت اشعار تاریخی (Chronograms) کی مقبولیت ہے اور اس میدان میں قاسم کاہی کو لاثانی مانا جاتا ہے اس عہد میں کئی ایسے شاعر ہوئے جو ہندی اور فارسی دونوں زبانوں کے شاعر تھے اس سے فارسی پر ہندی کے اثرات کا اندازہ لگایا جاسکتا ہے۔ دونوں زبانوں میں رشتہ عہد بابر کی یہ نسبت عہد ہمایوں میں زیادہ گہرا تھا۔ ہندی کے مسلمان شعرا اور فارسی کے ہندو شاعر و ادیب پیدا ہوئے ایک اور اہم خصوصیت جو شعرا میں عموماً پائی جاتی ہے وہ Figures of speech کا زیادہ استعمال ہے Subtleties کا زیادہ استعمال بھی کچھ شعرا نے کیا ہے مزاحیہ و طنزیہ شاعری کے نمونے بھی ملتے ہیں۔ فارغی شیرازی، امان اللہ، قاسم کاہی وغیرہ کے کلام سادہ، شیریں اور دلگداز ہیں قاسم کاہی اس عہد میں زبان کی سادگی، سلاست اور روانی کے لحاظ سے سب سے منفرد اور ممتاز ہیں۔

حواشی و ماخذ

- ۱۔ شعرا العجم ص ۱۶۶
- ۲۔ سالک و منازل ص ۱۱ ضیا احمد بدایونی
- ۳۔ شعرا العجم ص ۱۰
- ۴۔ مغلوں کے ملک الشعراء ص ۲۶۳
- ۵۔ ہادی حسن، مغل پوٹری ص ۴۱
- ۶۔ شبلی ص ۱۹، ۱۸، ۱۷
- ۷۔ ایضاً ص ۲۰
- ۸۔ مغلوں کے ملک الشعراء ص ۲۶۳
- ۹۔ شعرا العجم سوم ص ۲۱
- ۱۰۔ شعرا العجم سوم ص ۲۲
- ۱۱۔ ادبیات ص ۲۶
- ۱۲۔ ایضاً ص ۸۷، ۸۵، ۸۱، ۳۸

- ۱۳- شعرا العجم ص ۶۳
۱۴- ایضاً ص ۷۱، ۷۰
۱۵- مغلوں کے ملک الشعراء، ۱۳۸
۱۶- ایضاً ص ۱۳۳
۱۷- مغل پوتری ص ۵۲
۱۸- عربی شیرازی ص ۲۲۰
۱۹- سالک و منازل ص ۳۶
۲۰- شعرا العجم ص ۹۵
۲۱- غنی ص ۶۸
۲۲- مغلوں کے ملک الشعراء، ص ۱۹۸
۲۳- شبلی ص ۱۶۷
۲۴- مغلوں کے ملک الشعراء، ص ۲۱۱
۲۵- ہسٹری آف شاہجہاں ص ۲۵۰
۲۶- ایضاً ص ۲۵۱
۲۷- ایضاً ص ۲۵۱-۲۵۵
۲۸- مجمع البحرین ص ۱۸
۲۹- ادبیات ص ۳۸
۳۰- ابوطالب کلیم ص ۱۵۸
۳۱- مغلوں کے ملک الشعراء، ص ۲۶۰
۳۲- ابوطالب کلیم ص ۱۵۰
۳۳- مغلوں کے ملک الشعراء، ص ۲۶۴
۳۴- کلمات الشعراء (سرخوش) ص ۶۳
۳۵- طوطیان ہند ص ۲۲
۳۶- ایضاً ص ۲۵
۳۷- فارسی ادب بعہد اورنگ زیب ص ۱۹۳
۳۸- ایضاً ص ۱۹۸
۳۹- مغلوں کے ملک الشعراء، ص ۲۸۵
۴۰- ایضاً ص ۲۹۹
۴۱- ایضاً ص ۳۳۲
۴۲- بزم بیوریہ ص ۲۷، ۲۶
۴۳- عہد الغنی ص ۳۶-۱۰۹
۴۴- عہد الغنی ص ۱۰

فارسی ادب کے حوالے سے اختر شیرانی کی علمی و ادبی

خدمات

(ڈاکٹر آصفہ زمانی - ریڈر شعبہ فارسی، دانشگاہ لکھنؤ - ہند)

مغربی ہند کے صوبہ راجستھان میں جیسور اور اجمیر کے درمیان "ٹونکرہ" نام کی ایک چھوٹی سی بستی واقع تھی جو بعد کو ریاست ٹونک کہلائی، اور دیکھتے ہی دیکھتے نواب امیر خاں (۱۸۱۷/۱۸۳۳) نواب وزیر الدولہ (۱۸۳۳-۱۸۶۳ م)، نواب محمد علی خاں

(۱۸۶۵-۱۸۶۷ م)، نواب ابراہیم علی خاں (۱۸۶۸-۱۹۳۰ م)، نواب سعادت علی خاں (۱۹۳۰-

۱۹۳۶ م) اور نواب فاروق علی خاں (۱۹۳۶-۱۹۴۷ م) جیسی علم دوست و علم نواز ہستیوں کے

زیر سایہ علم و ادب کا مرکز قرار پائی۔ اس سرزمین سے ایسے ایسے ارباب کمال و ابستہ رہے

جنہوں نے اپنی تمام زندگی علم و ادب کی خدمت میں وقف کر دی، نواب فقیر محمد خاں گویا

(۱)، منشی نقین لال بھت (۲)، وسی پرشاد لبشاش، چھٹی نرائن آذر (۳)، احمد علی خاں رونق،

نواب ابراہیم خاں خلیل (۴) اسد لکھنوی، ظہیر دہلوی (۵)، مسطر خیر آبادی، کیف ٹونکی،

عاشق ٹونکی، مولوی سید عبد السلام خیال، سید احمد مرتضیٰ نظر جیسے قادر الکلام شعرا کی

بدولت ریاست ٹونک ایک ادبی و شعری مرکز کی حیثیت سے ہندوستان کے نقشے پر نمایاں

نظر آنے لگی۔

اسی بستی کے ایک معزز گھرانے میں اردو فارسی کے عظیم محقق پروفیسر حافظ محمود خاں شیرانی

کے گھر ۳ مئی ۱۹۰۵ء کو ایک بچے محمد داؤد خاں نے جنم لیا، جو آگے چل کر اختر شیرانی کے نام

سے اردو کی رومانی شاعری کا سرتاج کہلایا، اور خیام الہند کا لقب پایا۔

جس طرح بہت کم لوگوں کو اس بات کا علم ہے کہ اختر، شاعر کے علاوہ نثر (۶) نگار بھی تھے

اور خصوصاً ایک صحافی (۷) کی حیثیت سے انہوں نے اردو کی عظیم خدمات انجام دیں، اسی

طرح اس بات کا علم بھی بہت کم لوگوں کو ہے کہ اختر نے فارسی کے سلسلہ میں بھی تخلیقی، تحقیقی اور علمی کام انجام دیئے ہمارا آج کا موضوع یہی ہے، اب ہم اس پر تفصیلی گفتگو کریں گے۔

اختر شیرانی نے ایسے باپ کے گھر آنکھ کھولی جو اردو و فارسی تحقیق کے ماہر تھے خود اختر کی عربی و فارسی کی بنیاد انتہائی مضبوط تھی۔ ٹونک ہو یا لاہور، اردو فارسی کا ادبی ماحول بھی سازگار تھا۔ چنانچہ فارسی کی طرف ان کا متوجہ ہونا کوئی تعجب خیر امر نہ تھا۔ اس سلسلہ میں وہ دو حیثیتوں سے ہمارے سامنے آتے ہیں، اول ان کی نثری کاوشیں، دوم ان کی شعری تخلیقات۔

۱۔ اختر شیرانی کی نثری کاوشیں:

فارسی نثر کے حوالے سے ان کا انتہائی سنجیدہ، مفید اور علمی کارنامہ ان کے تراجم ہیں جن میں عوفی کی جوامع الحکایات کا ترجمہ و تخلص اور اس پر ان کا تحقیقی مقدمہ نیز اردو ترجمے کے لئے ڈرامہ ضحاک کا انتخاب کیا جانا شامل ہے۔ (۸)

وارث علم و دانش، محمد عوفی کی تالیف جوامع الحکایات و لوامع الروایات فارسی زبان و ادب کی ان نادر کتابوں میں سے ہے جس کی تاریخی و ادبی اہمیت سے انکار ممکن نہیں اگرچہ سیاسی و سماجی و ادبی و تہذیبی ماخذ کے اعتبار سے فارسی کے ہر دور کی جدا جدا سینکڑوں کتابیں موجود ہیں لیکن جوامع کی خصوصیت یہ ہے کہ اس میں ہر دور کے تہذیب و تمدن کا پتلا موجود ہے۔ ضرورت اس بات کی تھی کہ اس عطر کی خوشبو اردو دان طبقہ تک بھی پہنچ سکے چنانچہ ڈاکٹر عبدالحق کی ایما سے اختر شیرانی نے اس کے ترجمہ و تخلص کا بیڑا اٹھایا۔ یہ کتاب ترقی اردو (ہند) دہلی سے پہلی بار ۱۹۴۳ء میں شائع ہوئی اس ترجمہ کی مدت کو ڈاکٹر یونس حسنی نے ۱۹۴۰ء اور ۱۹۴۳ء کا درمیانی وقفہ قرار دیا (۹)

عوفی کی جوامع الحکایات کافی ضخیم ہے، جو چار حصوں میں منقسم ہے اور جس میں سو باب اور تقریباً ۲۱۱۳ حکایات شامل ہیں۔ اختر شیرانی نے اس کتاب کی چھ چھ حکایات کا ہی ترجمہ کیا ہے۔ یہ ترجمہ دو جلدوں پر مشتمل ہے پہلی جلد میں اصل کتاب کے پہلے حصے کی حکایات ہیں

دوسری جلد میں باقی تین حصوں کی مختلف حکایات شامل ہیں۔ دونوں جلدیں ۱۶۲ ابواب اور ۳۷۲ حکایات پر مشتمل ہیں۔ تھیں کی توجیہ کرتے ہوئے کتاب کے تعارف میں لکھتے ہیں:

”پوری کتاب کا ترجمہ نہ کرنے کا ایک سبب تو اصل کتاب کی غلط نگاری ہے۔ دوسرے یہ کہ جو حکایتیں اس زمانے کے مذاق سے مطابقت نہ رکھتی تھیں ان کو قلم انداز کرنا پڑا تیسرے یہ کہ وہ حصہ جو شاہانِ عجم، انبیاء اور خلفاء کے حالات پر مشتمل تھا اس کی چنداں ضرورت نہ سمجھی گئی (۱۰) کیوں کہ یہ حالات اس قسم کی مخصوص کتابوں میں بھی پڑھے جا سکتے ہیں۔“

اس عبارت سے اختر شہرانی کی نظر انتخاب کا بخوبی اندازہ لگایا جاسکتا ہے ترجمہ ایک مشکل فن ہے۔ مترجم کو اس کے لئے دونوں ہی زبانوں پر کماحقہ مہارت حاصل ہونی ضروری ہے۔ مترجم کو اس بات کا لحاظ رکھنا بھی ضروری ہے کہ ترجمہ کرتے وقت اس کی اصل روح مجروح نہ ہونے پائے نیز ترجمہ میں غزابت بھی پیدا نہ ہو۔ اختر شہرانی نے جو امح الحکایات کے ترجمے میں جن باتوں کو ملحوظ رکھا ہے، اس کی طرف اشارہ کرتے ہوئے لکھتے ہیں:

”نفس ترجمہ کے بارے میں اتنا لکھنا کافی ہے کہ جہاں لفظی ترجمے سے بیزاری ضروری خیال کی ہے، وہاں بے ضرورت آزادی بھی روا نہیں رکھی گئی ہے، کہیں کہیں کوئی فقرہ چھوٹ گیا ہے تو اس کا سبب اصل کتاب کی غلط نویسی ہے، لیکن یہ فقرہ اتنا ضروری بھی نہ ہو گا کہ پڑھنے والوں کے لئے کسی خاص نقصان یا محرومی کا باعث بن سکے (۱۱)“

اختر کے اس بیان سے یہ بات واضح ہے کہ انہوں نے نہ تو اس کا آزاد ترجمہ کیا ہے نہ لفظی بلکہ انہوں نے اس میدان میں بہت سنبھل کر قدم رکھا ہے چند مثالوں سے اس کا اندازہ لگایا جاسکتا ہے، پہلے اصل عبارت دیکھیے:

حکایت: ”جعفر بن محمد صادق و زندیق“

”زنا و قہ از جعفر بن محمد صادق پرسیدند کہ ”دلیل چیست بر آنک این عالم را صانع است؟“ جعفر گفت: ہرگز در کشتی نشسته ام؟“ گفت: ”علی“ گفت: ”ہول دریا دیدہ ای یا نہ؟“ زندیق گفت: ”یکبار در کشتی نشسته بودم، ناگاہ کشتی بپشکست و من بر تختہ ای بماندم، ناگاہ

موجی برآمد من از تختہ پارہ بیفتادم و در دریای بیکران بماندم۔
 ناگاہ موجی در آمد تخت، و مرا بر ساحل انداخت۔
 جعفر گفت: آن ساعت کہ در کشتی بودی اعتماد تو بر کشتی بود، و آن ساعت کہ بر تختہ بماندی
 اعتماد تو بر تختہ بود، و آن ساعت کہ از تختہ بیفتادی اعتماد تو بر کہ بود؟
 زندیق خاموش شد، جعفر صادق گفت:

”آفریدگار تو آن موجودست کہ تو کل تو در آن ساعت بروی بودہ است۔ تو در آن لفظ بفصل و
 رحمت او اعتماد کردی۔“ زندیق در حال مسلمان شد و بعز اسلام مشرف گشت (۱۱)
 اب ترجمہ ملاحظہ کیجئے:

”کسی زندیق نے جعفر بن محمد صادق رضی اللہ عنہ سے دریافت کیا کہ ”دنیا کے بنانے
 والے کی ہستی پر کون سی دلیل ہے؟“

جعفر نے پوچھا: ”کبھی کشتی پر بیٹھنے کا اتفاق ہوا؟“ زندیق بولا ”ہاں“ جعفر نے سوال کیا ”دریا
 کے طوفان سے پالا پڑا ہے؟“

زندیق نے جواب دیا۔ ہاں، ایک مرتبہ میں کشتی پر سوار تھا کہ طوفان آیا اور اس زور سے آیا
 کہ کشتی پارہ پارہ ہو گئی اور میں ایک تختے پر بیٹھا رہ گیا، لیکن تھوڑی دیر بعد طوفان کا ایک
 جھونکا ایسا آیا کہ میں تختے سے جدا ہو گیا اور غوطے کھاتا ہوا ساحل پر جا پڑا، جعفر نے کہا:
 ”جس وقت تو کشتی میں بیٹھا تھا اس وقت تجھے کشتی پر اعتماد تھا، پھر جس وقت کشتی ٹوٹ
 گئی اور تو ایک تختے پر بیٹھا رہ گیا، اس وقت تجھے تختے پر اعتماد تھا، اب یہ بتا کہ جب تختہ بھی
 تجھ سے چھوٹ گیا تب تجھے کس پر اعتماد تھا؟“ (۱۲)

زندیق خاموش رہا: جعفر نے کہا: ”اس وقت تیرا سہارا صرف خدا کی ذات تھی اور تجھے اسی کے
 فصل و رحمت پر اعتماد تھا۔“ یہ سن کر وہ زندیق مسلمان ہو گیا (۱۳)

اب اس حکایت میں چند جملوں پر غور فرمائیے جو نہ عبارت کا لفظ بہ لفظ ترجمہ ہیں اور نہ ہی
 آزاد ترجمہ بلکہ اردو کے محاورے اور بول چال کی آسان زبان کا استعمال کیا گیا ہے۔ مثال
 کے طور پر:

”ہول دریا دیدہ ای یا نہ؟“ = ”دریای طوفان سے پالا پڑا ہے؟“

ناگاہ موجی در آمد سخت و مرا بر ساحل انداخت = طوفان کا ایک جھوٹکا ایسا آیا کہ میں تختے سے جدا ہو گیا، اور غوطے کھاتا ہوا ساحل پر جا پڑا
و آن ساعت کہ بر تختہ ماندی = اور جس وقت کشتی ٹوٹ گئی (یہ جملہ اضافی ہے) اور تو ایک تختے پر بیٹھا رہ گیا

آفرید گار تو آن موجودست کہ توکل تو در آن ساعت بروی بودہ است = اس وقت تیرا سہارا صرف خدا کی ذات تھی

زندیق در حال مسلمان شد و بجز اسلام مشرف گشت = یہ سن کر وہ زندیق مسلمان ہو گیا (و بجز اسلام مشرف گشت "مخذوف کر دیا گیا کیونکہ جملے کے پہلے حصہ ہی میں بات مکمل ہو چکی ہے)

مثال دیگر: - حکایت (۸) "ابو حنیفہؒ و زندیقان"

"روزی امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ در مسجد بود،

جماعتی از زنادقہ درآمدند و قصد ہلاک او کردند

امام اعظم گفت: "یک مسالہ از من بشنوید، آنگاہ ہر چہ خواہید بکنید" گفتند: "آن مسالہ چیست" امام اعظم گفت: "من سفینہ ای دیدم پر بار گران، و آن سفینہ پر بار در میان دریا می گذشت دراست می رفت، بی آنک سفینہ را بیچ ملاجی محافظت کردی

گفتند: "این سخن محالست، زیرا کہ اگر ملاح نباشد حرکت کشتی بر یک نبق محال باشد" گفت "ای سبحان اللہ" پس سیر جملہ افلاک و کواکب و نظام عالم علوی و سفلی از سیر یک سفینہ عجب تراست، چون در عقل روانیست کہ سفینہ پر بار، بی تدبیر و محافظت حرکت کند، سیر جملہ افلاک بی مدبر و حافظ و مقدر چگونہ در عقل گنجد؟ ہمہ مبہوت و ساکت گشتند و بیشتر مسلمان شدند (۱۳)

ترجمہ اختر شہرانی:

"ایک دن امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ مسجد میں بیٹھے تھے کہ چند زندیق آگھے اور ان کو قتل کر دینا چاہا یہ رنگ دیکھ کر امام نے فرمایا: پہلے میری ایک بات سن لو، اس کے بعد جو چاہے کرنا۔" زندیقوں نے کہا: "کیا کہنا چاہتے ہو کہو" امام نے فرمایا: میں نے ایک کشتی

دیکھی ہے کہ اس میں بے حساب مال لدا ہوا تھا، مگر وہ بغیر کسی ملاح کے دریا میں سیدھی چل رہی تھی "زندقیوں نے کہا: "یہ قطعی ناممکن ہے کیوں کہ ملاح کے بغیر کشتی کی حرکت کا صحیح ہونا مشکل ہے۔" امام نے فرمایا "خوب تو کیا اس سفلی و علوی دنیا میں زمین آسمان اور ستاروں کے مقابلے میں ایک کشتی کا انتظام ملاح کے بغیر بہت دشوار ہے؟ اگر تم لوگوں کی عقل نہیں مانتی کہ کسی نگہبان اور مددگار کے بغیر ایک کشتی سیدھا راستہ طے کر سکتی ہے تو اتنی بڑی دنیا کا کاروبار کسی نگہبان اور مددگار کے بغیر کیوں کر انجام پاسکتا ہے۔ یہ سن کر زندیق لاجواب ہو گئے۔ اور ان میں سے اکثر نے خدا کی ہستی اور وحدانیت کا اقرار کر لیا (۱۵)

یہاں بھی چند جملوں پر غور فرمائے:

جماعتی از زنادقہ در آمدند = کہ چند زندیق گھس آئے

امام اعظم گفت = (یہ رنگ دیکھ کر) "یہ جملہ اضافی ہے) امام نے فرمایا

گفتند: آن مسالہ چیست؟ زندیق نے کہا کیا کہنا چاہتے ہو۔ کہو

من سفینہ ای دیدم پر بارگراں = میں نے ایک کشتی دیکھی ہے کہ اس میں بے حساب مال لدا ہوا تھا

گفت: ای سبحان اللہ = امام نے کہا، خوب!

چوں در عقل روانیست = اگر تم لوگوں کی عقل نہیں مانتی

ہمہ مبہوت و ساکت گشتند = یہ سن کر زندیق لاجواب ہو گئے

و بیشتر مسلمان شدند = اور ان میں سے اکثر نے خدا کی ہستی اور وحدانیت کا اقرار کر لیا

آپ نے غور فرمایا! یہ ہے اختر کے ترجمے کا اندازہ جہاں چاہتے ہیں بلا تکلف حذف و تحریف سے کام لیتے ہیں لیکن اس طرح کہ اصل مطلب کہیں فوت نہیں ہوتا۔

اختر نے حکایات کے عنوانات میں بھی تبدیلی کی ہے مثال کے طور پر عرفی نے پہلی حکایت کا

عنوان قائم کیا تھا "جعفر بن محمد صادق و زندیق" اختر نے اس حکایت کا عنوان دیا ہے "خدا

کی ہستی پر دلیل" دوسری حکایت کا عنوان ہے "ابو حنیفہ و زندیقان" اختر نے عبارت کی

مناسبت سے اس کا عنوان قرار دیا ہے "وحدانیت کا اقرار" اختر کے قائم کردہ عنوانات میں

جدت یہ ہے کہ وہ حکایت کی روح کو پکڑتے ہیں اس لئے زیادہ جاذب ہیں۔
 عوفی کی حکایات میں اکثر و بیشتر حکایت کی مناسبت سے فارسی اشعار کا بھی استعمال ہوا ہے
 اختر نے ان کا منظوم ترجمہ کیا ہے مثلاً
 در زین سخانشست دانم کردن + گر کوہ ز راست پست دانم کردن
 لیکن چو خزانہ کہ بود اکتوں نیست + ار نیست چگونہ هست دانم کردن
 اختر کا منظوم ترجمہ یہ یوں ہے۔

سختاوت کی بلندی سے گزرنا مجھ کو آتا ہے + لٹا کر گنجل لعل و زر سنور نا مجھ کو آتا ہے
 مگر کیا کیجئے جب ہو خزانہ ہی نہ قبضے میں + اگر ہو تو اسے برباد کرنا مجھ کو آتا ہے (۱۶)
 اختر شیرانی نے ترجمہ جو امع الحکایات کی ابتدا میں عوفی کے حالات زندگی سے متعلق مفید و
 معلوماتی مقدمہ بھی لکھا ہے یہ حصہ ان کی تنقیدی و تحقیقی بصیرت کا آئینہ دار ہے۔ وہ اپنے
 والد حافظ محمود شیرانی کی طرح داخلی و خارجی شہادتوں کی روشنی میں اپنی بات کا استنباط
 کرتے ہیں۔ مثلاً انہوں نے عوفی کے نام، لقب، ولادت و ولایت کی صحت کے لئے قدیم
 تذکروں ہم عصر بیانات، ڈاکٹر نظام الدین (جنہوں نے جو امع الحکایات پر ایک طویل
 تعارف لکھا ہے) نیز خود عوفی کے بیانات کا سہارا لیا ہے۔ مثال کے طور پر عوفی کے لقب
 "نور الدین" اور سدید الدین کے اختلافی موضوع پر بحث کرتے ہوئے انہوں نے مختلف
 کتابوں کا حوالہ دینے کے بعد ڈاکٹر نظام الدین کے دلائل سے اتفاق کرتے ہوئے "سدید
 الدین" لقب کی موافقت میں خود اپنی دلیل پیش کی ہے، لکھتے ہیں۔

"ڈاکٹر نظام الدین کی ان شہادتوں پر ایک شہادت کا ہم اضافہ کر رہے ہیں۔ مولانا فخر الدین
 مبارک شاہ غزنوی، عرف کمان گیر جو عہد علاء الدین محمد شاہ خلجی (۶۹۵-۷۱۵) کے مشہور
 شاعر ہیں، اپنے فرہنگ نامہ میں عوفی کا شعر نقل کرتے ہوئے لکھتے ہیں "مولانا سدید عوفی
 می گوید۔

شگفتی نیست این معنی و گر برہان می باید (۱۷)

عزیز مصر شدیوسف اگرچہ بود کنعانی

اگرچہ اختر شیرانی نے اس سلسلہ میں وقت نظری کا ثبوت دیا ہے۔

لیکن کہیں کہیں ان سے لغزش بھی ہوئی ہے۔ مثلاً جوامع الحکایات کے متعلق لکھتے ہیں: "اصل کتاب آج تک طبع و اشاعت سے محروم رہی (۱۸)۔" جب کہ ڈاکٹر نظام الدین ۱۳۲۹ھ میں اسے لندن سے ملک الشعراء بہار، انتخاب جوامع الحکایات ۱۳۲۳ھ میں وزارت فرہنگ تہران سے اور ڈاکٹر محمد معین (جلد اول مع حواشی) ۱۳۳۰ھ میں تہران سے شائع کرا چکے تھے

اسی طرح انہوں نے ۶۲۵ھ تک عوفی کے حالات قلم بند کئے ہیں اور اس کے بعد ان کی تحقیق خاموش ہے۔ چنانچہ عوفی کی وفات کے متعلق لکھتے ہیں کہ:

"نئے آقا (التمش کے وزیر نظام الملک محمد بن ابی سعد الجنبیدی) کی خدمت میں اس نے (عوفی نے) کتنا زمانہ گزارا اور کب انتقال کیا یہ ایسے سوالات ہیں جن کا جواب موجودہ معلومات نہیں دیتیں کوئی امر غیبی ہی دے سکتا ہے۔" (۱۹) جبکہ ڈاکٹر محمد معین نے جوامع الحکایات جلد اول کے مقدمہ میں عوفی کی وفات کے متعلق بڑی صراحت سے بحث کی ہے اور جوامع الحکایات میں موجود اس شعر

مستصر ہم جو گذشت مستعصم آمد بجای
عمر درازش دہاد خالق عرش مکیں (۲۰)

سے عوفی کا آخری خلیفہ عباسی کے جلوس یعنی ۶۳۰ھ مطابق ۱۲۳۲ء تک زندہ رہنا ثابت کیا ہے۔ (یاد رہے کہ مستعصم باللہ، مستصر باللہ کی وفات ۶۳۰ھ کے بعد تخت نشین ہوا۔)

فارسی کے حوالے سے اختر کا دوسرا قابل ذکر کام ضحاک کا ڈرامہ ہے جسے انہوں نے اردو پیکر عطا کیا ہے۔ ضحاک کی کہانی فردوسی کے "شاہنامہ" سے ماخوذ ہے۔ شاہنامہ میں تقریباً پچاس بادشاہوں کے نام لئے گئے اسی سلسلہ میں ضحاک، کاہہ اور فریدوں کی داستان بھی ہے داستان کا خلاصہ یہ ہے کہ ضحاک جس کے دونوں شانوں پر ابلیس کے بوسہ دینے کی وجہ سے دو سانپ پیدا ہو گئے ہیں اور جو بھوکا ہونے پر اس کے مغز پر پھنکاریں مارتے ہیں جس سے وہ سخت تکلیف محسوس کرتا ہے وہ اسے جتنا کاٹتا ہے وہ دوبارہ پیدا ہو جاتے ہیں۔ ابلیس طبیب کی صورت میں ظاہر ہو کر انسان کے مغز کو ان کی غذا تجویز دیتا ہے چنانچہ ہر روز دو انسان قتل کئے جاتے ہیں اور ان کا مغز ان سانپوں کو کھلایا جاتا ہے ضحاک ایران پر حملہ آور ہو چکا ہے اور جمشید کو ہلاک کر کے تخت نشین ہو چکا ہے اس کے

اس ستم سے رعایا پریشان ہے، کا وہ آہنگر، جس کے بیٹوں کو قتل کرا کے ان کا مغز ساپوں کو کھلایا جا چکا ہے لوگوں کو ضحاک کے ظلم و بربریت کے خلاف اکساتا ہے ضحاک، فریدون کے باپ آبتین کو بھی جو تہمورث کے خاندان سے تھا، قتل کر چکا ہے۔ فریدون کی ماں فرانک، شیرخوار بچے فریدون کو لے کر کسی مرغزار میں نکل جاتی ہے۔ وہاں کی آزاد فضا میں سانس لے کر اور شیر گاؤ پر پرورش پا کر فریدون جوان ہوتا ہے وہ اہتہائی بہادر اور جاں باز ہے۔ فریدون اپنے باپ کا بدلہ لینے کی خاطر کاوہ کی سرکردگی میں ضحاک پر حملہ کرتا ہے اور اس کو اسیر بنا کر کوہ دماوند کے قید خانے میں ڈال دیتا ہے اس طرح تخت سلطنت اسکے ہاتھ آتا ہے۔

شاہنامہ کے کالملاً یا جزواً، عربی (۲۱) و فرانسسیسی (۲۲) و انگریزی و اطالوی تراجم ہو جانے کی وجہ سے یہ کہانی ان زبانوں میں بھی مستقل ہو چکی تھی۔ چنانچہ شاہنامہ کی داستا نوں پر مبنی ڈرامے بھی لکھے گئے جس میں ترکی ادیب بنام شمس الدین (۲۳) سامی بیک (پیدائش ۱۸۵۰ء - وفات ۱۹۰۳ء استنبول) نے گاؤے کی نام سے ۱۸۷۷ء میں ضحاک و فریدون کی داستان کو ترکی زبان میں ڈرامے کی صورت میں پیش کیا۔ اختر شیرانی نے ضحاک ڈرامہ کو اردو میں مستقل کیا جو رفیق عام پریس لاہور سے شائع ہوا۔ کتاب پر سال اشاعت درج نہیں ہے اس لئے اس کی اشاعت کے بارے میں کچھ کہنا دشوار ہے۔ البتہ یہ ڈرامہ ۱۹۲۷ء میں "بہارستان" میں قسط وار شائع ہوتا رہا۔ اختر اس زمانے میں اس پرچے کے ایڈیٹر بھی تھے گمان غالب یہ ہے کہ کتابی صورت میں یہ ڈرامہ ۳۰-۱۹۲۹ء کے لگ بھگ شائع ہوا ہوگا (۲۴) اختر نے اس ڈرامہ کا ترجمہ انگریزی سے کیا یا فارسی سے اس کے متعلق حتمی طور سے کچھ کہنا اس لئے درست نہیں کہ اختر نے اس سلسلہ میں کچھ نہیں لکھا ہے۔ ترکی زبان سے وہ ناواقف تھے اس لئے انہوں نے ترکی سے ترجمہ کیا ہو یہ بھی خلاف قیاس ہے۔ بہر حال انہوں نے جس زبان سے بھی اسے اردو میں مستقل کیا ہو، فارسی کے حوالے سے ان کی یہ کوشش بھی مستحسن ہے۔

ترجمہ کے اسلوب کے حسن و قبح سے قطع نظر، پہلا سوال یہ پیدا ہوتا ہے کہ آخر اختر نے ضحاک ہی کی داستان کو ترجمہ کے لئے کیوں منتخب کیا شاہنامہ میں اور بھی تو بہت سی

داستانیں موجود تھیں جو ان کی رومانی طبیعت سے موافقت بھی رکھتی تھیں۔ اس کے علاوہ قاجاری دور کے دوسرے ڈرامے بھی ان کے سامنے تھے پھر آخر کیا وجہ تھی کہ اختر نے اسی داستان کو ہاتھ لگایا؟

ہمیں یہ نہیں بھولنا چاہئے کہ ضحاک ظلم و سفاکی کا نشان ہے اور اس داستان کو انہیں ادوار میں تمثیل بنایا گیا جب وہ دور سیاسی خلفشار و بیجان کا شکار رہا اس لئے کہ اس کا موضوع جبر و استبداد کے خلاف شدید احتجاج ہے مثال کے طور پر شمس الدین سامی بک نے اسے ان حالات میں ترکی زبان میں منتقل کیا جب ترکی کی حالت دگرگوں تھی یہاں تک کہ خود سامی بک سلطان عبدالحمید دوم کے دور استبداد میں جلاوطن کر کے طرابلس بھیجے گئے اور معافی ملنے پر بھی تازندگی اپنے گھر میں نظر بند رہے ڈاکٹر محمد حسن نے ضحاک (۲۵) کے نام سے اس داستان کو سیاسی تمثیل کے طور پر ہندوستانی امیر جنسی حکومت پر چسپاں کیا۔

اختر شیرانی نے جس زمانے میں اس ڈرامے کا انتخاب کیا اس وقت ہندوستان بری طرح مجرمانہ سیاسی سازشوں کا شکار تھا جس کا خلاصہ کچھ لینا ضروری ہے ۱۹۱۴ء میں پہلی جنگ عظیم بپا ہوئی لاکھوں ہندوستانی جبری بھرتی کئے گئے۔ ۱۹۱۸ء میں جنگ عظیم کا خاتمہ ہوا تو رولٹ ایکٹ مسلط کر دیا گیا۔ اس پر سارے ملک میں غم و غصہ کی لہر دوڑ گئی ۱۲ اپریل ۱۹۱۹ء کو جلیان والا باغ کا حادثہ پیش آیا۔ مولانا محمد علی شوکت علی کی سرکردگی میں تحریک خلافت شروع ہوئی ۳۱ اگست ۱۹۲۰ء کو ترک موالات شروع ہو اسرکاری خطابات کا بانی کاٹ کیا گیا ترکی میں مصطفیٰ کمال کو اقتدار حاصل ہوا تو انہوں نے خلافت کے خاتمے کا اعلان کر دیا مسلمانوں میں اس سے بے حد پست ہمتی پیدا ہوئی ۱۹۱۷ء میں کمیونسٹ انقلاب رونما ہوا

۱۹۲۷ء میں سائمن کمیشن کی رپورٹ مسلمانوں کے مفادات کے تحفظ کے لئے ناکافی سمجھی گئی۔ قائد اعظم جناح نے چودہ نکات پیش کئے، کانگریس جناح کے مطالبات ماننے کو تیار نہ تھی، نتیجتاً پھر ہندو مسلم خلفشار پیدا ہوا۔ ۱۹۳۰ء میں پہلی گول میز کانفرنس لندن میں ہوئی، مسلمانوں اور ہر بیجنوں کے لئے جداگانہ انتخابات کی بات رکھی گئی، تنگ سازی کے قانون کو توڑ کر گاندھی جی نے سول نافرمانی کا آغاز کیا۔ پھر ہنگامہ، بیجان، لائٹھی چارج ۱۹۳۹ء میں ہٹلر نے پولینڈ پر حملہ کیا۔ ۱۹۳۰ء سے ۱۹۳۷ء تک کا دور مسلم لیگ کی قیادت میں پاکستان

کے حصول کے لئے ملک کا بٹوارہ، پھر آگ اور خون کی ہولی اندرون ملک اور بیرون ملک
شکست و ریخت کا یہ وہ ماحول تھا جس میں ہمارا احساس شاعر کبھی انقلاب کے نعرے لگاتا اور
یوں کہتا۔

آگیا وقت کہ دنیا کی حقیقت بدلے آسماں بدلے زمیں بدلے یہ فطرت بدلے
مغربی قوموں کی بڑھتی ہوئی تہذیب رکے + مشرقی قوموں کی بگڑی ہوئی قسمت بدلے (۲۶)
اور کبھی یہ نعرہ دیتا

سرکنا کر سر و سامان وطن ہونا ہے + نوجوانو! ہمیں قربان وطن ہونا ہے (۲۷)
کبھی ملک کی ناگفتہ بہ حالت پر یوں خوں کے آنسو روتا ہے۔

فساد کاری ہندوستان کو کیا کہئے + سقر نہ کہئے تو جنت نشاں کو کیا کہئے

بپا ہے جنگ کا قنہ تمام دنیا میں + الہی اب ترے امن و اماں کو کیا کہئے (۲۸)

اور کبھی شہیدان وطن کی قبر پر عقیدت کے آنسوؤں کا ہار گوندھ کر چرمھاتا ہے۔

پیارے وطن کی آنکھ کے تارے کدھر گئے + بادخراں! وہ پھول ہمارے کدھر گئے

کہدو کہ بہر فاتحہ آئی ہے نو بہار + اور تازہ پھول قبر پہ لائی ہے نو بہار (۲۹)

"بہارستان" کے پہلے شمارے میں انہوں نے ان جاں گسل

حالات کا برملا اظہار کرتے ہوئے لکھا تھا:

اس وقت دنیا کے چاروں اطراف میں ایک کشمکش عظیم بپا ہے۔ اقوام کے

مختلف تمدن ایک دوسرے سے متصادم ہو رہے ہیں، مذاہب و عقائد کی پر امن فضا پر

جنگ ہفتادو دولت کا ساعلم محیط نظر آتا ہے، سائنس کی محیر العقول دماغی قوتیں باہم دست

و گریہ بان ہیں۔ شاہوں اور شہنشاہوں کی ہوس ملک گیری، پوری طاقت سے جوش زن

ہے۔ بنی آدم کے کل شیطانی قوی اپنی تمام ملعونیت کے ساتھ بیدار ہو گئے ہیں۔

خدا کی زمین برباد ہو رہی ہے ملک ویران ہوتے جاتے ہیں آبادیوں کی خستہ حالی بڑھ رہی

ہے اور دنیا کے قدیم ترین وحشیانہ ایام کی طرح پھر ایک بار زبان کی جگہ ہاتھ اور قلم کی جگہ

تلوار نے لے لی ہے (۳۰)

یہ تھے وہ حالات جن میں اختر کے غیرت مند دل نے فصحا کا انتخاب کیا۔

پروفیسر گیان چند نے ڈاکٹر محمد حسن کے اردو ڈرامہ "ضحاک" پر لکھے گئے اپنے پیش لفظ میں لکھا ہے کہ "اختر شیرانی رومان پرست تھے ان کے ڈرامے ضحاک کی روح رومانی ہے" (۳۱)

ایک رومان پرست شاعر سے حسن و عشق کی داستان سرائی غیر متوقع نہیں، ایسا ہونا عین نفسیاتی ہے چنانچہ انہوں نے بھی خوب چہر اور پرویز کی عشقیہ داستان میں دلچسپی لی اور عشقیہ اشعار و غزل سے رومانی فضا کی تیاری میں مدد لی لیکن اس ڈرامہ کی روح کو صرف رومانی کہنے میں کجے تکلف ہے۔

اس لئے کہ جس ماحول میں اس کا انتخاب کیا گیا، یہ ڈرامہ ان حالات کے مد نظر ہمیں اس کے علاوہ بھی بہت کچھ سوچنے کی دعوت دیتا ہے۔

اب تک کی فنی خوبیوں کی طرف ایک نظر:

جہاں تک کہانی کے ماحول کا سوال ہے کہانی میں اگر ہمارے گرد و پیش کا ماحول نظر آئے تو اجمیت کا احساس باقی نہیں رہتا اور اس وقت قاری ذہنی طور پر اپنے کو اس کہانی سے زیادہ قریب محسوس کرتا ہے۔

مثال کے طور پر میرا نہیں کے مرثی کو لیجیے ان میں پایا جانے والا ماحول اگرچہ معرکہ کر بلا سے متعلق ہے لیکن ان میں پائی جانے والی ہندوستانی تہذیب کی جھلک ہمارے دل کو چا چھوتی ہے۔ کامیاب فنکار اسے غرانے کی کنجی کے طور پر استعمال کرتا ہے۔ اختر نے بھی اس نکتہ کو ملحوظ رکھا ہے۔ انہوں نے جہاں وہی کردار پیش کیا ہے اسے نہ صرف یوپی کی وہی زبان عطا کی ہے بلکہ اس کے ماحول میں ہندوستان کے دیہات کے افلاس کی کہانی بھی پوشیدہ ہے، مثال کے طور پر کاوہ آہنگر کی بیوی ایک ان پڑھ دیہاتی عورت ہے، ملاحظہ ہو اس کی خود کلامی:

"اپنے آپ سے) کوٹے ختم ہو گئے، کام کہیں سے نہیں آیا (چھنیکی کی طرف دیکھ کر) رات کو کھانے کے لئے روٹی بھی نا ہے۔ کھائیں گے کیا؟..... ایک روٹی بھی آجاتی تو ایک ایک ٹکڑا بانٹ کر کھا لیتے۔ ہائے یو غریبی بھی کیا بری بلا ہے دن بھر کام کرو اور پھر رات کو پیٹ پر ہتھر باندھ کر سو جاؤ....."

اختر نے موقع محل کے اعتبار سے کرداروں کی زبانی اردو کے ضرب المثل اشعار بھی ادا کروائے ہیں: قبا، ضحاک برتبصرہ کرتے ہوئے کہتا ہے۔
 ظلم کی بہنی کبھی پھلتی نہیں ناؤ کاغذ کی سدا چلتی نہیں
 پرویز، خوب چہرے کے عشق میں مبتلا ہے، دل کی تسلی کے لئے گنگناتا ہے :
 دنیا میں تیرے عشق کا چہرچاہ نہ کریں گے مرعائیں گے لیکن تجھے رسوا نہ کریں گے
 انہوں نے جگہ جگہ خود اپنے اشعار کا بھی استعمال کیا، مثال کے طور پر کورس میں گائے
 جانے والے ان کے دونوں ترانے بہت خوب ہیں پہلا ترانہ نوروز پر کاشت کاروں کے ذریعے
 گایا گیا ایک بھجن ہے:

اے آفتاب:

اے طلوع آفتاب، آفتاب! اے آفتاب

آج پھر نوروز کا دن آگیا..... آگیا

آفتاب! اے آفتاب! اے خالق کل کائنات

تیرے نور پاک سے روشن ہے بزم شش جہات

زیست نوروز ہے تیری شعاعوں کی بہار

تیری خلاق کا مسکن ہے گلستان حیات

چار سو نور مسرت چھا گیا..... چھا گیا

آج پھر نوروز کا دن آگیا..... آگیا..... اے طلوع آفتاب، آفتاب اے آفتاب

دوسرا ترانہ پرویز کی تخت نشینی پیش کیا گیا ہے، چونکہ یہاں رقص کو بھی ملحوظ رکھا گیا ہے

لہذا الفاظ کے درو بست انتہائی مترنم ہیں:

ساقیا..... ساقیا..... بادہ گلگوں بیار..... ساقیا

ظلم کی تاریکیاں مر جھا گئیں

عدل کی رنگینیاں پھر چھا گئیں

عیش و راحت کی ہوائیں آگئیں

چھا گیا ابر بہار، ساقیا!

بادہ گلوں بیارہ۔۔ ساقیا.... ساقیا

اس ترانے کے پس منظر میں آزادی کا جلوہ صاف سانسوں لے رہا ہے ان دو بڑے کاموں کے علاوہ نثر میں ان کے دیگر مفید کام اور بھی شامل ہیں جن میں ایک اہمائی مفید کام لغت کی ترتیب ہے۔ خواجہ عبدالمجید کی "جامع اللغات" کی تدوین میں ان کا برابر کا ہاتھ رہا ہے صحیح تلفظ اور اس کے محل استعمال پر ان کی گہری نظر تھی، مشہور ہے کہ محمود شیرانی بھی الفاظ کے متعلق خود اپنے بیٹے سے مشورہ کیا کرتے تھے چنانچہ اس سلسلہ میں ان کا دوسرا مفید کام الفاظ کے مادوں اور معنوی تبدیلیوں سے متعلق ہے ان کا یہ کام "انتخاب" لاہور میں شائع ہوتا رہا چند مثالوں سے اس کی اہمیت و افادیت کا اندازہ لگایا جاسکتا ہے مثال کے طور پر۔

"دبیر" یعنی لکھنے والا۔ اس کلمہ کا پہلے صرف اس شخص پر اطلاق ہوتا تھا جو لکھنا جانتا تھا، اور چونکہ تحریر ایک مخصوص اور سخت فن تھا ہر شخص اس کا ماہر نہیں سمجھا جاتا تھا اس لئے اس کے بعد جب اس صنعت کے بہت سے ماہر سمجھے جانے لگے تو دبیر کا لقب صرف ان لوگوں کے لئے مخصوص ہو گیا جو لکھنے کے علاوہ انشا پر داز بھی ہوں، دفتر کی طرح یہ لفظ بھی دبپ سے نکلا ہے جس کے معنی قدیم فارسی میں لکھنے اور لکیریں پھینچنے کے آئے ہیں۔ دبپ کے مقابلہ میں سنسکرت میں بھی لیپ اور لپی موجود ہے جس کے معنی وہی ہیں۔ جو دبپ کے ہیں

"دیوار اور دیباچ" مشہور جرمن مستشرق اسپرنگر کے خیال میں یہ دونوں کلمے بھی دبپ سے نکلے ہیں اگر مشرق میں دیوار اور دیباچ بننے کی ترتیب پر ایک گہری نظر ڈالی جائے۔ جو اینٹ مٹی کو ایک دوسرے پر چھننے اور لکیروں اور سطروں کے مانند تاگوں کو آپس میں چپکانے سے عبارت ہے تو اس عقیدے کی صداقت میں شک نہیں رہتا (۳۲)

متن کی تصحیح بھی نقد و بصارت کی طلبگار ہے اختر شیرانی نے مجموعہ لغز مرتبہ حافظ محمود شیرانی کی تیاری میں کافی اعانت کی پرو فیسر شیخ محمد اقبال کے ساتھ ابتدائی و ثانوی درجات کے لئے فارسی نصاب کی تیاری میں ان کی اعانت بھی ان کی فارسی دانی کے اعتراف میں قابل ذکر کارنامہ ہے۔

اختر نے افسانہ نگاری بھی کی ہے۔ لیکن ان کا دور افسانوں کے لحاظ سے ترجموں کا دور تھا۔ چنانچہ انہوں نے طبع زاد افسانوں کے علاوہ انگریزی، روسی، ہنگر، جرمن، فرانسیسی اور فارسی کے افسانوں کے ترجمے بھی کئے۔ فارسی کے حوالے سے ان کے افسانے "مولسری کے پھول" کا ذکر بھی ضروری ہے۔ یہ ان کے افسانوں کے مجموعے "دھڑکتے دل" میں شامل ہے چونکہ یہ افسانہ میرے پیش نظر نہیں اس لئے اس کی تفصیل سے صرف نظر کیا جاتا ہے۔
۲۔ شعری تخلیقات:

اس سے انکار نہیں کہ اختر شیرانی بنیادی طور پر اردو کے شاعر ہیں اور اس میں انہوں نے سات مجموعہ کلام یادگار چھوڑے لیکن انہوں نے گاہے بگاہے فارسی میں بھی اظہار خیال کیا ہے جو ان کے مختلف مجموعہ ہائے کلام میں جستہ جستہ نظر آتا ہے۔

اختر کی رومانی شاعری میں عورت اپنی تمام تر لطافتوں، نزاکتوں، جلوہ سامانیوں اور محشر خرامیوں کے ساتھ جلوہ گر ہے، اور سلمیٰ ان کی آئینہ ہے فارسی میں کہے گئے اشعار بھی عموماً اسی کا پر تو ہیں "صبح بہار" جو ان کی نظموں کا پہلا مجموعہ ہے، اس کی پہلی نظم "نغمہ اولین" بنام ایزد بخشایندہ دادگر کے عنوان سے شامل ہے یہ مولانا روم کی مشہور زمانہ شہنوی

بشنو ازنی چون حکایت میکند
در جدائیا شکایت میکند
کی بحر میں کہی گئی ان کی فارسی نظم ہے یہ بظاہر دعا ہے لیکن یہاں بھی ان کی جبین سخن گسترانہ طور پر سلمیٰ کے آستانے پر خم ہے

خامہ ام رکنین بیانی میکند	در جوانیحا جوانی میکند
باز سر، برپائے سلمائے سخن	جرات سجدہ چکانی میکند
باز وحشت سوی صحرا میبرد	باز عشقم سرگرانی میکند
صمچو کاکل حای سلمیٰ خامہ ام	از زبان عنبر فضائی میکند
عشق خود سامان طراز شوق حسرت	قطرہ ام دریا فضائی میکند

اختر نے اس آخری شعر میں صاف طور پر غالب سے خوشہ چینی کی ہے جنہوں نے کہا تھا۔
شوق بی سامان طراز نازش ارباب عجز ذرہ صحرا دستگاہ و قطرہ دریا آشنا
فردوسی کے ہزار سالہ جشن پر ایران و ہندوستان میں بڑے جوش و خروش کے ساتھ سیمینار و مذاکرات کا اہتمام کیا گیا۔ ۲۵ نومبر ۱۹۳۳ء کو کلکتہ میں ہوئے فردوسی کے ہزار سالہ جشن پر

اختر شیرانی نے بھی نزارانہ عقیدت پیش کیا۔

ایا شاعر پاک ایران زمین زما بر تو بادہ ہزار آفرین
 سخن آفرین تا سخن آفرید سخن گوی چون تو نیامد پدید
 سرود تو افسانہ باستان ز پاکان ایران و از راستان
 چہا نقش انگیزت خامہ ات کہ ارژنگ معنیست شہنامہ ات
 ز نطت باندیشہ صحت رسید ز فکر تو نیرو بہ فکر رسید
 ازاں تخم دانش کہ بر کاشتی سخن را علم بر تر افراشتی
 تو خود گفتہ ای من دریں سال سی بزم زندہ کردم بدین پارسی (۳۳)

اختر کے چوتھے مجموعہ کلام "طیور آوارہ" میں ایک فارسی غزل حافظ کی اس مشہور غزل کی بحرو ردیف و قافیہ میں کہی گئی ہے جس کا مطلع ہے:

اگرچہ عرض ہمز پیش یار بی ادبی ست زبان خموش و لیکن دہان پر از عربی ست
 (۳۳)

اس غزل میں اختر نے حافظ کے رنگ سخن کے تقلید کی بھرپور کوشش کی ہے۔
 بوہب کی تلمیح کے ساتھ حافظ نے گل بے خار کس نجیدین کی ترکیب کا بڑا بر محل استعمال کیا ہے کہتے ہیں۔

ازیں چمن گل بی خار کس نجید آری چرخ مصطفوی باشرار بوہبیت (۳۵)

اختر نے دوستان منافق کے لئے بوہب کی تلمیح سے فائدہ اٹھانے کی کوشش کی ہے۔

ز دوستان منافق مدار چشم وفا میان پیکر اسلام روح بوہبیت (۳۶)
 حافظ نے "دختر رز" کو "نور چشم" سے تعبیر کیا ہے۔

جمال دختر رز نور چشم ماست مگر کہ در نقاب زجاہی و پردہ غیبیت (۳۷)

اختر نے "بادہ غیبی" کو معجون مقوی کے طور پر استعمال کیا ہے

دو چیز آن کہ جوان است دم جوان سازد نگاہ شوخ و فسوس سازد بادہ غیبیت (۳۸)

اختر افغانی النسل تھے چنانچہ فطری طور پر وہ افغانستان کے سیاسی حالات سے بوجھ متاثر تھے۔

اس سلسلہ میں انہوں نے چند نظمیں لکھیں جو صبح بہار میں شامل ہیں۔ فتح کابل پر کہی گئی ان کی ایک خوبصورت نظم ملاحظہ ہو۔

از غیب آمد

یک مرد سنگی
افرشتہ پیکر
باروئے جنگی
از سطوت او
دل چاک زنگی
وز بہیت او
لرزاں فرہنگی
ضرغام پر دل
شیر دلاور
اندا کبر
اندا کبر
تخت امانی
آباد بادا
شمشیر نادر
آزاد بادا
شاہ ولی خان
دل شاد بار
اعدای محمود
برباد بادا
کز تیغ شان گشت
ملت مظفر
اندا کبر
اندا کبر

فارسی شعرا میں اختر حافظ و رومی اور فیضی سے زیادہ متاثر نظر آتے ہیں۔ انہوں نے اپنے کئی

مجموعہ ہائے کلام کی ابتدا نہ صرف ان شعرا کے اشعار سے کی ہے بلکہ کہیں کہیں تو خاص طور پر حافظ کی مکمل غزلوں کو ابتدائیہ بنایا ہے۔

فارسی کے کئی معروف مجموعہ ہائے کلام کی صحت و ترتیب میں بھی اختر کی ناقدانہ بصیرت کو کافی دخل رہا ہے۔ مثال کے طور پر مجمع البحرین اور مطلع السعدین کی ترتیب میں اختر کا تعاون شامل ہے۔

اگرچہ اختر کا فارسی کلام چند غزلوں و نظموں سے زیادہ تجاوز نہ کر سکا لیکن ہمیں یاد رکھنا چاہئے کہ چاول کا ایک ہی دانہ دیکھ کر پوری دیگ کا اندازہ لگایا جاتا ہے اختر کو بھی اپنے مرتبے کا احساس تھا تبھی تو وہ اپنی عذوبت بیانی پر نازاں ہیں۔

طوطی اشعار شیرین کار من باعنادل، مزبانی می کند

اختر کا یہ فرمانا کس قدر حقیقت ہے اس کا اندازہ تو کچھ سخن سنج ہی کر سکتے ہیں، ہم تو صرف اس قدر کہہ سکتے ہیں کہ فارسی ادب کے حوالے سے اختر شیرانی نے ایک خاموش قلم کار کی حیثیت سے جو سنجیدہ، علمی و ادب خدمات انجام دیں وہ ان کے جیسے غیر ذمہ دار شخص سے وقوع پذیر ہو جانا کسی معجزے سے کم نہ تھا۔ بلاشبہ وہ اپنی زندگی کی بے راہ روی کے باوجود علم و ادب کے مرکز، ٹونک کا حق پیدائش ادا کر گئے۔

(۱) گویا، جوش طبع آبادی کے جدا مجدد تھے انہوں نے انوار پہلی کا اردو ترجمہ بستان حکمت کے نام سے کیا۔

(۲) پیدائش ۱۸۲۰ء۔ دیوان اردو و فارسی یادگار چھوڑا

(۳) شنوی گلزار نصیحت، بھگوت گیتا، گلدستہ مجن اور ایک دیوان یادگار چھوڑا

(۴) خلیل کے تقریباً چار مجموعے ہیں "خیابان خلیل" روزمرہ پر مشتمل اشعار کا مجموعہ ہے جو شائع ہو چکا ہے۔

(۵) ذوق دہلوی کے شاگرد تھے۔ مجموعہ کلام "گلستان سخن" اگرہ سے شائع ہو چکا ہے۔

(۶) تثر میں اختر نے کئی تصانیف یادگار چھوڑی ہیں افسانوی ادب کے حوالے سے دھڑکتے دل، آئینہ خانے میں، وہ بھی دیکھا، یہ بھی دیکھا قابل ذکر ہیں۔

(۷) اختر "بہارستان"، "نو بہار"، "محزن" اور "شاہکار" جیسے پرچوں کے اداری عملے سے بھی وابستہ رہے اس کے علاوہ انہوں نے ذاتی طور پر خود بھی لاہور سے "خیابان" (۱۹۲۷ء سے ۱۹۳۰ء) اور

"رومان" (۱۹۳۵) شائع کئے۔ دیباچے، پیش لفظ، مکتوبات، کالم و شذرات نیز فکاہیات اسکے علاوہ ہیں (۸) جوامع الحکایات کے تقریباً ۳۳ نسخے یورپ کے مختلف کتابخانوں میں موجود ہیں۔
(۹) تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو "اختر شیرانی اور جدید اردو ادب" از ڈاکٹر یونس حسنی، انجمن ترقی اردو پاکستان۔ بابائے اردو روڈ کراچی۔ اشاعت اول ۱۹۷۶ء، صفحہ ۳۰۷۔

(۱۰) جوامع الحکایات و لوامع الروایات - حصہ اول مترجمہ اختر شیرانی شائع کردہ انجمن ترقی اردو (ہند) دہلی، پہلا ایڈیشن ۱۹۳۳ء، صفحہ ۲

(۱۱) جوامع الحکایات و لوامع الروایات - حصہ اول مترجمہ اختر شیرانی شائع کردہ انجمن ترقی اردو (ہند) دہلی، پہلا ایڈیشن ۱۹۳۳ء، صفحہ ۲

(۱۲) جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تالیف سدید الدین محمد عونی، تصحیح و اہتمام ڈاکٹر محمد معین، بخش اول - چاپ دوم - بصریہ کتابخانہ ابن سینا ۱۳۳۰ھ صفحہ ۱-۲

(۱۳) جوامع الحکایات - مترجمہ اختر شیرانی - صفحہ ۱-۲ (۱۳) جوامع الحکایات از عونی صفحہ ۵۱-۵۲

(۱۵) جوامع الحکایات مترجمہ اختر شیرانی صفحہ ۲-۳

(۱۶) جوامع الحکایات جلد اول - ترجمہ اختر شیرانی صفحہ ۱۰۲

(۱۷) جوامع الحکایات جلد اول ترجمہ شیرانی صفحہ ۵

(۱۸) جوامع الحکایات جلد اول ترجمہ شیرانی صفحہ ۱

(۱۹) جوامع الحکایات مترجمہ اختر شیرانی صفحہ ۲۰

(۲۰) شعر جوامع کے تیرہ نسخوں میں موجود ہے۔

(۲۱) شاہنامہ کا مکمل عربی ترجمہ قوام الدین فتح علی اصفہانی نے ۶۲۰-۶۲۳ھ کے درمیان مکمل کیا۔

(۲۲) - یورپ کی مختلف زبانوں میں شاہنامہ کے مکمل ترجموں میں ایک فرانسیسی تشریحی ترجمہ مول

(Moll) نے کیا ہے۔ اور اس پر عالمانہ مقدمہ بھی لکھا ہے یہ سات جلدوں میں شائع ہو چکا ہے۔

شاہنامہ کا منظوم اطالوی ترجمہ پیزی (Pizzi) نے کیا۔ انگریزی میں بھی شاہنامہ کے کئی تراجم ہو چکے

ہیں

(۲۳) سامی کم و بیش تیس کتابوں کے مصنف ہیں وہ مختلف اخبار و رسائل کے مدیر بھی رہے صباح

(۱۸۷۳ء) ترجمان شرق (۱۸۷۷ء) خاندان (۱۸۸۱ء) اور ہفتہ (۱۸۸۱ء) ان کی ادارت میں شائع

ہوئے

(۲۴) بحوالہ اختر شیرانی اور جدید اردو ادب از ڈاکٹر یونس حسنی، انجمن ترقی اردو پاکستان ۱۹۷۶ء، صفحہ

۳۲۸

(۲۵) ڈاکٹر محمد حسن کاڈرامہ ضحاک ادارہ تصنیف ڈی، ۷، ماڈل ٹاؤن دہلی سے ۱۹۸۰ء میں شائع ہوا۔

(۲۶) شہرود - از اختر شیرانی ناشر، کتاب محل کجھاری باؤلی دہلی صفحہ ۵۰۵

(۲۷) شہرود، صفحہ ۵۰۸

(۲۸) شہناز، صفحہ ۳۳۸

(۲۹) شہرود، صفحہ ۵۱۱

(۳۰) ماہنامہ بہارستان لاہور مئی ۱۹۲۶ء۔ صفحہ ۳

(۳۱) ڈرامہ ضحاک از ڈاکٹر محمد حسن، مارچ ۱۹۸۰ء، صفحہ ۹۔

(۳۲) "انتخاب"۔ لاہور جلد ۱۔ شمارہ ۲۰، نومبر ۱۹۲۵ء صفحہ ۶۳

(۳۳) اخترستان از اختر شیرانی صفحہ ۱۳۸

(۳۴) دیوان حافظ۔ سب رنگ کتاب گھر، دہلی صفحہ ۲۵

(۳۵) دیوان حافظ، سب رنگ کتاب گھر دہلی۔ صفحہ ۲۵

(۳۶) طیور آوارہ۔ از اختر شیرانی صفحہ ۲۹۷

(۳۷) دیوان حافظ صفحہ ۲۵

(۳۸) طیور آوارہ صفحہ ۲۹۷



دکتر رضا مصطفوی سبزواری
دانشکده علامه طباطبائی - تهران
مترجم: بشارت محمود میرزا

عالمی تمدن میں فارسی اور فارسی بولنے والوں کا

حصہ

ایران کی وسیع سرزمین قدیم سے ہی مشرق اور مغرب کے درمیان پل کی حیثیت رکھتی ہے اور آمد و رفت کیلئے ایک محفوظ گذرگاہ بھی ہے۔ ان آبادیوں کے افراد کے لئے جو اس کے دونوں طرف آباد ہیں اور ایک دوسرے کی طرف سفر کرتے ہیں یہی جغرافیائی محل وقوع ہی وہ سبب ہے جس کی بدولت اہل ایران کے دنیا کی دیگر اقوام کے ساتھ ہمیشہ سے روابط استوار ہیں مسافروں اور حملہ آوروں کے ساتھ یہی تعلقات اور میل جول ہی ان اقوام کے ساتھ افکار و خیالات اور فنون و ثقافت کے تبادلے کا سبب ثابت ہوئے نیز انہی مخصوص طبیعی اور محل وقوعی شرائط ہی کی بدولت اس کے معاشرے میں خاص امتیازات و خصائص رونما ہوئے اس میں وہ مصنوعات بھی تھیں جو ان تک پہنچی تھیں اور وہ بھی جو یہ ان کو فروخت کرتے تھے اور اس پر ان کی زندگی اور گذر بسر کا دار و مدار بھی تھا اس طرح انہوں نے اپنی زبان اور ثقافت کو دور دراز کے علاقوں میں پہنچایا ظاہر بات ہے کہ اس طرح کی سرزمین کی ملکیت کے ساتھ اور ایسے قدرتی حالات کے سبب اور متفاوت علاقائی واقعیت کی بدولت دلیر جنگجوؤں کا ظہور مقدر تھا تاکہ وہ اپنے وطن کے حملہ آوروں کے مقابلے میں مدافعت کے لئے کھڑے ہو جائیں اور اس کشمکش میں کبھی ان کے ممالک پر تسلط بھی حاصل کر لیں۔ اور اس طرح سے اپنی زبان اور ثقافت کو ان مفتوحہ علاقوں تک بھی وسعت دیں۔

اس ثقافتی برآمد کے لئے ایک تیسرا راستہ بھی تھا اور وہ ان اقوام کی صورت میں حاصل ہوتا تھا جو ایران پر حملہ آور ہوتی تھیں یا پھر دنیا پر اپنے حملات کے سلسل میں اس راستے سے گزرتی تھیں ان لوگوں میں منگول اور عرب داخل ہیں جنہوں نے کچھ مدت کے بعد ایرانی رنگ اور اس ملک کی ثقافت کو کچھ اس طرح اپنالیا کہ وہ ایران کی قدیم ثقافت کو نہ صرف اپنی سرزمینوں میں بلکہ ان علاقوں میں بھی جہاں وہ گئے شائع کیا واضح سی بات ہے کہ اس طرح کے قدرتی محل وقوع کے ساتھ یہ امکان بھی موجود ہے کہ اس سرزمین کے لوگ بھی اپنے ملک کے مشرق و مغرب سے تعلقات رکھ سکتے تھے اور ان رابطوں کی بدولت اپنی زبان اور ثقافت کو دور دراز کے علاقوں میں منتقل کر سکتے تھے اگر ملاحظہ کریں تو آج بھی تمام مغربی دنیا میں اتوار کے دن کو روز خورشید (Sunday) ہی پکارتے ہیں یہ سورج پرستی کا نتیجہ ہے کہ وہ ہفتے کے تمام ایام کو کسی ایک ستارے کے نام سے پکارتے ہیں۔ جن میں روز خورشید (سورج کا دن) بھی داخل ہے۔

ابو مسلم خراسانی کی بغاوت ۱۳۲ میں عباسی حکومت کی تاسیس کا سبب بنی اور وہ بنی امیہ کی بساط اقتدار لپیٹ کر بغداد میں اور ایرانی ثقافت کے قریب کے مراکز میں مقیم ہو گئے عباسیوں کا ایرانیوں کی امداد سے زمام اقتدار سنبھالنا سبب تھا کہ عباسی ایرانیوں کو طوعاً و کرہاً ضروری ترجیح دیں سہاں تک کہ اپنے معاونین کا انتخاب بھی انہی میں سے کریں۔ اس اختلاط کی وجہ سے انہوں نے لباس، رنگوں اور ذوق و عادات میں ایرانی میلانات کو قبول کیا دوسرے عباسی خلیفہ منصور نے ۱۵۳ میں ایرانی لباس پہنا اور لوگوں کو بھی اس کی ترغیب دلائی۔

تاریخ بلغمی میں ہے۔

صاحب دعویٰ ابو مسلم خراسانی نے جب بنی امیہ کو ہلاک کیا اور بنو عباس کو خلافت عطا ہوئی بنو امیہ سبز رنگ پسند کرتے تھے اور عام طور پر سبز رنگ کا لباس زیب تن کرتے تھے اور کہتے تھے کہ یہ سبز رنگ بہشت کا رنگ ہے چنانچہ ابو مسلم نے چاہا کہ بنو امیہ کی رسم کی تکرار نہ ہو چنانچہ درخواست کی کہ بادشاہ کو ایسے رنگ کا لباس انتخاب کرنا چاہیے کہ جو زیادہ پرہیز اور بارعب ہو چنانچہ حکم ہوا کہ سلطان کا لباس سیاہ رنگ کا ہوگا۔

خلفاء میں ایرانیوں کا اثر و رسوخ یہاں تک پہنچا کہ سیکریٹریوں اور اساتذہ، وزیروں اور حکومتی عہدیداروں کا انتخاب ایرانی خاندانوں میں سے ہونے لگا جن میں برمکہ، سہل کا خاندان، دہب، اور طاہر وغیرہ کے نام خاص طور پر لئے جا سکتے ہیں وزارت کا منصب ایرانیوں کے سپرد تھا اور اس کا ایک سبب ان کے لکھنے کی قابلیت اور فن کتابت سے واقفیت بھی تھا کہ جنہوں نے عربی نویسی میں بھی اہل عرب پر فوقیت حاصل کر لی تھی یہاں تک کہ بنی امیہ کے دور میں بھی عبد الحمید کاتب، سالم مولیٰ ہشام بنی عبد الملک اس کا بیٹا جبکہ اور عبد اللہ بن مقفع فارسی کے جیسے مشہور کاتب ایرانی الاصل ہی تھے۔ قابل ذکر بات یہ ہے کہ اس قابل ذکر اثر و نفوذ کے باوجود کہ جو ایرانیوں کو ثقافت، زبان، قوانین، رسم و رواج، امور حکومت اور انتظام میں حاصل تھا ایرانیوں نے اولین طور پر قواعد زبان اور فن و اصول تحریر اور عربی فن دبیری کو کتابی صورت میں مرتب کیا۔ وہ پہلا شخص جس نے اسلامی دور حکومت میں وزارت کا منصب حاصل کیا ابو سلمہ خلیل ایرانی تھا جو وزیر آل محمد کے نام سے مشہور ہے۔ اور دوسرے عباسی وزراء۔ بھی جن میں ابو ایوب موریاہنی، یعقوب بن داؤد، یحییٰ بن خالد برکی، ثابت بن یحییٰ رازی اور احمد بن یوسف تمام ایرانی تھے۔ بلاشبہ عباسیوں کی حکومت کے دور اول میں مملکت داری کے امور میں کامیابی ایرانی وزراء کی سوجھ بوجھ اور مہارت کی مرہون منت تھی جو حکومت اور مملکت کے تمام امور میں خلیفہ کے قائم مقام شمار ہوتے تھے۔

ایرانی ثقافت کو فروغ ایرانی زعماء کی بدولت عباسی دور میں حاصل ہوا۔ جب بہت ساری کتابیں عربی میں ترجمہ ہوئیں۔ اور اس طرح اس زبان کے الفاظ، اس زبان میں منتقل ہوئے عباسیوں کے مرکز خلافت کی ایران قدیم بغداد میں تبدیلی کو جس کا ایرانی نام آج بھی باقی ہے ایک طرف سے اور حکومتی امور کی ان کو تحویل جن میں وزارت، دبیری، سرداری اور سپہ سالاری کے منصب شامل تھے دوسری طرف سے اس کا سبب بنے کہ فارسی زبان اور لغت اور اس کے ساتھ ہی ایرانی ثقافت تیزی کے ساتھ عربی زبان میں سرایت کر گئی اور اس طرح سے اس زبان میں تمدن اور شہریت کے باب میں جو بہت سارے الفاظ کی کمی تھی پوری ہو گئی جاخط بصری (م ۲۵۵ ق) لکھتا ہے۔

کیا تم نہیں دیکھتے کہ مدینے والے جب شروع شروع میں ان میں ایرانی بسنے لگے تو ان کی زبان کے الفاظ استعمال میں لاتے تھے یہی وجہ ہے کہ وہ بطح کو خربزہ کہتے ہیں اور اس طرح سے اہل کوفہ کہ مسحاۃ کو بال کہتے ہیں اور اہل بصرہ جب چار راستے ایک جگہ مل جائیں تو ان کو مربع کہتے ہیں اور اہل کوفہ ان کو چہار سو کا نام دیتے ہیں اور چہار سو فارسی ہے۔ اور سوق کو (وازار) (بازار) کہتے ہیں اور وازار فارسی ہے۔ قتا کو خیار (کھیرا) کہتے ہیں اور خیار فارسی ہے۔

اس کے علاوہ کئی فارسی الفاظ ایرانیوں کے عربوں کے ساتھ میل جول کے نتیجے میں عربی زبان میں داخل ہوئے ہیں۔ الفاظ کی منتقلی کی ایک دوسری صورت بھی ہے۔ اور وہ ہیں تراجم جو ایرانیوں کے ذریعے سے فارسی سے عربی میں رونما ہوئے۔ جن میں سے اکثر کھیتی باڑی جانوروں کے علاج طب، دوا سازی، ریاضیات، نجوم، فلسفہ، منطق، تاریخ اساطیر اور بالخصوص مدینت کے بارے میں تھیں۔ اور ان تمام کتابوں میں جو اس دور میں یا تو مکمل طور پر یا پھر اپنے بعض اجزاء کی صورت میں عربی میں ترجمہ ہوئیں ان میں سے بعض نے عربی زبان و ادب پر بہت اثرات مرتب کیے۔ ان کتابوں میں طب حیوانی، کیمیا میں جاماسپ کی کتاب، آئین تیر اندازی، شہریار کا زانچہ، انوشیردان کے کارنامے گاہنامہ، رستم اور اسفندیار کی کہانی، چوگان بازی کے طریقے، ہزار افسانے، تنسر کا خط، بہرام چوبین کی کہانی کتاب زادانفرخ کی اپنے بیٹے کو نصیحت، داستان اسکندر، بختیار نامہ وغیرہ وغیرہ کے نام لئے جاسکتے ہیں۔ ایک اہم نکتہ جو قابل ذکر ہے وہ یہ کہ بہت سارے فارسی الفاظ خود ایرانیوں کے ذریعے سے عربی میں داخل ہو گئے درحقیقت عربی ادبیات اپنے پھلنے پھولنے اور عربی زبان اپنی تیز رفتار ترقی میں بڑی حد تک ایرانیوں کی مرہون منت ہے کہ جن میں عبد اللہ بن مقفع، ابن قتیبہ، طبری، بشار بن برد طہارستانی، ابو نواس ابو ازی، اور ابو العتہبیہ شامل ہیں جو ایرانی الفاظ اور افکار کے حامل گرانقیمت آثار کو عربی ادب میں سمونے کا سبب بنے ہیں۔

عربی زبان میں داخل ہونے والے فارسی الفاظ کا ذکر اس مختصر مقالے میں سمونا ممکن نہیں اہل تحقیق اس بارے میں مزید معلومات حاصل کرنے کے لئے اس مقالے میں اشارہ شدہ

تصانیف سے استفادہ کر سکتے ہیں لیکن اہم تر اور لائق توجہ بات یہ ہے کہ ایرانی مصنفین عربی کتابوں کی تدوین اور تالیف میں خود عربوں پر بھی سبقت لے گئے اور عربی ادب کی تمام اقسام جن میں تاریخ و جغرافیہ، صرف و نحو، معانی و بیان اور تنقید وغیرہ شامل ہیں میں ایسے آثار پیدا کئے کہ آج بھی عربی ادبیات میں نمایاں ترین علمی و ادبی یادگاریں شمار ہوتے ہیں اس امر میں کوئی شک نہیں ہے کہ اس راستے سے بھی بہت ساری فارسی ترکیبات الفاظ اور اصطلاحات عربی زبان کا جزو بنیں جنہوں نے اس زبان کے غنی تر ہونے اور اس کی لغوی اعتبار سے ثروت مندی میں نمایاں کردار ادا کیا اس سلسلے میں عبد الحمید بن یحییٰ، جہلہ بن سالم، علی بن عبیدۃ الہمسانی کہ جس کے ساتھ چالیس سے زیادہ کتابوں کی نسبت دی جاتی ہے کے نام لئے جا سکتے ہیں۔ سہل بن ہارون دشت میشانی، علی بن داؤد، محمد بن لیث کاتب، ابو اسحاق ابراہیم ابن العباس بن محمد صولی خراسانی متوفی ۲۴۳ھ، محمد بن عبد الملک، زیات بن آبان، ابو حنیفہ احمد بن داؤد نوری، ابن قتیبہ دینوری وغیرہ بھی اسی فہرست میں داخل ہیں

طب کی پہلی جامع کتاب فردوس الحکمت ایک ایرانی مسلمان کی تالیف ہے اس کتاب کے مولف ابو الحسن علی بن رتن طبری (مقتول بہ سال ۲۲۴ھ - ق) مختصم کا دیر تھا۔ جو طب کے چار ارکان میں سے ایک شمار ہوتا ہے۔ یہ کتاب ۱۹۲۸ میلادی میں برلن سے چھپ کر شائع ہوئی ہے۔ دوسری کتابوں میں سے جو طب اسلامی میں دائرۃ المعارف کا درجہ رکھتی ہیں اور مذکورہ بالا ارکان میں دوسرے درجے پر رکھی جاتی ہیں۔ میں کتاب الحاوی ہے جو مشہور ایرانی فلسفی اور طبیب محمد بن زکریا رازی (م ۳۱۳ ہجری قمری) کی تالیف ہے جو تیس (۳۰) جلدوں میں لکھی گئی تھی۔ اور جس کے اندر طب کی تحقیقات اور مدرکات کے بارے میں مفید معلومات موجود ہیں جن کو رازی نے تجربات کی بدولت اخذ کیا تھا اور اپنے عمل علاج میں ان کو زیر استعمال لاتا رہا تھا۔ رازی نے طب میں دوسری کتابیں بھی لکھی ہیں جن میں کتاب طب منصورہ، کتاب اشکوک، من لایحضرہ الطیب، کتاب الجدری وغیرہ قابل ذکر ہیں، علی بن عباس مجوسی اہوازی (م ۳۸۴) نے طب کے موضوع پر ایک کتاب کامل الصناعتہ کے نام سے تصنیف کی اور ابو سہل مسیحی جرجانی (م ۴۰۳) نے بھی اس فن میں

ایک کتاب المأنة فی الصناعة الطبیة لکھی اور پھر ابو علی سینا نے قانون کے نام سے کتاب تالیف کر کے اسلامی طب کو نقطہ کمال تک پہنچا دیا۔ شاہ پور بن سہل گندی شاپور (۲۵۵ھ ق) نے کتاب القرا بادیں اور ابن التلمیذ (م ۵۶۰) نے اقرا بادیں نامی کتاب علم دوا شاسی کے موضوع پر تالیف کی ان دونوں کتابوں کو بہت شہرت حاصل ہوئی اسلامی طب کے بہترین ماخذوں میں سے ایک اور کتاب (شامل) اسی جلدوں میں ہے جو ابن نفیس قرشی کی تالیف ہے کیمیاگری کے علم میں بھی ایرانیوں نے عربی زبان میں قابل قدر تالیفات دنیا کے سامنے پیش کی ہیں ابو الحاکم محمد بن عبد الملک صالحی خوارزمی نے ۴۲۵ میں کتاب عین الصنعة لکھی اور ابو دیمان بیرونی (م ۴۴۰) نے اجسام کی شناخت کے موضوع پر اپنی مشہور کتاب للماہر فی معرفتہ الجواہر تالیف کی اسی طرح عبد اللہ بن جبرئیل جو بختیشوع گندی شاپوری (م ۴۵۰) کے خاندان سے تھانے جانور شاسی کے موضوع پر (طبائع الحيوان) کے نام سے کتاب تصنیف کی مختصراً یہ کہا جاسکتا ہے کہ طب اسلامی اور عالمی طب کے علوم کی تکمیل میں فارسی زبان کا حصہ بہت تعمیری اور بنیادی نوعیت کا ہے یہاں تک کہ ان کی تالیف کردہ کتابوں میں سے بہت ساری کئی بار لاطینی زبان میں ترجمہ ہوئیں اور یورپی اقوام کے استفادے کا موضوع قرار پائیں القفطی کتاب اخبار الکما میں رقمطراز ہے۔

”گندی شاپور کے طیب اپنے علاقے کے مزاج کے مطابق علاج تجویز کرتے تھے ان کے اس طریقہ علاج کو یہاں تک شہرت حاصل ہوئی کہ ان کے بعض طریقہ علاج کو یونان اور ہندوستان کے طریقہ علاج پر ترجیح دی گئی ہے کیونکہ انہوں نے ہر گروہ کی خوبیوں کو اخذ کیا، اور اس میں جو کچھ پہلے استخراج ہو چکا ہوتا اس پر مزید اضافہ کرتے اور اس پر نئے دستور اور قوانین منطبق کرتے جو ان کے مطالب پر حاوی ہوں یہاں تک کہ انوشیروان کی بادشاہی کے ۲۰ سال میں (۵۵۰ میلادی) جندی شاپور کے طیب بادشاہ کے حکم کے مطابق جمع ہوئے اور ان کے درمیان سوال و جواب کا سلسلہ شروع ہوا جس کو کہ لکھا گیا اور اس بات کی دلیل موجود ہے۔“

طب اسلامی پر فارسی زبان کا نقش اس حد تک فروغ پذیر ہوا کہ لفظ (بیمارستان) یا اس کا مخفف (مارستان) اور جمع کی صورت میں (بیمارستانات) اسلامی ممالک میں آج بھی موجود

ہے۔

سب سے پہلے ریاضی دان اور ماہرین علم نجوم جن کا عباسی دربار سے تعلق تھا ایرانی تھے اور ریاضی دانوں اور نجوموں میں سے جو اسلامی علمی حلقوں میں بہت زیادہ اثر رکھتے ہیں اور جنہوں نے نئی نئی اختراعات و ایجادات کیں اور ان میں سے بعض کی کتابیں یورپی زبانوں میں بھی شائع ہوئیں میں ماشاء اللہ بن اثری مروی، ابو محشر بلخی ابو سحان بیرونی، ابو عبد اللہ محمد بن موسیٰ خوارزمی، خیام نیشاپوری، غیاث الدین، جمشید، خواجہ نصیر الدین طوسی، محمد بن عیسیٰ المہابانی، ابو العباس فضل بن حاتم تبریزی، محمد بن کثیر الفرغانی، عمر بن فرخان طبری، احمد بن عبد اللہ المساب المروزی کے نام گنے جاسکتے ہیں یہاں ہمارا مقصد یہ نہیں ہے کہ ہم ان تمام ایرانی علماء کے نام گنوائیں کہ جنہوں نے اسلامی تمدن اور ثقافت میں نہایت اساسی کردار ادا کیا ہے کیونکہ ان کے ناموں کے ذکر اور ان کی تحقیقات کی اہمیت اور تشریح کیلئے کئی کتابیں درکار ہیں بلکہ ہمارا مطلب یہ ہے کہ ہم اس نکتے کا اعادہ کریں اور وہ بھی فارسی زبان کے علماء کی عربی زبان میں خدمات کی حد تک جو اس دور میں علمی زبان کا درجہ رکھتی تھی۔ اور جو ان کے لئے اس زبان (عربی) میں لکھنے کا سبب بھی تھی یہاں تک کہ ایرانیوں کے ذوق، استعداد اور فن کے موضوعات کے علاوہ مختلف علمی شعبوں کی اصطلاحات اور تعبیرات بھی عربی زبان میں نفوذ حاصل کر گئیں۔ اور پھر اس راستے سے یورپی زبانوں میں بھی داخل ہو گئیں۔ چنانچہ علم الجبر کا نام (Algebre) کی صورت میں یورپی زبانوں میں داخل ہوا اور یہ نام محمد بن موسیٰ خوارزمی (م حدود ۲۳۲ھ - ق) کی کتاب جبر سے لیا گیا ہے۔ جو پندرہویں صدی تک ایک بنیادی نصابی کتاب کی حیثیت میں یورپ کے علمی مراکز میں پڑھائی جاتی رہی۔ ایسے ہی الگوریتیم کی اصطلاح ہے جس کے معنی سلسلہ اعداد کے ہیں اس طرح الگورسیموس ہے جو الخوارزمی کی اشتقاق یافتہ صورتوں میں یورپی زبانوں میں موجود ہے ایرانیوں کا اثر اسلامی ثقافت کی حکوین اور کمال عطا کرنے میں صرف مذکورہ علوم کی حد تک ہی نہیں ہے وہ اسلام کی قرون اولیٰ کے مروجہ تمام علوم میں بنیادی اثرات کے حامل تھے اور صحیح معنوں میں کہا جاسکتا ہے کہ اسلامی فلسفے کی بنیاد اسلام سے پہلے کے ایرانیوں کی اس شعبے میں پیش رفت اور ساسانی دور کی مرہون منت ہے اور یہ

بات بھی ذہن نشین رہنی چاہیے کہ مسلمانوں کے مختلف فلسفیانہ مکاتب میں توجہ کا آغاز بھی ایران اور یونان کے فلسفیانہ افکار کے عربی میں ترجمے کے بعد ہی ہوا اور اسی طرح سے فلسفیانہ اور متکلمانہ مباحث کا آغاز بھی معتزلہ، قدریہ اور جہمیہ سب ایرانی تھے کے باعث ہوا ابو زید احمد بن سہل بلخی (م ۳۲۲ھ - ق) نے حکمت سیلانی کی اشاعت کی (حکمت مشاء سے مراد ارسطو کا وہ قاعدہ ہے جس کے مطابق وہ اپنے طالب علموں کو لیکچر دینے کے دوران چلتا رہتا تھا) جبکہ محمد بن زکریا رازی (م ۳۱۳ھ - ق) نے ارسطو کی قیاسی اور سیلانی منطق سے اختلاف کیا اور یہ بھی کہ بعض نظریاتی مباحث میں وہ ایرانی حکما کے افکار کا تتبع بھی کرتا تھا ابو نصر فارابی ملقب بہ معلم ثانی (م ۳۳۹ھ - ق) نے ارسطو کی منطق پر اور افلاطون کے فلسفیانہ عقاید پر اور خود اپنے فلسفیانہ افکار کی کئی تفسیریں لکھیں جو بعد میں لاطینی میں ترجمہ ہوئیں۔ دوسرے ایرانی حکما کے آثار جن میں ابو الحسن شہید ابن حسین بلخی (م ۳۲۵ھ - ق) ابو بکر زکریا یحییٰ بن عدی المنطقی (م ۲۶۳ھ - ق) ابو سلیمان منطقی سیستانی (م پس از ۳۹۱ھ - ق) ابو حیان توحیدی شیرازی (م ۴۰۰ھ - ق) ابن مسکویہ (م ۳۵۲ھ - ق) ابو الفرج بن طیب الجاثلیق (م ۴۳۵ھ - ق) ابن ہندو (م ۴۳۰ یا ۴۲۰ھ - ق) ابو دحمان بیرونی (م ۴۴۰ھ - ق) طاہر بن زید اصفہانی (م ۴۴۰ھ - ق) حکیم عمر خیام نیشاپوری (م ۵۳۰ یا ۵۳۰ھ - ق) محمد بن عبدالکریم شہرستانی (م ۵۳۸ھ - ق) ابو علی سینا (م ۴۲۸ھ - ق) بہمنیار بن مرزبان (م ۴۵۸ھ - ق) خواجہ نصیر الدین طوسی (م ۶۴۲ھ - ق) قطب الدین شیرازی (م ۶۴۳ھ - ق) اور بہت سے دوسرے علمائے فلسفہ اسلامی فلسفیانہ افکار کی تعمیر میں بنیادی حیثیت کے حامل قرار دیے جاسکتے ہیں۔ اور ان میں سے بہت سارے بارہویں صدی میں جب ان کتابوں کا اطالوی زبان میں ترجمہ ہوا تو یورپ کی علمی درسگاہوں میں پڑھائے جاتے تھے جو یورپ کی علمی ترقی کے لئے مضبوط بنیاد اور یورپی معاشروں کے علمی عروج میں بنیادی کردار کے مالک تسلیم کیے جاتے ہیں اخوان الصفا۔ ایرانی علمای کا ایک گروہ تھا جس میں ابو احمد مہر جانی ابو سلیمان بستی اور ابو الحسن علی بن ہارون زنجانی کے جیسے لوگ شامل تھے۔ جو اپنے فلسفیانہ اور اخلاقی رسائل کو جو تعداد میں ۵۳ تھے عربی زبان میں شائع کرتے تھے۔ اور ان رسالوں کا بھی مسلمانوں میں فلسفیانہ طرز فکر اور اخلاق کے

رواج پانے میں بڑا عمل دخل ہے تمام تر علوم اور وہ علوم بھی جو مذکورہ علوم کے ساتھ کسی طرح کی مشابہت رکھتے ہیں مثلاً صرف و نحو کی کتابوں کی تدوین اور عروض اور عربی لغت سب کچھ ایرانیوں کے وسیلے سے عربی میں ظاہر ہوا ان میں سے بعض کی طرف ہم یہاں اشارہ کرتے ہیں۔ ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد فراہیدی (م ۱۷۰ یا ۱۷۵ھ - ق) جو لغت میں کتاب العین کا مصنف اور علم عروض کو وضع کرنے والا ہے سیبویہ فارسی (م ۱۸۰ تا ۱۹۴ھ - ق) نے الکتاب نامی تصنیف صرف و نحو میں تالیف کی کسائی نحوی (م ۱۷۹ یا ۱۸۹ھ - ق) نے ایک مختصر کتاب بنام مختصر فی النحو و معانی القرآن لکھی۔ ابو زکریا یحییٰ بن زیاد اسلمی دیلی معروف بہ فرا (م ۲۰۷ھ - ق) نے کتاب الحدود و متعارف کردانی۔ درستویہ فارسی نسوی نحوی (م ۳۳۷ھ - ق) شرح الفصح کا مولف ہے۔ ابو الفرج اصفہانی (م ۳۵۶ھ - ق) صاحب الاغانی کا مصنف ہے۔ ابو منصور محمد بن احمد ہروی (م ۳۷۰ھ - ق) نے لغت میں کتاب تہذیب اور تفسیر میں ایک کتاب تقریب تصنیف کی اور آخر کار ابو علی فارسی (م ۳۷۷ھ - ق) نے ایضاح و الحجۃ، ثعالبی (م ۳۷۷ھ - ق) نے یتیمۃ الدہر و فقہ اللغۃ۔ عبد القادر جرجانی (م ۴۷۱ھ - ق) نے اسرار البلاغہ لکھی اور یہ علم بیان کا موسس بھی تھا۔ جار اللہ زنجشیری (م ۵۳۸ھ - ق) نے الکشاف اور راغب اصفہانی (م ۵۶۵ھ - ق) نے مفردات، سکاکی (م ۶۲۶ھ - ق) نے مفتاح العلوم، جوہری فارابی نے (م ۳۲۰ھ - ق) صحاح، ابو عبید قاسم بن ہروی نے (م ۳۳۳ھ - ق) الامثال، ابو علی عبد الرحمن بن عیسیٰ حماد کاتب ہمدانی (م ۳۲۰ھ - ق) نے دائرۃ المعارف طیبی الفیابی، اور صاحب بن عباد (م ۳۸۵ھ - ق) نے المحیط تالیف کی۔

اس بات میں کوئی شک نہیں ہے کہ ایرانی علما اور اساتذہ کے اسماء کی تفصیل میں جنہوں نے علم و دانش کے مختلف شعبوں میں کتابیں تالیف کیں اور جو در حقیقت عربی کی وسیع اور بہت اور ادبیات کے موسس ہیں کئی دفتر درکار ہیں

عظیم مورخ ابن خلدون (م ۸۰۶ یا ۸۰۸ھ - ق) ایرانیوں کے ساتھ علوم کی نسبت قائم کرتے ہوئے رقمطراز ہے علوم پادشاہوں کے طور طریقوں میں داخل تھے اور عرب ان سے اور جس بازار میں یہ رائج تھے دور پڑے ہوئے تھے اور اس وقت شہری لوگوں سے مراد غیر

عرب لوگ تھے یعنی عجمی (ایرانی) یا پھر وہ لوگ جو ان سے قریب تر تھے اور تمدن اور دوسری کیفیتوں میں جن میں صنعتیں اور پیشے بھی داخل ہیں ایرانیوں کا تئج کرتے تھے۔ یہ لوگ دراصل ایرانیوں کے مملوک یا قربت کی بدولت زیر اثر اقوام میں سے تھے۔ کیونکہ ایرانی اپنے راج تمدن کی بدولت جو وہ ایران یا فارس کی حکومت کے قیام کے زمانے سے رکھتے تھے ان معاملات میں زیادہ ماہر اور زیادہ قادر تھے۔ جیسا کہ صنعت نوحو کا مصنف سیویہ اور اس کے بعد فارسی اور اس کے بعد زجاج قرار پایا۔ اور یہ سب نسلی اعتبار سے ایرانی ہی تھے لیکن ان کی تربیت عربی ماحول میں ہوئی تھی۔ اور انہوں نے اس زبان کو (عربی کو) عربوں کے ماحول میں سیکھا تھا اور اس کو قواعد و قوانین اور فن کی حیثیت عطا کی تاکہ آنے والے لوگ اس سے مستفید ہو سکیں ابن خلدون مزید لکھتا ہے۔

اسی طرح سے زیادہ تر علمائے حدیث کہ جنہوں نے ان کو اہل اسلام کے لئے محفوظ کیا ایرانی تھے۔ یا پھر زبان یا مہد تربیت کے اعتبار سے ایرانی ہی خیال کیے جاتے تھے۔ کیونکہ فنون کو عراق اور اس کے نزدیک کے علاقوں میں (جہاں ایرانی ثقافت راج تھی فروغ حاصل ہو چکا تھا۔ علم کلام کے تمام ماہر اور مفسرین قرآن ایرانی تھے۔ سوائے ایرانیوں کے کسی نے بھی حفاظت تدوین علوم کے لئے اقدام نہیں کیے اور اس طرح سے حضرت پیغمبر کا وہ فرمان صداقت کو پہنچ گیا جب آپ نے فرمایا کہ علم اگر آسمان پر بھی ہوتا تو فارس کا ایک گروہ اس کو وہاں سے بھی حاصل کر لیتا۔

عربی زبان میں فارسی کے توسط سے کئی الفاظ داخل ہوئے۔ یہاں تک کہ ہماری آسمانی کتاب قرآن مجید میں بھی فارسی الفاظ موجود ہیں اور ماہرین لغت نے الفاظ مثلاً ابریق جمع ابریق آبریز کا معرب ہے اور جس کے معنی تلکی دار جگ یا لونے کے ہیں۔ استبرق، تنور، بچین، سراق، سندوس، مشک، مرجان، مقالید، یاقوت وغیرہ کو اسی ردیف میں شمار کرتے ہیں۔ عربی لغت میں فارسی الفاظ کی آمیزش کافی زیادہ ہے کہ جس پر لغت پر تحقیق کرنے والوں نے کئی کتابیں لکھی ہیں۔ جن میں سے ایک کتاب المعرب من الکلام الاعمی کا نام لیا جاسکتا ہے کہ جو ابو منصور سوہوب بن احمد الہوازی نے ۵۹۳ ہجری قمری میں سات سو الفاظ کی تحقیق میں لکھی جن میں سے زیادہ ترکی اصل فارسی ہے۔ اور جو عربوں کے دور

جاہلیت میں عربی زبان میں نفوذ حاصل کر گئے تھے یہ شعر جس میں لفظ (کنک) استعمال ہوا ہے دیکھیے

یا حذب الککک لثم مشرود۔ و خشکنان و سوبق مقنود

اس شعر میں چار فارسی الفاظ استعمال ہوئے ہیں کنک فارسی لفظ کاک ہے اور اس کا آربی زبان کے ع میں تبدیل ہو گیا اور آج بھی ایران میں متداول ہے اور یہ دراصل میتھی روٹی کی ایک قسم ہے دل چسپ بات یہ ہے کہ یہی لفظ انگریزی زبان میں کیک کی صورت میں انہی مذکورہ بالا معنوں میں موجود ہے اور آج کل اس زبان کے توسط سے ہماری آج کی ایرانی بول چال میں پھر سے رائج ہو گیا ہے۔ لفظ جرمن زبان میں بھی اس صورت اور معنی کے ساتھ موجود ہے مذکورہ عربی شعر میں (مشرود) ثرید سے ہے اور یہ بھی فارسی لفظ کی متغیر صورت ہے کہ جو آج بھی انہی معنوں میں یعنی لسی یا شوربے وغیرہ میں روٹی کے چھوٹے چھوٹے ٹکڑے کر کے ڈالنا اور بطور غذا کھانا ایران میں مروج ہے خشکنان فارسی لفظ ہے اور مقنود بھی قند سے مشتق ہے۔

دوسری کتابیں جن کا موضوع عربی میں فارسی الفاظ کی اثر گزینی کی تفصیل ہے میں کتاب (الفاظ الفارسیۃ المعربۃ) ادی شیر کی تالیف ہے جو کلدانی کلیسیا کا اسقف اعظم تھا۔ یہ کتاب ۱۹۰۸ میں بیروت میں چھپی ہے مولف نے مقدمے میں ان تمام فارسی الفاظ کو جو عربی لغت کا حصہ بن چکے ہیں کا حیرت انگیز اور دلچسپ تذکرہ لکھا ہے۔ فیروز آبادی نے بھی اس قسم کے بعض الفاظ کو فرہنگ قاموس المحیط میں نقل کیا ہے شفاء تعلیل تالیف شہاب الدین احمد خضاجی کو فی قاضی عسکر مصر اس قسم کی ایک دوسری تحقیقی کتاب ہے جو گیارہویں صدی میں تالیف ہوئی اور اس میں الفاظ کے اس مجموعے کو سمویا گیا ہے جو عباسی دور حکومت میں فارسی سے عربی زبان کا جزو قرار پایا۔ احمد تیمور پاشا جو ایک مصری عالم ہیں نے بھی (الفاظ العباسیۃ) کے عنوان سے مجلہ مجمع علمی دمشق میں ۱۹۳۲ میں مضامین کا ایک مفید سلسلہ اس موضوع پر شائع کیا۔ یورپی ماہرین زبان نے بھی اس شعبے میں تحقیقات کی ہیں۔ ان میں ڈوڈی ایک ہالینڈی عالم جو تاریخ اسلام کا مولف بھی ہے نے فارسی کے عربی میں داخل ہونے والے الفاظ پر تحقیقات کی ہیں۔ اور آخر میں ایک اور مستقل کتاب جو اس خصوص

میں تصنیف کی گئی۔ اس کا نام (فارسی الفاظ کی لغت عربی زبان میں) ہے جس کو آقائی محمد علی امام شوستری نے فراہم کیا ہے۔ اور جو انجمن آثار ملی کی طرف سے ۱۳۳۷ء میں تہران سے شائع ہوئی ہے کتاب کے آخر کی فہرست کے مطابق ۱۷۱۱ الفاظ مع توضیحات ضروری کے اس کتاب میں شامل ہیں۔

آقائی مرتضیٰ مطہری عصر حاضر کے عظیم اسلام شناس ایران کی اسلام کے لئے خدمات کی بحث میں لکھتے ہیں۔

اسی طرح سے علوم ادب، فقہ، حدیث، تفسیر، کلام، فلسفہ، تصوف اسلام کی پہلی ہی صدی میں موضوع توجہ بنے اور ایرانی قوم اس باب میں بھی سرفہرست ہے۔ نیشاپور ہرات، بلخ، مرو، بخارا، سمرقند، ری، اصفہان اور عظیم ایران کے تمام بڑے شہروں میں مدرسے سرگرمی اور جوش و خروش سے جاری تھے۔ اسلام کی عظیم شخصیات میں سے کئی سو انہی شہروں کے تربیت یافتہ تھے۔ جنہوں نے دنیا کے مشرق و مغرب میں اسلام کے درخشاں تمدن کو مستحکم اور استوار کیا۔ اسلام کے عظیم فلاسفہ، متکلمین، مورخین، لغت نویس، اور عظیم شعرا جنہوں نے عربی میں شعر کہے، عالمی قدر مفسرین، سیاسی شخصیتیں اور عظیم پادشاہ، اور مسلم فاتحین عالم سب ایران سے تعلق رکھتے تھے۔ کیا، برکی، نو بختی، قشری، ساعدی، خاندان سمرقانی، خواجہ نظام الملک طوسی، خواجہ نصیر الدین طوسی، اور اسی طرح پادشاہان طاہری، سامانی، آل بویہ، غزنوی، غوری، سرداران اور دسیوں دوسرے خاندان کہ جنہوں نے اسلام کی تبلیغ میں اور اس کی ثقافت اور تمدن کی تشہیر میں بے شمار اور گرانقدر کوششیں کیں سبھی اس سرزمین سے نہیں تھے اہل سنت کے چار اماموں میں سے دو ایرانی تھے دونوں ہی کی مرزوم خراسان تھی۔ ابو حنیفہ جن کو ایک گروہ اہل کابل میں سے اور دوسرا اہل نسا میں سے کہتا ہے۔ اور دوسرے احمد بن حنبل جو مرو خراسان میں پیدا ہوئے۔ بغداد میں نشوونما ہوئی۔ شیعوں کی کتاب اربعہ کے مولف جو شیعوں کی محترم ترین کتب حدیث شمار ہوتی ہیں، ایرانی تھے۔ اور اسی طرح سے اہل سنت کی محترم ترین حدیث کی کتابوں (صحاح ستہ) کے مولفین بھی ایرانی ہیں۔

ایشیائے کوچک میں: تنگی وقت اور قلت گنجائش کے بموجب ہم فارسی اور فارسی زبان بولنے

والوں کی اسلامی ثقافت کے لئے خدمات کے تذکرے کو محدود کرتے ہوئے ہم ایشیائے کوچک حالیہ ترکی کی طرف متوجہ ہوتے ہیں۔ ایرانی تمدن اور ثقافت کا رواج اس علاقے کی تاریخ میں موجود ہے۔ اور قدامت میں ایک ہزار سال پہلے تک جا پہنچتا ہے۔ ایشیائے کوچک دو سو سال سے زیادہ ہخامنشی صوبوں کا حصہ رہا اس دور میں اس سرزمین کی تاریخ کا ذکر (دورہ باہما) کے نام سے ملتا ہے آثار قدیمہ کی تحقیقات سے بھی کچھ آثار کتبہ صورت میں اس دور سے متعلق دستیاب ہوئے ہیں اس کے علاوہ سورج پرستی کا دستور بھی ہخامنشیوں کے ذریعے سے ایشیائے کوچک میں پہنچا اور عیسائیت کے مشروع ہونے تک یہ ان لوگوں کا قومی مذہب تھا۔ کئی پرانے قوانین اور ایرانی آداب و رسوم کو ایرانی ثقافت سے ماخوذ قرار دیتے ہیں ہخامنشیوں کی فتوحات کے علاوہ ایران کے ساتھ ان کی ہمسائیگی بھی ایرانی زبان کے وہاں رائج ہونے کا سبب ٹھہری اور سفرنامے میں خسرو کا بیان بذات خود اس مسئلے میں ایک سخی شہادت کا درجہ رکھتا ہے۔ وہ لکھتا ہے شہر میں تین زبانوں عربی، پارسی اور ارمی میں گفتگو ہوتی ہے۔

لیکن روم میں ایرانی ثقافت کا واقعی رواج ۳۶۳ میں الپ ارسلان سلجوقی اور ایرانی سپاہیوں کے حملے کے ساتھ ہوا جس نے جنگ ملازگرد میں رومانوس دیوجانس قیصر دوم روم شرقی پر فتح حاصل کی۔ اور پھر آہستہ آہستہ سلجوقی سپاہیوں کے وہاں قیام کے ساتھ اس سرزمین میں ایرانی زبان و ادب اور ثقافت کو فروغ حاصل ہونا شروع ہوا روم کے حاکم دو سو سال تک ایرانی حکومت کے تابع تھے اور یہ وابستگی سلاجقہ بزرگ کی حکومت کے خاتمہ تک جاری رہی اور پھر ایک مختصر وقفے کے بعد ایلخانیوں کے ایران و روم پر حملوں کے نتیجے میں دوبارہ ایرانی ایلخانیوں کی ماتحتی میں آگئے سلجوقیوں اور ان کے دست نشاندوں کے بعد ایشیائے کوچک میں فارسی زبان وہاں کی سرکاری زبان کا درجہ اختیار کر گئی۔ گفتگو اور کتابت دونوں فارسی زبان میں ہونے لگے۔ بالخصوص عبدالدین قلج ارسلان دوم کے دور میں (۵۸۴-۵۵۱) جو اس سلسلے کا پانچواں بادشاہ تھا اگر ان قیمت آثار اس زبان میں نمودار ہوئے چھٹی صدی کے اواخر کے حوادث کے متعلق ابن بی بی لکھتا ہے۔

پانچ زبانوں میں کہ جن میں روم کے علاقے کی آبادی گفتگو کرتی تھی (غیاث الدین کبخسرو)

نے کامل دسترس حاصل کر لی تھی جب بھی ان زبانوں میں سے کسی ایک میں گفتگو کرتا تو مخاطب اجنبی آدمی یہی سمجھتا کہ وہ اصل و نسل کے اعتبار سے اس زبان کے اصحاب اور اس قوم کے افراد میں سے ہے جبکہ دوسرے سلجوقی بادشاہ فارسی ہی میں گفتگو کرتے تھے۔

نظامی گنجوی کے ممدوح بہرام شاہ (۶۲۲ھ - ق) نے ارزنجان میں ایک ثقافتی کیمپ قائم کیا اور اس کے بیٹے علاء الدین داؤد شاہ نے بھی فارسی شعر و ادب کی سرپرستی کی۔ اس کے باوجود بھی دولت سلجوقیان روم کی محدود تعداد ہی میں ہی ایرانی فضا مکمل طور پر موجود تھی۔ سلجوقی پادشاہوں کو سلطان کہا جاتا تھا اور شہزادوں اور شہروں کے والیوں کو ملک یا شاہ کے نام سے پکارتے تھے۔ البتہ یہ سب لوگ بادشاہ کے تحت اختیار ہوتے تھے۔ اور بادشاہ خود قومیہ میں سکونت رکھتے تھے۔ ان سب بادشاہوں کے طرف ایک شعر و ادب کے کیمپ کی نسبت دی جاتی ہے جناب احمد آتش اپنے ایک مقالے جس کا عنوان اناطولی میں چھٹی سے آٹھویں صدی تک کے فارسی آثار ہے میں ۳۸ کتابوں اور رسالوں کا ذکر کرتے ہیں جو اس مدت میں لکھے گئے تھے کمال الدین حبیبش تفلہسی (م ۵۵۹ یا ۵۶۰ھ - ق) فارسی زبان کا روم کے علاقے میں جامع ترین لکھنے والا شمار ہوتا ہے جو فارسی میں شعر بھی کہتا تھا اور کم از کم فارسی میں دس رسالوں اور کتابوں کا مولف ہے شہزادہ ناصر الدین برکیارق لہر تلج ارسلان دوم جو شہنوی حمد و پری زاد کا شاعر ہے اور اس کا بھائی ملک محی الدین جس کے نام سے ایک مجموعہ مجمع الرباعیات ۵۸۸ سے پہلے کے سالوں میں انقرہ کے شہر میں تالیف ہوا اور اس کا چھوٹا بھائی سلطان غیاث الدین کیخسر و اول جو خود بھی شاعر تھا۔ اور راحت الصدور راوندی اس کے نام سے تالیف کی گئی یہ سب لوگ ایشیائے کوچک میں فارسی زبان و ادب کو رواج دینے والے تھے۔ یہ راوندی جو راحت الصدور کے مصنف ہیں شعر بھی کہتے تھے اور اس طرح سے قانعی طوسی کہ جس نے سلجوقیوں کی تاریخ کے بارے میں سلجوقی نامہ لکھا تھا اور جس کے مولوی بلخی سے بھی تعلقات تھے روم میں سلجوقیوں کے دوسرے دور کے شعرا میں شمار ہوتے ہیں۔ ۶۳۰ میں کوسہ داغ کے معرکے میں مغولوں نے سلجوقیوں کو شکست دی اور ان کے زوال کی بنیاد پڑ گئی۔ اور پھر ان کے بعد حکومت و سرداری ایلخانیوں کی تحویل میں تھی اور معاملات ایرانی وزیروں کے ہاتھوں انجام پاتے تھے۔ اس کے علاوہ ایران میں

مغولوں کی تباہی و بربادی کے لئے یہ گروہ درگروہ اس خطے کی طرف رخ کرتے رہے۔ اور اس طرح سے زبان و ادب فارسی کو اس علاقے میں وسعت اور ترقی نصیب ہوئی ایشیائے کوچک میں مولوی اور ان کے شاگردوں کا جوش و خروش اور اثرات جو اس کے شعر اور فکر میں پہنچان تھے اس مختصر مقالے میں مذکور نہیں ہو سکتے۔ ہاں یہ ضرور کہا جاسکتا ہے کہ مولوی کے ظہور نے زبان و ادب فارسی اور ایرانی ثقافت کے جسم میں تازہ جان اور نئی روح پھونک دی۔ اور سلجوقیوں کی حکومت کے سقوط کے بعد بھی اس علاقے سے فارسی زبان و ادب کے مکمل خاتمے یا تباہی کے رستے میں بطور رکاوٹ موجود رہی۔ مولوی کے اشعار اپنے زور اور قوت کی بنیاد پر خانقاہوں اور گلیوں اور بازاروں میں پھیل گئے۔ مثنوی خوانوں اور فرقہ مولویہ کی طریقت اور ان کی خانقاہوں نے ایرانی ثقافت کو ایک دوسرا ہی بیجان اور حال عطا کیا۔ اور فارسی زبان و ادب کی اشاعت اور خاص ایرانی رسومات کو مقبول عوام بنانے میں پہلے سے بھی بڑھ کر خدمات اور تعاون کیا حتیٰ کہ ان ادوار میں بھی جب ترکی سرکاری زبان تسلیم کی گئی (فارسی) مقبول رہی اور مولویہ طریقت کو نہ صرف عوام میں بلکہ عثمانی سلاطین کے درمیان بھی حامی میر آگئے۔

ایشیائے کوچک میں لکھی جانے والی تمام کتابوں کا ذکر ہمارا مقصد نہیں ہے لیکن فارسی دانوں اور ان کے اس زبان میں متنوع فارسی آثار، کتابیں اور رنگارنگ مضامین اور مختلف علوم و فنون میں خدمات جو اس دور میں اس سرزمین میں رائج تھے اس حقیقت کا ثبوت ہیں کہ فارسی زبان عثمانی قلمرو میں بھی اس حد تک نشوونما کے مقام کی حامل تھی جیسا کہ ان متنوع مضامین کے تعارف سے ظاہر ہو گا یوسفی ارزنجان کا خاموش نامہ جو نظامی کی مثنوی خسرو شیرین کے وزن پر ہے سعد الدین محمود کا مجموعہ منشآت، مثنوی قنوت نامہ مثنوی معنوی مولوی کے وزن پر اور نظم و نثر میں کتاب اشراقات جو ناصر الدین سیواسی کی تصنیف ہے۔ مسامرة الجبار جو آقسرائی کی تالیف ہے۔ فن انشائیں چار کتابیں ان ناموں کے ساتھ قواعد الرسائل و فوائد الفضائل، نزہت الکتاب و تحفۃ الالباب، غنیۃ الکاتب و مینۃ الطالب و رسوم الرسائل و نجوم الفضائل حسن بن عبدالمومن خوبی امیر قسطنطنیہ کی تصنیف ہے۔ الدوامہ العلاءۃ ابن بی بی کی سلجوقیوں کی مفصل تاریخ، قسطاط العداۃ فی

قواعد السلطنتہ جو محمد بن محمود خطیب کی تصنیف ہے۔ اختیارات مظفریہ کتاب ہیئت اور نجوم کے متعلق ہے اور اس کے مصنف کا نام قطب الدین شیرازی ہے جو علامہ کے نام سے مشہور تھے۔ لطائف الحکمتہ سراج الدین ارموی سے حکمت کے موضوع پر۔ نوادر التبادر تحفۃ البہادر۔ دائرۃ المعارف بارہ مختلف فنون کے بارے میں ہے جس میں ریاضی، نجوم، جواہر، خواص، منافع، فلاحت، تدرسی، زہر اور ان کے تریاق کے متعلق معلومات درج ہیں یہ کتاب محمد بن امین الدین دنیسیری کی تصنیف ہے فلک نامہ یہ تصوف میں ایک شہنوی ہے۔ حمید انگوری کی عربی سے فارسی میں منظوم لغت سلک الجواہر کے نام سے اور اسی طرح موسیقی میں امیر بن خضر مالی قرمانی سے کزالتحف۔ ترکیب بند از دختر سالار، محمد بن غازی ملطیوی کی روضۃ العقول، نظام الدین احمد ارزنجانی کے اشعار و امیر عارض روم اور دوسرے اس دور کے اکثر شاعر اور مصنف اسی دور میں فارسی زبان اور ادب کے اسی علاقے میں مکمل رواج پر گواہ ہیں۔

فارسی زبان عثمانی دور حکومت کے بعد بھی اس علاقے میں جاری رہی۔ اور فاتح عثمانی کے زرین دور میں اور اس کے جانشین بایزید دوم اور اس کے بیٹے بایزید یعنی سلیم اول کے دور میں بھی وہی رونق اور رواج رکھتی تھی۔ مختلف شعبوں میں علم و ادب کے گرانقدر آثار فارسی زبان میں لکھے گئے یہاں تک کہ عثمانیوں اور ایران کے درمیان جنگ چالداران کے بعد تعلقات کے ختم ہو جانے پر بھی کئی اہل علم پیدا ہوئے اور فارسی زبان میں کتابیں تالیف کیں اور ان میں قابل ذکر لوگ کمال پاشا زادہ، شیخ الاسلام امیر اطوری عثمانی (م ۹۳۰ھ ق) جنہوں نے تین سو سے بھی زیادہ کتابیں اور رسالے لکھے اور اس کے علاوہ تحریروں کا ایک مجموعہ جو عثمانی سلاطین کی یادگار ہے۔ سرکاری خطوط نویسی میں فارسی زبان کے آٹھویں اور نویں صدی ہجری قمری میں رواج کی تصدیق میں موجود ہیں۔

فارسی زبان و ادب ترکی زبان و ادب میں اس درجہ تک تاثیر حاصل کر چکا تھا کہ ترکی زبان میں بھی قالب شعر، وزن، قافیہ، فارسی تشبیہات، استعارات اور کنایات بالکل اسی طرح سے ترکی زبان میں بھی استعمال ہوتے تھے۔ اور دل چسپ بات یہ ہے کہ ترک شاعروں کے درمیان بھی فارسی شعروں کو مقبولیت حاصل ہوئی اور فارسی اشعار کے مصرعے ترک

شاعروں کے کلام کا جزو بننے لگے اس طرح سے ترکی میں فارسی ملمع اشعار رائج ہوئے اور یہ آج بھی ترکی زبان میں بے شمار فارسی الفاظ اور اصطلاحات استعمال ہو رہی ہیں۔ جو فارسی زبان اور فارسی زبان بولنے والوں کی اس علاقے میں نو سو سال سے یہاں کے عوام کی زبان اور ثقافت پر اثر کی واضح دلیل ہیں۔ ترکی زبان، ادب، تاریخ، ثقافت سب کچھ میں ایرانی اثرات اس قدر پھیلے ہوئے ہیں کہ ان میں سے کسی بھی شعبے میں تحقیق فارسی زبان سیکھے بغیر ممکن نہیں۔

وسطی ایشیا کے علاقوں میں بھی فارسی دوست ایرانی حکومتوں کے باوجود ساسانیوں کی طرح سے زبان و ادب فارسی بارونق رہا اور النہر یکون اور جیحون اور خوارزم کے کچھ حصے فارسی کی قلمرو میں شامل تھے دل چسپ بات یہ ہے کہ ۳۸۹ھ ق میں جب آل افراسیاب نے ساسانیوں سے حکومت چھین لی باوجود اس کے کہ خود ترک زبان تھے جلد ہی ایرانی عادات اختیار کر لیں یہاں تک کہ اپنے نسب کو بھی افراسیاب کی نسل اور افریدون ایرانی کے اعقاب و اخلاف میں شمار کرتے تھے زبان و ادب فارسی کے فروغ میں مشغولیت اختیار کی اور نظامی عروضی لکھتا ہے۔

خاقانیوں کا ملک سلطان خضر بن ابراہیم کے دور میں بہت بارونق تھا وہ عظیم شاعر دوست تھا استاد رشیدی اور امیر عمیق اور نجیبی فرغانی اور بخارا ساغزی اور علی بانیزی اور پردرغوش اور پسر اسفرائینی اور علی سپہری اس کے حضور سے بڑے بڑے انعامات پاتے تھے امیر عمیق امیر الشعراء تھا اور اس حکومت سے مکمل مخلوط ہوتا تھا اس کے پاس مضبوط اسباب جمال و زینت تھے جیسے ترک غلام، خوبصورت کنیزیں، چابکدست گھوڑے، طلائی زینیں، قیمتی لباس، بے شمار کہے سننے میں آنے والے اور پھر بادشاہ کے نزدیک احترام مزید تھا اگرچہ رشیدی جوان تھا لیکن عالم تھا اور اس فن میں سستی زینب اس کی ممدوحہ تھی۔ خضر خان کا تمام حرم اس کے اختیار میں تھا بادشاہ کے پاس مکمل قربت تھی اور ملک الشعرائی کا مقام حاصل تھا

دوسرے بہت سارے تاریخی شواہد اور قرائن بھی یہ دکھاتے ہیں کہ اس علاقے کے سلاطین کا دربار اور ان کے جانشین مثلاً خوارزمشاہیان، آل آتسز اور گورخانیاں وغیرہ زبان و ادب

فارسی کے پر رونق مراکز میں شمار ہوتے تھے۔ اس کے علاوہ وہ خود بھی اہل ذوق اور شاعر تھے اور سب سے بڑھ کر گرانقدر شاعروں اور مصنفوں کا موجود ہونا جن میں شہاب الدین احمد بن موید طینی، نسفی سمرقندی، ظہیر الدین سمرقندی سیف افرنگی، ضیا، چندی، وصی الدین نیشاپوری، اور دقائقی مروزی شامل ہیں ان کے محدود دور حکومت میں وسطی ایشیا کی سرزمین میں فارسی زبان کی اشاعت ایک مضبوط دلیل کا درجہ رکھتی ہے قابل ذکر بات یہ ہے کہ ان تبدیلیوں کے بعد بھی جو منگولوں کے حملوں کے بعد ان علاقوں میں ظاہر ہوئیں فارسی زبان کا بازار ویسا ہی گرم اور بارونق رہا۔ ایک پہاڑ کی طرح اپنی جگہ پر مضبوطی سے قائم رہا اور اس کو حالات کی سختیوں اور شدتوں سے کوئی گزند نہیں پہنچا۔ اور ایک بین الاقوامی زبان کی حیثیت میں ایشیا کے ایک بڑے حصے پر ادبی اور سیاسی زبان کی صورت میں وسطی ایشیا سے ایشیائے کوچک تک اور بحر اسود کے کناروں سے خلیج بنگال کے ساحلوں تک پر حکمران رہی اور یہ شان چند صدیوں تک کامیابی کے ساتھ قائم بھی رکھی۔

عظیم محقق ڈاکٹر ویل دورانٹ جنہوں نے تاریخ تمدن کے نام سے قابل قدر کتاب لکھی ہے کے ایک اقتباس کے ساتھ ہم اس مضمون کو سمیٹنے کی کوشش کریں گے۔

”ابن سینا کی کتاب (شفا) کتاب (قانون) سے بھی عظیم تر ہے۔ جو ۱۸ ضخیم جلدوں میں ہے۔ جو فی الواقع ایک مکمل انسائیکلو پیڈیا ہے سائنس اور فلسفے اور علم الہیات کا جو محض ایک شخص نے تالیف کیا ہے۔ یہ کہا جاسکتا ہے کہ قرون وسطیٰ میں یہ کتاب عظیم ترین علمی شاہکار تھی اور ابن سینا قرون وسطیٰ کی عظیم ترین صاحب علم و فضل شخصیت۔ یہ کتابیں اور ارسطو کی کتب ابن رشد کی تحقیقات کا تہا ماخذ ہی ہیں دکترویل دورانٹ مزید لکھتے ہیں۔

شاہنامہ فردوسی دنیا بھر کے عظیم شاہکاروں میں عظیم تر ہے۔

اسی طرح ایک جگہ پر کہتا ہے جہاں سینگر سارجنٹ ایک عظیم امریکی مصور اور فن کار کے بقول ریسانس اطالوی کے دور کی تمام مصوری ایک ایرانی قالین کے برابر کی بھی قیمت نہیں رکھتی۔ اور آخر میں حکیم عمر خیام نیشاپوری کے بارے میں کہتا ہے ایرانی تقویم کی اصلاح میں اس کے نظریات یورپ کی آج کی تقویم جو گرگوریان سے موسوم ہے سے بھی

صحیح تر ہیں یعنی گرگوریوں کی تقویم ۲۳۲۰ سال میں ایک دن گھٹاتی ہے اور خیام کی تقویم ۳۷۷۰ دنوں میں ایک دن کا فرق پیدا کرتی ہے وہل دورانت مزید لکھتا ہے چوتھی صدی ہجری میں ری کے کتاب خانہ عمومی کی فہرست دس ضخیم جلدوں میں تیار ہوئی تھی۔ ۵۵۰ میں شہر مرو میں دس لائبریریاں تھیں کہ جن میں سے ایک میں بارہ ہزار کتابیں موجود تھیں۔

(باتشکر از مجلہ آشنا شماره ۱۳ سال سوم محروآبان ۱۳۷۲)

منابع و مأخذ:

- ۱- یشتہا، ج ۱، ص ۷، ۴ بہ بعد.
- ۲- تاریخ التمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان.
- ۳- تاریخ بلعمی از ابوعلی محمد بن محمد بلعمی بہ تصحیح ملک الشعراء بہار، از انتشارات ادارہ کل نگارش وزارت فرهنگ، سال ۱۳۴۱.
- ۴- کتاب الوزرا جہشیاری، چ مصر، ۱۹۳۸.
- ۵- وفيات الاعیان، ابن خلکان.
- ۶- منسوب بہ موریان نزدیک اہواز.
- ۷- بغداد = بغ (=خدا) + داد (=دادہ و آفریدہ) = خدا آفریدہ و خدا دادہ.
- ۸- البیان والتبیین، جاحظ.
- ۹- برای اطلاع از مترجمان عربی، رک: الفہرست و مروج الذهب مسعودی.
- ۱۰- نیز رک: الفہرست، ابن الندیم.
- ۱۱- ترجمہ عربی الحاوی حدود نیمی و از ترجمہ لاتین آن بیست و پنج

مجلد باقیست.

۱۲- الجدری، دربارہ راہ جلوگیری از آبلہ است و بارہا در اروپا ترجمہ و طبع گردیدہ است.

۱۳- اخبار الحکما القفطی، چاپ مصر، ۱۳۳۶ھ. ق/۹۳ بہ بعد.

۱۴- مجموعہ سخنرانیہای نخستین کنگرہ تحقیقات ایرانی، مقالہ آقای دکتر گرجی.

۱۵- مقدمہ ابن خلدون، ترجمہ محمد پروین گنابادی، چاپ بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب، ۲۱/۱۳۳۷ بہ بعد.

۱۶- رك: المغرب جوالیقی، چاپ تهران، ۱۳۶۶ میلادی.

۱۷- مآخذ پیشین ذیل «كعك».

۱۸- رك: مقدمہ کتاب.

۱۹- Dozy.

۲۰- رك: فرهنگ یاد شدہ.

۲۱- خدمات متقابل اسلام و ایران، ۱۳۵۳، تهران، ۹/۵.

۲۲- مآخذ پیشین / ۶۶۹.

۲۳- ظاہراً آثاری در نزدیکیهای از میر و سنگ نوشته های در کورمہ گورستانی در کنار شہر طرسوس در سواحل جنوبی ترکیہ موارد بالا را تأیید می کند.

۲۴- Golpinarli.

۲۵- رك: مولوی و مولویہ ترجمہ آقای دکتر توفیق سبحانی.

- ۲۶- سفرنامہ ناصر خسرو، چ دکتر دبیر سیاقی، انجمن آثار ملی، تهران.
- ۲۷- منازگرد نیز ضبط شدہ است.
- ۲۸- لامعی جرجانی دربارہ حملہ آلب ارسلان سلجوقی قصیدہ ای بہ مطلع زیر دارد. رك: دیوان بہ تصحیح استاد سعید نفیسی، ۱۳۱۹.
- ملك را شاهنشہ و سلطان چنین باید چنین
- گہ نہیب او بہ مصر و گہ سپاہ او بہ چین
- ۲۹- الاوامر العلاتیہ: ابن بی بی، چاپ عکسی، ۱۹۵۶، آنکارا، ۷۷-۷۹.
- نیز زبان فارسی در قلمرو عثمانی، ۱-۹.
- ۳-
- 1- A. ATES HICRI VI-VIII(XII_XIV) Asirlarda Anadolu
Farsca
eserler Turkiyat Mecmuasi Cilt VII-VIII, COZ.11,1945,
Istanbul
s. 94-135.
- ۳۱- از این مجموعہ گران قدر فقط چند برگگی، شامل فہرست و تعدادی رباعی بہ شمارہ ۳۳۹، کتابخانہ سلیمانہ استانبول باقیست.
- ۳۲- این کتاب از میان رفتہ ولی شاعر خود گفتہ کہ سلجوقنامہ اش سیصد ہزار بیت و شالم سی (۳۰) مجلد بودہ است.
- ۳۳- کوسہ داغ، محلی از نواحی ارزنجان.
- ۳۴- دنیسری بہ ضمّ نخست شہری بودہ در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی

ماردین (میان دیار بکر و مرز عراق).

۳۵- جنگ مذکور به سال ۹۲ اتفاق افتاد.

۳۶- منشآت السلاطین، ج دوم، ۱۲۷۴، استانبول.

۳۷- چهار مقاله عروضی سمرقندی به تصحیح علامه قزوینی و به کوشش

دکتر معین، ۱۳۳۱، ۷۲.۳.

۳۸- رك: سخنرانی دکتر و پیام جمز دورانت در روز یکم اردیبهشت ۱۳۲۷

ه.ش، در انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا، ترجمه دکتر مهدی فروغ.

به علاوه منابع زیر نیز مورد مراجعه و استفاده نگارنده بوده است:

۱- میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان، ترجمه هیأت مترجمان،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶.

۲- تمدن ایرانی، هیأت خاورشناسان، ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام، تهران،

۱۳۳۷.

۳- نقش ایران در فرهنگ اسلامی، علی سامی، ۱۳۶۵.

۴- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات

پاژنگ، ۱۳۶۹.

۵- فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، دکتر ذبیح الله صفا، مدرسه عالی

ادبیات و زبانهای خارجی، ۱۳۵۰ ه.ش.

۶- تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ابن سینا،

۱۳۵۱، نیز مجلد دوم.

۷- فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی، گرد آورده محمد علی امام

شوشتری، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ سال ۱۳۴۷ تهران.

فہرست مقالاتیکہ در دانش چاپ شدہ

(از شماره ۱ تا ۳۷)

دانش شماره (۱)

بخش فارسی:

۱- دو اثر غیر چاپی یعقوب چرخ، ص ۱۲، محمد نذیر رانجہا

۲- شمعہ ای از زندگی و آثار خواجہ اجمیر، ص ۴۸، دکتر محمد اختر چیمہ

۳- یک بیاض نادر خطی، ص ۶۵، دکتر امیر حسن عابدی

۴- دریچہ ای بہ شیراز قرن نوزدہم میلادی، ۸۸ دکتر شریف حسین قاسمی

بخش فارسی:

۱- برصغیر پاک و ہند میں مطالعہ سعدی، ص ۱۰۶، اختر راہی

۲- ایران میں اقبال کی روزافزون مقبولیت، ص ۱۵، ڈاکٹر عبدالشکور احسن

دانش شماره (۲)

بخش فارسی:

۱- سعدی در ادب و دانش چک، ص ۴، تیرژی بچکا، محمود عبادیان

۲- احوال و آثار فخرالشعرا یکدل چشتی، ص ۱، دکتر گوہر نوشاہی

۳- مونس العشاق، ص ۵۳، احمد منزوی

۴- تاریخ، بروایت اشکھا و خونہا، ۶۰، دکتر سید محمد اکرم «اکرام»

بخش اردو:

۱- ذخیرۃ الملوك مؤلفہ میرسید علی ہمدانی، ایک مطالعہ اور تحقیق، ص ۷۱، ڈاکٹر محمد ریاض

۲- فارسی پر قدیم اردو کے اثرات، ص ۱۰۶، ڈاکٹر محمد انصار اللہ

۳- تذکرہ حدیقہ ہندی، ص ۱۱۷، سید عارف نوشاھی

دانش شماره (۳)

بخش فارسی:

- ۱- چہار گفتار از شیخ علاء الدولہ سمنانی، ص ۱، نجیب مایل ہروی
- ۲- گامی چند با کاروان حله، ص ۷۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بخش اردو

- ۱- بنگال کی فارسی، اردو اور عربی تصانیف کی فہرست «ثلاثہ غسالہ» ص ۱۴۹، ڈاکٹر کلثوم ابوالبشر.
- ۲- فارسی شعراً کے دونایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے، آئینہ حیرت اور طور معنی، ص ۱۵۹، ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری

دانش شماره (۴)

بخش فارسی:

- ۱- میاسہ و مقدار، ص ۱، معزالدین محمد حسینی اردستانی، باہتمام بہالدین وکیلی
- ۲- یادداشتہایی برہامش فہرست مشترک پاکستان، ص ۶۹، نجیب مایل

ہروی

بخش اردو:

- ۱- کشمیر میں فارسی ادب، ایک جائزہ، ص ۱۰۳، ڈاکٹر شمس الدین احمد
- ۲- فائز دہلوی، کلیات کا تعارف اور انتخاب کلام، ۱۳۳، جمیل احمد رضوی
- ۳- فارسی زبان اور متعربین، ۱۶۵، وارث سرہندی
- ۴- غلام حسن شہید ملتانی کا فارسی کلام، ص ۱۸۱، روینہ ترین

رضا لاتبیری رام پور میں میر علی الکاتب السلطانی کی تحریریں، ص ۲۰۷.

محمد حسین شفا

دانش شماره (۷-۵)

بخش فارسی: (ویژه نامه دکتر غلام سرور)

از پنجاب به علیگر و از علیگر به سند، ص ۷-۱۱

بخش اول: سر دلبران (شرح حال و آثار دکتر غلام سرور)

۱- استاد دکتر راجه غلام سرور خان، ص ۱۵-۲۹

۲- عکس های دکتر غلام سرور، ۳۰-۳۸

۳- سیری در آثار استاد سرور، ص ۳۹-۵۷ دکتر سید علی رضا نقوی

۴- سخن در باره استاد و شاگردی، ص ۵۸-۷۲ دکتر راجه غلام سرور

۵- شمع فروزان، ۷۳-۷۴ شعر دکتر غلام سرور

بخش دوم:

۱- بخشی از قدردانی های از استاد دکتر غلام سرور، ص ۷۶-۷۳، دکتر

ساجد الله تفهیمی

۲- تاریخ زبان فارسی اثر استاد غلام سرور کتابی که برنده جایزه فرهنگی

ایران می باشد، ۸۴-۸۸، دکتر خانم طاهره صدیقی

۳- ۵ سال در خدمت فارسی، ۸۹-۹۲، نوشته دکتر مطیع الامام، ترجمه

دکتر محمد حسین تسبیحی

۴- پروفیسور دکتر غلام سرور در مقام یک استاد، ۹۳-۹۷، دکتر سید حسین

جعفر حلیم

۵- مکاتبات ادبی، ۹۸-۱۰۷، دکتر محمد حسین تسبیحی

۶- وقار سروران، ۱.۸-۱.۱۱، سید منصور علی سلیم سہروردی
 ۷- راجہ غلام سرور سے میرے دوستانہ مراسم، ص ۱۱۱-۱۲۰، ڈاکٹر احمد
 حسین قریشی قلعہ داری (۷-۵) لکھنؤ

۸- حکایات قد آن شوخ... ۱۲۱-۱۲۸، پروفیسر کلیم سہسرامی
 بخش سوم:

۱- اردو و پیوستگی ہایی آن با فارسی دری، ۱۳۰-۱۷۳، دکتر محمد
 حسین مشایخ فریدنی

۲- عشق بہ جلال و آثار کمال، ص ۱۷۴-۲۰۰، نجیب مایل ہروی

۳- ضرب الامثال مشترک زبان فارسی و پنجابی، ص ۲۰۱-۲۰۹، محمد
 سرفراز ظفر

۴- صنادید تاریخ گوئی، ص ۲۱۰-۲۹۰، ڈاکٹر محمد انصار اللہ

۵- فارسی و یدک اور اردو میں صوتی تبادل، ص ۲۹۱-۳۲۵، ڈاکٹر
 سہیل بخاری

۶- کیممیائے سعادت کا نسخہ بانکی پور

خود نوشت غزالی ہونے کے داعیے پر تحقیق و انتقاد، ص ۳۲۶، ابوسعادت
 جلیلی مقدمہ، تصحیح و تعلیقات: سید عارف نوشاھی

دانش شماره (۸) ۵-۶

بخش فارسی:

۱- مرغوب ترین موضوعات حکیم سنائی غزنوی و پیرایہ های متنوع اظہار
 آن، ۵، دکتر محمد سلیم اختر

۲- بررسی مختصر پیش رفت زبان فارسی در بنگال، ص ۳۶-۵

دکتر محمد کلیم سہرامی

۳- سنت ہا و جشن های ژاپن و مقابلہ آنها با اعیاد ایرانی، ص ۵۰، دکتر

ہاشم رجب زادہ

بخش اردو: ۲۵

۱- پیام مشرق اقبال کا فارسی دیوان، ص ۶۳، رحیم بخش شاہین

۲- آٹھویں صدی ہجری میں ایران اور ہندوستان میں ابن عربی کے افکار پر

رد عمل، ص ۱۰۴، ڈاکٹر سید وحید اشرف

بخش فارسی: دانش شمارہ (۹) ۵

بخش فارسی:

۱- بہار بیوفا، ص ۵، دکتر احمد حسینی

۲- خطاب بہ بہار، ص ۱۱، استاد خلیل اللہ خلیلی

۳- روابط دربار سند با دربار ایران در قرن دہم ہجری، ص ۱۴، سید حسام

الدین راشدی

۴- رابطہ شعر با شریعت یا شعر از نظر اسلام، ص ۲۹

دکتر سید جعفر شہیدی

۵- تأثیر برہان العاشقین سید محمد گیسو دراز در فرہنگ مردم کرمان، ص

۴۳، نصر اللہ پور جوادی

۶- ماقلاً و دل، ص ۵۰، میر عظمت اللہ بلگرامی، دکتر ظفر اقبال

۷- داستان زن دلیر، ص ۷۰، داود ملک تیموری

۸- مثنوی گنج فقر: شرح احوال سراہندہ و بررسی انتقادی آن، ص ۷۳،

دکتر ساجد اللہ تفہیمی

بخش اردو:

۱- فارسی میں مستعمل بعض الفاظ کی اصل کی حقیقت، ص ۹، ۱۰، وارث سرہندی

۲- شمس الدین التتمش کے عہد کا ایک نامور وزیر، ص ۱۵۷، ان شخیر

ڈاکٹر نذیر احمد

دانش شماره (۱۰)

بخش فارسی:

۱- صنایع البدائع، ص ۵، سیفی بخاری، بہ اہتمام نجیب مایل ہروی

۲- محاربه سلیمان حسن و سلیمان عشق، ۹۵، ویدا ناجی (فیض)

۳- تحفۃ الشعراء از صرفی کشمیری، مأخذ نویافتہ دربار عروض و قافیہ، ص

۱۰۳، دکتر اکبر حیدری کاشمیری

۴- مسائل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راہ حل آن، ص ۸، ۱، دکتر

مہرنور محمد خان

۵- همکاری بین اصطلاح سازان فارسی و اردو، ص ۱۲۰،

دکتر کلیم سہرامی

بخش اردو:

۱- سعدی اور مشائخ ہند، ص ۱۵۵، ڈاکٹر شریف حسین قاسمی

۲- تحسین کاشمیری کا فارسی کلیات، ص ۱۷۴، غلام حسن بلتستانی

۳- رسالہ نخلبندیہ کا مصنف اور مأخذ، ص ۱۸۸،

سید محمد تقی علی عابدی

۴- فارسی ہفتاد ہفتاد زبان فارسی

دانش شماره (۱۱)

بخش فارسی:

- ۱- دیباچه های دواوین امیر خسرو، ص ۲، بتصحیح دکتر محمد ریاض
- ۲- ملك خورشید و ملكه حور سرشت، ۴۳، بكوشش داؤد ملك تیموری
- ۳- نفوذ فردوسی و شاهنامه در سنده، ص ۵۶، دکتور علی محمد
- مرحوم سید حسام الدین راشدی
- ۴- چهار نظر پیرامون چهار اثر منسوب به سید علی همدانی، ص ۹۰، دکتور علی محمد
- نجیب مایل هروی
- ۵- نقد و بررسی شعر عصر قاجاریه از ظهور فتح علی شاه تا انقلاب مشروطیت، ص ۱۱۷، دکتور علوم مقدم
- ۶- میرزا محمد قلی میلی هروی، ص ۱۳۵، محمد عارف تارر

دانش شماره (۱۲)

بخش فارسی:

- ۱- مختصری از شرح حال و آثار استاد خلیلی، ص ۹، دکتور سید علی رضا نقوی
- ۲- گلزار خلیل، ص ۷۳، برگزیده اشعار استاد خلیلی
- ۳- سفیر ماتم، ص ۱۱۹، دکتور سید محمد اکرم اکرام
- ۴- بیدل شناسی (مرد ری به کتاب، فیض قدس، استاد خلیلی)، ص ۱۲۵، دکتور محمد ریاض
- ۵- سروده هادر رثای استاد خلیلی، ص ۱۵۵
- ۶- اشرفی سمرقندی: سراینده قرن ششم هجری، ص ۱۷۷، داؤد ملك تیموری

دانش شماره (۱۳)

بخش فارسی:

- ۱- کشف الحقایق نگاشته سید محمد نور بخش قاینی، ص ۶، ذمه مولیہ، ۱
- بہتمام غلام حسن
- ۲- گمنامی بنام در تاریخ شعر فارسی، ص ۲، نجیب مایل ہروی، بیف - ۲۶
- محمد رضا اظہری
- ۳- حیرت نامہ سفر، (یادداشتہایی سفیر ایران در انگلستان)، ص ۴۲،
- دکتر قمر غفار
- ۴- مرحوم استاد انصاری، خدمتگزار فرہنگ فارسی در ہند، ص ۴۶، دکتر
- محمد اسلم خان
- ۵- مطالعات فارسی در بخش فارسی دانشگاہ کراچی: رسالہ ہای دکتری،
- ص ۵، دکتر ساجد اللہ تفہیمی
- ۶- کتابشناسی فارسی سیرۃ النبی (ص) در شبہ قارہ، ص ۷۴، دکتر رحیم
- بخش شاہین
- ۷- نگاہی بہ کتاب مخزن چشت، ص ۱۰۰، دکتر محمد اختر چیمہ
- ۸- اصطلاح جام جم در شعر حافظ، ص ۱۰۹، دکتر محمد کلیم سہسرامی
- ۹- بحثی در آئین نگارش، ص ۱۱۷، دکتر علوی مقدم
- بخش اردو:
- ۱- سندھ میں فارسی شاعری عہد بہ عہد، ص ۱۳۹، لطیف اللہ
- ۲- کلیات عیشی کے مخطوطے مخزونہ کتب خانہ راجہ صاحب محمود آباد
- کا تعارف، ص ۱۶۶، ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری

۳- میرزا مظہر دہلوی کی فارسی شاعری، ص ۱۸۴، ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان
دانش شمارہ (۱۴)

بخش فارسی:

- ۱- عوارف ہندی، ص ۱، میر عشقی بلگرامی / باہتمام دکتور محمد انصار اللہ
- ۲- دو ارشاد نامہ، ص ۷۱، باہتمام داؤد ملک تیموری
- ۳- ترجمہ ہابی متون فارسی بہ زبانہایی شبہ قارہ پاکستان و ہند، ص ۸۵،
عارف نوشاہی

- ۴- بحثی دوبارہ آئین نگارش (۲) ص ۱۳۲، دکتور علوی مقدم
- ۵- آثار و افکار مولوی عبدالرحیم تمنا گورکھپوری، ص ۱۴۵، ام سلمیٰ المید

بخش اردو:

- ۱- استاد اسد ملتانی، شاعر فارسی گو، ص ۱۷۷، الیاس عشقی
- ۲- سیاحت نامہ ساعی، ص ۱۹۳، ڈاکٹر امیر حسن عابدی
- ۳- بنگال کی ایک قدیم فارسی فرہنگ: شرفنامہ، ص ۲، ڈاکٹر کلیم سہرامی
- ۴- آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی، ص ۲۱۷، سید محمد تقی
علی عابدی

دانش شمارہ (۱۵)

بخش فارسی:

- ۱- قرآن و حافظ، ص ۷-۴۲، دکتور علوی مقدم
- ۲- نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبہ قارہ «مرج البحرین» تألیف
ختمی لاہوری ہسال ۱۲۶ھ، ص ۴۵-۸، عارف نوشاہی
- ۳- سر رواج و امتیاز حافظ، ص ۸۱-۱۰۲، دکتور محمد صدیق شبلی

- ۴- ترك شیرازی از دیدگاه دانشوران ایران، ۱۰۳-۱۶۱، دکتر محمد ظفرخان
- ۵- تأثیر خواجه حافظ در هند و اندیشه علامه اقبال، ۱۲۱-۱۶۱،
دکتر محمد ریاض
- ۶- احوال و آثار عبدی قیصر شاهی: مترجم دیوان حافظ، ص ۱۶۲-۱۸۴،
دکتر وحید قریشی
- ۷- بدرالشروح: از مولانا بدرالدین: یکی از شروح برجسته دیوان حافظ،
۱۸۵-۲۱۲، دکتر ساجد الله تهیمی
- ۸- بررسی و معرفی در بحر فراسته اللفظ فی شرح دیوان خواجه حافظ از
عبدالله عبدی خویشگی قصوری، ۲۱۳-۲۴۱، دکتر مهنور محمد خان
- ۹- حافظ شیرازی بعنوان مروج اخلاق، ۲۴۲-۲۶۲، دکتر صابر آفاقی
- دانش شماره (۱۶)

بخش فارسی:

- ۱- سه رساله میر سید علی همدانی، ص ۳، بکوشش دکتر محمد ریاض
- ۲- ترجمه ای کهن از رسائل برادران روشن، ص ۳۶، نجیب مایل هروی
- ۳- تمثیل در شعر مولانا، ص ۴۸، دکتر علوی مقدم
- ۴- استاد ارجمند دکتر وحید قریشی، ص ۷۸، دکتر گوهر نوشاهی
- ۵- نسخه کهن تفسیر حسینی در موزه کراچی، ص ۹۸،
میرزا نظام الدین بیگ جام
- ۶- رباعیات فارسی غالب، ص ۱۰۳، دکتر سید وحید اشرف
- ۷- خوشنویسان ایرانی در سرزمین هند و پاکستان در قرن یازدهم هجری، ص
۱۲۵، دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)

بخش اردو: (۷۱+۸۱) نویسنده

۱- نصاب کمالیه از شاه کمال، ص ۱۷۶، محمد اکبر الدین صدیقی

۲- فارسی کی ایک نادر بیاض، ۲۱، ڈاکٹر مختارالدین احمد

فارسی قدیم و فارسی امروز

نگاهی به کلام الفیض

گذشتہ قرون و ہجرت

ارزیابی تصانیف

نویسندہ

استاد

نور محمد خان

عهد زین ادبیات فارسی در

اردو:

بابا فغانی، ۱۸۵، ڈاکٹر امام

قومی یکجہتی میں

سخن

استند

بہار

بخش فارسی

حاج ملا

پیدل دھاری، ۱۵، دکتر

حافظ شناسی در

۷۳، خانم دکتر کلثوم



دانش شماره (۱۷-۱۸)

- بخش فارسی:
- ۱- غالب کیست، ص ۹، دکتر علوی مقدم، ریاضی، علم، فلسفہ، ادب، تاریخ، جغرافیہ، ۱۸۸-۱۸۹
 - صائب تبریزی، ص ۵۳، دکتر احمد تمیم داری
 - قاضی عبدالودود محقق نامور ہند، ص ۸۱، دکتر آصفہ زمانی
 - خوشنویسان ایران در شبہ قارہ، ۸۷، دکتر محمود فاضل یزدی مطلق
 - قندپارسی و بنگال، ص ۱۰۳، دکتر کلیم سہسرامی
 - منابع اولیہ تحقیقی دربارہ حضرت میر سید علی ہمدانی، دکتر محمد ریاض
 - روزنامہ نگاری فارسی در شبہ قارہ، ۱۳۷، خانم محمودہ ہاشمی
 - مرثیہ بہ اردو، ۱۴۵، سید محمد اصغر
 - سلطان باہو (رح)، ۱۵۳، دکتر کلثوم سید
 - واژہ های اردو در آثار قدیم عربی، ۱۶۷، دکتر گوہر نوشاہی
 - عقبات ہمدانی، ۱۷۵، غلام حسن خیلو
- اردو:
- خواجہ حافظ ہمارے دیس میں، ۲۳۱، ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی
 - ✓ سندھی غزل پر حافظ شیرازی کے اثرات، ۲۵۱، خادم حسین تالپور
 - مدفن میان نور محمد کلہوڑا، ۲۸۳، غلام محمد لاکھو
 - سلسلہ نور بخشیدہ کے علمی آثار، ۳۰۱، سید حسین عارف
 - مرد و زن آئینہ یکدیگراند، ۳۱۵، خواجہ عبدالحمید عرفانی،
 - استدراک، ۳۱۷، مرج البحرین، ضیاءالدین ڈیسانی

دانش شماره (۱۹)

بخش فارسی:

- یادآوری چند نکته در حافظ شناسی، ۵/۱۹، دکتر ساجدالله تفهیمی
فارسی قدیم و فارسی امروز، ۱۹، دکتر علی اشرف صادقی
نگاهی به کلام حافظ، ۲۵، پروفیسور محمد منور
گذشته و حال زبان فارسی در تامیل نادو، ۵۹، دکتر سید وحید اشرف
ارزیابی قصاید عنصری، ۶۷، دکتر زاهده افتخار
در رثای مرحوم سعیدی، ۱۱۱، دکتر سید جعفر شهیدی
استاد سید غلام رضا سعیدی و خدمات فرهنگی و علمی او، ۱۱۲، دکتر مهر
نور محمد خان

عهد زرین ادبیات فارسی در داکا، ۱۳۱ ام سلمی

اردو:

- بابا فغانی، ۱۸۵، ڈاکٹر انعام الحق کوثر
قومی یکجہتی میں فارسی کا حصہ، ۲۴۱، ڈاکٹر آصفہ زمانی
سخن حافظ شیراز، ۲۶۱، عبدالعزیز خالد
استدراک، ۲۶۳، ڈاکٹر اختر راہی

دانش شماره (۲۰-۲۱)

بخش فارسی:

- حاج ملاهادی اسرار سبزواری، ۲۰-۲۱/۵، دکتر علوی مقدم
بیدل دہلوی، ۴۵، دکتر احمد تمیم داری
حافظ شناسی در ہنگالہ، ۷۳، خانم دکتر کلثوم ابوالبشر

استعاره در غزلی از حافظ، ۸۹، دکتر آصف نعیم

استاد اقبال شناس، ۹۹، دکتر محمد ریاض

اختلاف نظر ادبی، ۱۲۵، خانم دکتر محمودہ ہاشمی

قراہادین فیض آبادی، ۱۳۵، پرویز اذکائی

فالہایی حافظ، ۱۵۱، دکتر مہدی درخشان

کتاب خلاصہ الحیات، ۱۶۵، خانم دکتر عصمت نسرین

اردو:

انیس اور دبیر کی شاعری کا فرق، ۲۷۹، ڈاکٹر جمیل جالبی

ثابت الہ آبادی کی واقعہ گوئی، ۲۸۵، ڈاکٹر کلیم سہسرامی

فارسی کے غیر مسلم شعراً، ۳۰۹، ڈاکٹر محمد تقی علی عابدی

دانش شماره (۲۲)

بخش فارسی:

نہج البلاغہ، ۷/۲۲، دکتر جعفر شہیدی

نگاہی بہ شخصیت علی اکبر دہخدا، ۱۹، سید اختر حسین

اولین و آخرین دیدار با خواجہ عبدالحمید عرفانی، ۲۵، دکتر حکیمہ دبیران

سید محمد عبدالرشید فاضل، ۳۵، دکتر محمد ریاض

ترجمہ های متون فارسی، ۶۱، حسین عارف نقوی

البیرونی، ۱۰۵، دکتر گوہر نوشاہی

اردو:

علامہ میرعبدالجلیل واسطی کی فارسی تاریخ گوئی،

۱۶۱، سید تقی رضا بلگرامی، سید تقی رضا بلگرامی، ۶۶۶، سید تقی رضا بلگرامی، سید تقی رضا بلگرامی
تحفۃ الاحباب، ۱۸۳، غلام حسن بلتستانی، غلام حسن بلتستانی، غلام حسن بلتستانی، غلام حسن بلتستانی
مطہر اور دیوان مطہر، ۱۹۵، عبدالرزاق، عبدالرزاق، عبدالرزاق، عبدالرزاق
فیضی اور لطیفہ فیاضی، ۲۲۷، ڈاکٹر قمر غفار علیگ، ڈاکٹر قمر غفار علیگ، ڈاکٹر قمر غفار علیگ، ڈاکٹر قمر غفار علیگ
بخش انگلیسی: *Al-Tabari A. Historian, historiography in Islam.*

Al-Tabari A. Historian, historiography in Islam.

By. Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

دانش شمارہ (۲۳)

بخش فارسی: *سہم عرفا در گسترش آداب اجتماعی اسلام، ۵/۲۳، دکتر محمد کلیم*

سہرامی

مولانا عبدالرحمن خلدی، ۱۵، دکتر محمد ظفرخان

استاد غلام رضا قدسی، ۲۹، خانم نرگس قدسی

پیدائش و گسترش سلسلہ چشتی در دکن، ۳۷، محمد سلیمان صدیقی

نشاط عشق در کلام حافظ، ۶۱، دکتر نسرتین اختر ارشاد

میر انیس، ۹۵، دکتر احمد تمیم داری

در پیرامون کتاب سرتنی، ۱۲۱، دکتر قاسم صافی

نقد بر رسالہ حکم نامہ، ۱۲۷، دکتر ساجد اللہ تفہیمی

بخش اردو: *شیخ نظام الدین تہا نسری، ۲۰۱، ڈاکٹر محمد اختر چیمہ*

چشمهایش میری نگاهوں میں، ۲۳۳، سیدہ بلقیس فاطمہ
 دستنبو کا ایک منفرد قیمتی ایڈیشن، ۲۴۵، ڈاکٹر سید معین الرحمن
 فارسی میں نثر اخلاق ناصری کا مقام، ۲۵۹، سید امداد علی شاہ صفدر
 بخش انگلیسی:

The efforts of Iranian Muslims to preach Islam in Sindh

By Prof. M.H. Faridani

Review on tales from Iran.

By Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi.

A farewell

By Jalale Aal-e-Ahmad

Tales of Revolutionary Retold

by Syed Akhtar Husain

دانش شماره (۲۴-۲۵)

بخش فارسی:

تجربید و تفرید در شعر مولانا مظفر بلخی ۲۴-۲۵/۷

دکتر سید طلحہ برق رضوی

سہم نوابان داکا در ادبیات فارسی، ۲۳، خانم دکتر کلثوم ابوالبشر

طنز و مزاح در شعر خاقانی، ۳۷، دکتر خواجہ حمید یزدانی

ترجمہ های متون فارسی، ۶۳، حسین عارف نقوی

جشن نوروز در پاکستان، ۱۱۳، دکتر محمد حسین تسبیحی

بخش اردو: مطالعہ عیسیت، ۸۰/۱، مکتبہ نوریہ، لاہور، ۱۹۷۷ء
امیر خسرو دہلوی اور شیخ نظام الدین اولیا بدایونی، ۱۷۱، مکتبہ مجاہدین
پروفیسر ممتاز حسین، ۸۲/۲، مکتبہ نوریہ، لاہور، ۱۹۷۸ء
برصغیر میں فارسی تحقیق کے عناصر اربعہ، ۲۰۷، خانم ڈاکٹر آصفہ زمانی
فارسی زبان میں رامانن، ۲۲۹، رام لعل نابھوی، ۵۷/۱، مکتبہ نوریہ
✓ سندھی عشقیہ داستانیں اور فارسیگو شعراً، ۲۴۱، میر خادم حسین تالپور
بخش انگلیسی:

1- The Architectural Styles in Iran

By Dr. Haj Syed Javadi.

2- Rose or Gule Muhammadi

By Dr. Mahmooda Hashmi

(۷۶-۸۲) و (۷۶-۸۲) سلطانہ ارفعہ

دانش شمارہ (۲۶)

بخش فارسی:

آشنایی با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در گفت و گو با چند تن از

مسنولان، ۷/۲۶، دکتر قاسم صافی، ۷۶-۸۲، مکتبہ نوریہ، لاہور، ۱۹۷۷ء

کارنامہ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» در کار فہرست نویسی و

کتابشناسی ۳۷، احمد منزوی، ۶۶-۷۷، مکتبہ نوریہ، لاہور، ۱۹۷۷ء

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۵۲، احمد منزوی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و مرسسہ ملی زبانہایی نوین، ۹۶،

علی پیرنیا، در ترجمہ شاہنامہ زبان اردو، ۱۱۵، دکتر گوہر نوشاہی

- فارسی دز دورہ کمپانی ہند شرقی، ۱۰۸، داکتر سید عبداللہ، ۱۰۵، ان شخص
ترجمہ انجم حمید
مجموعہ آثار شاہ داعی شیرازی، ۱۲۸، داکتر محمد حسین تسیبی
بخش اردو:
فارسی غزل کا ارتقاء، ۱۷۵، ڈاکٹر نجیب جمال
فارسی زبان کی تدریس اور تحقیق کے مسائل، ۲۰۰، ڈاکٹر قمر غفار علیگ
بخش انگلیسی:

1- A Comparative Study of Saadi & Hafiz

By Syed Akhtar Hussain, New Delhi, India.

2- Persian Manuscripts

By Dr. Ghulam Hussain Tasbihi, Tehran.

دانش شماره (۲۷-۲۸)

بخش فارسی:

- اخلاق در شاہنامہ فارسی، ۲۷-۲۸/۵ داکتر علوی مقدم
نگاہی کوتاه بر تحقیق و تفحص محمود شیرانی، ۶۵، داکتر آصفہ زمانی
مقام زن در شاہنامہ فردوسی، ۷۵، خانم داکتر محمودہ ہاشمی
امتیاز فردوسی، ۹۹، داکتر محمد صدیق شبلی
نمونہ ای از نفوذ فردوسی در شبہ قارہ، ۱۱۳، داکتر مہر نور محمد خان
امیر خسرو مقلد نظامی، ۱۵۱، داکتر افتاب اصغر
مخزن اسرار نظامی گنجوی، ۱۷۱، داکتر محمد ظفر خان

بخش اردو

- ادبی زاویے، ۲۹۷، ڈاکٹر جمیل جالبی
خواجوسی کرمانی اور حدیث عشق، ۳۰۳، خانم ڈاکٹر آصفہ زمانی
کتاب اخلاق، ۳۱۹، ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی
فردوسی اردو - میر انیس، ۳۳۱، سید حسنین کاظمی

بخش انگلیسی:

- Shahnama and The Islamic Revolution
By Syed Haroon Rashid.
Ali Ibne Abi Talib in the Mathnawi
By Dr. Afzal Iqbal
Sultan ul - Arfeen Hazrat Bahu
By Dr. K.B. Naseem

دانش شمارہ (۲۹ - ۳۰)

بخش فارسی:

- شیوہ اصلاحات در اندیشہ بہایی، ۲۹/۳۰، ۷/۳، سید ابراہیم سید علوی
قراہا دین شیرازی، ۱۷، پرویز اذکابی
عطا اللہ خان عطا، ۳۱، داکٹر سید علی رضا نقوی
تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی، ۵۹، نجیب مایل ہروی
شمہ ای از تأثیر شاہنامہ در ادبیات فارسی، ۷۷، داکٹر محمد ریاض
دو نقش مهم در ترجمہ شاہنامہ بزبان اردو، ۱۱۵، داکٹر گوہر نوشاہی

نظری در شاهنامه فردوسی، ۱۲۹، شیخ امان الله، سید عبداللہ، ۱۹۹۰، بخش
بخش اردو:

داراشکوہ، قومی یک جہتی کا ترجمان، ۱۶۱، خانم ڈاکٹر ربیعہ خانم خاتون، اردو
فارسی اصطلاحات سازی، ایک مختصر تکنیکی جائزہ، ۱۷۵، ۱۹۷۵، نیکو، ابلیس
ڈاکٹر عطش درانی

آغا احمد علی اصفہانی، ۱۸۷، خانم ام سلمی، ڈاکٹر قمر غفار علیگی
خاور درانی فارسی گوی پیشاور، ۲۰۱، رضا ہمدانی، سید امان اللہ، ۱۹۹۰، بخش

امیر کبیر سید علی ہمدانی، ۲۱۳، سید حسین عارف نقوی، A Comparative
بخش انگلیسی: By Syed Akhtar Hussain, New Delhi, India

Tagore and Iran. By Dr. Raza Mustafavi
Translated by Syed Akhtar Hussain.

دانش شمارہ (۳۱)

بخش فارسی:

نظری با اشتراک مضامین خواجہ و خواجو، ۳۱، ۹، داکٹر عباس کی منش
رباعیات امیر خسرو، ۳۵، پروفیسور سید وحید اشرف، سید امان اللہ، ۱۹۹۰، بخش

داستان های عشقی شاهنامہ، ۳۷، داکٹر ظہور الدین احمد، سید امان اللہ، ۱۹۹۰، بخش
شاهنامہ ها در کتابخانہ گنج بخش، اسلام آباد، ۵۹، داکٹر محمد علی صوتی

نیمایوشیخ از حیث رباعی گو، ۷۱، پروفیسور سید طلحہ رضوی برق، سید امان اللہ
روابط درویش حسین والہ ہروی با امرای دولت جہانگیر و شاہجہان، ۸۱،

داستان غلام مجتبیٰ انصاری، ۷۷، سید امان اللہ، ۱۹۹۰، بخش
اقبال پرچمدار وحدت اسلامی، ۹۱، محمد شریف چوہدری، سید امان اللہ، ۱۹۹۰، بخش

- انیس شناسی در ایران، ۱.۳، دکتر محمد حسین تسبیحی، ز یاد اردلان
- بخش اردو: ریدل، حیات آرزو کلام، ۱۵۵، دکتر سید محمد علی پناهنده و کلام
- بلوچستان میں فارسی کا دینی ادب، ۱۶۹، محمد اشرف شاہین قیصرانی
- پیر سید حزب اللہ شاہ مسکین راشدی، ۱۸۱، امام راشدی
- بخش انگلیسی: Mrs. Sarojine Naido
- From Lahore to Tajkistan,
- A region of cultural integration,
- By Dr. Ahmad Hasan Dani
- دانش شماره (۳۲)
- بخش فارسی:
- نظری کوتاه بر آسیای میانه، ۱۱/۳۲، دکتر رضا شعبانی
- همسانی فکری و آرمانی موجود در آثار علامه اقبال و دکتر شریعتی، ۲۹،
- دکتر حسین رزمجو
- شاهنامه شاهکار فردوسی، ۷۳، دکتر نسرین اختر ارشاد
- تأثیر پذیری فرهنگ جامع مالی از میراث غنی فرهنگ اسلامی، ۸۹،
- آقای مهدی قلی رکنی
- شخصیت و تأثیر میر سید علی ہمدانی در تاجیکستان، ۱۰۵، آقای
- سلطانف ماهر خواجہ
- عرفانی اقبال شناس، ۱۱۱، دکتر محمد ریاض خان
- شیخ نجیب الدین رضا تبریزی و نورالہدایہ، ۱۲۳، دکتر فرحت ناز

سہم عرفای ایران در گسترش و ترویج اسلام در بلتستان، ۱۷۳، دولت رسیا
 غلام حسن خیلو
 شبیر حسن خان جوش ملیح آبادی، ۱۵۵، نجم الرشید
 بخش اردو:
 شیخ یعقوب صرفی کا دورہ ایران و وسط ایشیا، ۲۱۱، ڈاکٹر غلام رسول خان
 ڈاکٹر علی شریعتی اور اقبال کے ذہنی روابط، ۲۳۳، ڈاکٹر انوار احمد
 بخش انگلیسی:

Sayyed Ali Hamadani, by Dr. Ahmad Hasan Dani

Shah-i-Hamdan

The Ideas of Khvaju, by Maqsood Jafri

Hazrat Ali as a great Muslim Caliph,

by Syed Sibte Hasan Rizvi

دانش شماره (۳۳)

بخش فارسی:

کشمیر بعنوان ایران صغیر، ۱۱، دکتر محمد کلیم سہرامی

خدمات دانشوران و صوفیان پهلوانی شریف بہ ادبیات فارسی، ۲۱، استاد

محمد سعید احمد شمسی

نظری بہ خلاصہ المناقب، ۴۳، دکتر سیدہ اشرف ظفر

تحقیق دربارہ احوال و آثار سلطان باہو، ۶۷، دکتر سلطان الطاف علی

ارزش تاریخی شاہنامہ، ۷۹، دکتر عصمت نسرین

بخش اردو:

میرزا عبدالقادر بیدل، حیات اور کلام، ۱۵۵، ڈاکٹر سید محمد اصغر

امجد حیدر آبادی، ۱۶۷، اکبرالدین صدیقی

بخش انگلیسی:

A Persian Scholar of Bangal, Dr. Umme Salma

Towards understanding Firdausi, by Syed Akhtar Hussain

The night of Martyrdom, by Mrs. Sarojine Naido

دانش شمارہ (۳۴)

بخش فارسی:

نگرشی بر اندیشه های عرفانی حکیم سبزواری، ۹۰، دکتر حسین رزمجو

احوال و آثار و شعر ماهر القادری، ۷۷

نعت سرای فارسی گوئی، معاصر پاکستان، ۳۱، دکتر محمد ریاض

مسئلہ حیرت در کلام بیدل، ۴۳، دکتر سید احسن الظفر

رسالہ در شرح بیت امیر خسرو دہلوی از جامی، ۵۵، دکتر سید حسن عباس

پزشک شاعر، ۶۷، دکتر سید علی رضا نقوی

بخش اردو:

فارسی اصناف میں شعر کا ارتقاء، ۱۳۹، پروفیسر امداد علی شاہ

اقبال اور عرشی، ۱۵۵، اقبال شاہد

بخش انگلیسی:

Contribution of Shaykhul Mufid to the development of Shiah

Jurisprudence, Dr. Sayyed Ali Raza Naqvi

Josh Malih Abadi, by Prof. Maqsood Jafri

دانش شماره (۳۵)

بخش فارسی:

پیشینه تألیف کتابهای لغت فارسی، ۳۵، ۹، دکتر عباس کی منش

اقبال در نظر رهبر ملت ایران، ۱۹، دکتر سلطان الطاف علی

نگاهی به عشاقنامه عراقی، ۳۱، دکتر محمد اختر چیمه

میرزا نصرت قوچانی طبیب، ۴۵، پرویز اذکانی

شیوه حمد گویی فردوسی، ۵۹، دکتر انعام الحق کوثر

یکی از شعرایی گمنام فارسی، ۶۹، دکتر ظهورالدین احمد

نعت سرای نظامی گنجوی، ۷۷، دکتر خواجه حمید یزدانی

محمد بن جلال شاهی رضوی، ۹۱، سید خضر شاهی

صوفی محمد افضل فقیر، ۱۰۳، نجم الرشید

بخش اردو:

فارسی گو شعراً کا ایک نایاب تذکرہ، ۱۴۵، ڈاکٹر جمیل جالبی

میر انیس پر ایک تنقیدی نظر، ۱۶۳، آل احمد سرور

امیر خسرو بحیثیت قصہ سرا، ۱۶۹، ڈاکٹر آصفہ زمانی

بخش فارسی:

An Introduction to Khwaja Ziya Barni, by S.M. Imam uddin.

The Lady of Light, by Dr. Mahmudru Rahman.

دانش شماره (۳۶)

بخش فارسی:

دیوانهای سه گانه جامی، ۳۶، ۹، استاد اعلاخان افصح زاد

فرهنگ ضرورالمبتدی، ۳۹، دکتر کلیم سہسرامی

صوفی وارسته سچل سرمست، ۴۵، دکتر کلثوم فاطمہ سید

سرگذشت نرجس خاتون، ۵۵، دکتر محمد حسین تسبیحی

دو ارشادنامه میر سید علی ہمدانی، ۶۵، استاد غلام حسن حسنو

کتیبہ های فارسی و خانقاہ نوشاہیہ، ۸۱، دکتر عارف نوشاہی

غالب شناسی در ایران، ۹۷، دکتر سید حسن عباس

بخش اردو:

طالب علی خان عیسی کی فارسی غزل گوئی، ۱۷۱، ڈاکٹر شیمہ رضوی

ڈاکٹر ہرومل سداننگانی، ۱۸۱، پروفیسر غلام محمد لاکھو

بخش انگلیسی:

Persian Literature, by Dr. S.H. Qasemi

Promotion of Composite Culture.

Saleha Abid Hussain, by Dr. Mahmudur Rahman.

دانش شماره (۳۷)

بخش فارسی:

جامعہ در حال تحول محتاج ہنر است، ۷/۳۷، حضرت آية الله خامنه ای

ادبیات انقلاب اسلامی ایران، ۱۵، مختار علی خان پرتورویہ

زبان فارسی و اهمیت آن در شبہ قارہ، ۳۵، دکتر خانم شفقت جہان ختک

صائب و شعر زبان اردو، ۵۵، دکتور یونس جعفری
 میر سید علی ہمدانی و احمد دانش، ۶۷، ماهر خواجہ سلطان
 زبان فارسی در پاکستان، ۷۳، دکتور خانم نسرین ارشاد
 بخش اردو:

حضرت خواجہ محمد باقی باللہ اور وحدت الوجود، ۱۲۳،
 ڈاکٹر مسعود انور علی کاکوروی

محمد فرخ سیر شہید کے مقرب فارسی شعراً، ۱۳۷،
 پروفیسر محمد ابصار احمد

پروفیسر آغا صادق مرحوم، ۱۵۵، رشید نثار
 بخش انگلیسی:

The Quranic Foundations of Iqbal's Philosophy of ego,

by Brig. Ashraf Chaudhry

Rose Water a Symbol of Purity, by Dr. Mahmooda Hashmi.

بخش فارسی:

امیر خسرو بچیت نعت سر (۱۳۷)

بخش فارسی:

دانش ۳۸، ۳۹

کتابهایی کہ برای دانش دریافت شد

فارسی:

- ۱- کتاب جدید فارسی: برای کلاس ششم پنجاب ٹیکسٹ بک بورڈ لاہور، ۲۱- ای ۲، گلبرگ ۱۱۱، لاہور
 - ۲- دوبیتی های تاجیکی: مؤلف دکتر عنایت اللہ شہرانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
- عربی:

- ۱- الرسول و الشیعہ: مدرسہ چہل ستون و تأسیس الشیخ حسن السعید، مسجد جامع، تہران، ایران
- اردو:
- ۱- ایک ادارہ ایک تحریک حکیم محمد موسی امرتسری: مصنف سید محمد عبداللہ قادری، ناشر میان زبیر احمد قادری ضیائی، داتا گنج بخش اکیڈمی، صدام منزل، ہمایوں سٹریٹ گلی نمبر ۱ بلال گنج لاہور
- ۲- اذان مقتل: شعری مجموعہ مصنف ڈاکٹر ہلال نقوی محمد ٹرسٹ لندن، کراچی، سی، ۱۸۸ بلاک، ای، نارتھ ناظم آباد کراچی
- ۳- قصہ یہ تھا: (بچوں کے لیے جدید ایرانی کہانیاں)، تحریر: محمد میر کیانی، ترجمہ رضا محمد قریشی، نفیس بکڈپو، میانوالی، قیمت: ۴ روپیہ، طبع اول ۱۹۹۴/۲۷۲
- ۴- شیخ عبدالحق محدث دہلوی: ایک تذکرہ نگار کی حیثیت سے، از

دکتر سید منصور علی سهروردی شاعر کرده از مکتبه فیضان غریب نواز،
کراچی، قیمت ۲۰۰ روپیه، سال اشاعت ۱۹۹۳

۵- فرق الشیعہ: از دکتر اسد اریب، ناشر بیکن بکس، گل گشت، ملتان،
قیمت ۱۱۰ روپیه، سال اشاعت ۱۹۹۴

۶- «اوج»: نعت نمبر، گورنمنٹ شاہدرہ کالج لاہور

۷- پشاور یونیورسٹی جنرل، پشاور یونیورسٹی، پشاور

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

۱- آشنا: شماره شانزدهم سال سوم فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، خیابان
شهید بهشتی، میدان تختی، شماره ۵ بنیاد اندیشه اسلامی، طبقه
۴-۶-۹۲-۸۴۴ تهران

۲- کیهان فرهنگی: شماره پانزدهم نمره ۴ شماره پیاپی ۱۱۱ تیر ماه ۱۳۷۳،
تهران خیابان فردوسی کوچه شهید شاهچراغی، موسسه کیهان هنر کیهان
فرهنگی شماره صندوق پستی، ۱۱۳۶۵/۹۶۳۱

۳- خبرنامه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی: شماره ۲۱ بهمن ماه
۱۳۷۳ دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی خیابان آزادی، بنش
خیابان زنجان جنوبی سازمان میراث فرهنگی، تهران، ایران

۴- رشد آموزشی فارسی: سال هشتم بهار و تابستان ۱۳۷۲ شماره ۳۲ و
۳۳ نشریه گروه ادبیات فارسی دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی صندوق

پستی ۱۵۸۵۵-۳۶۳

- ۵- نامه فرهنگ: شماره دوم و سوم و چهارم شماره مسلسل ۱۲/۱۱/۱. تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۷۳ (فصلنامه تحقیقاتی در مسائل فرهنگی و اجتماعی) تهران، خیابان ولیعصر، تقاطع خیابان فاطمی ساختمان شماره یک وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبقه ششم دفتر نشریه نامه فرهنگ.
- ۶- کتاب هفته اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ شماره ۳۲، ۳۳، ۳۴ اداره کل چاپ و نشرخانه کتاب ایران، ایران، تهران خیابان ولیعصر بعد از خیابان دکتر فاطمی کوچه افتخار شماره ۳۸ کد پستی ۱۵۹۵۸ صندوق پستی ۱۵۸-۱۱۴۹۵
- ۷- کیهان اندیشه: فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳ شماره ۵۳ خیابان فردوسی، تهران ایران کد پستی ۱۱۴۴۴ صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۹۶۳۱
- ۸- فصلنامه هنر: شماره ۲۴ بهار ۱۳۷۳ تهران، خیابان حافظ، تالار وحدت، مرکز مطالعات و تحقیقات هنری
- ۹- نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دوره دوم، شماره سوم، مهر اسفند ۱۳۷۰ اردو:
- ۱- همدرد: ماهنامه جلد ۶۲ شماره ۷ جولانی تا اگست ۱۹۹۴، همدرد ڈاکخانه، نظام آباد کراچی . ۷۴۶.
- ۲- اقبال: سه ماهی جلد ۴۱ شماره ۳ جولانی تا اگست ۱۹۹۴، بزم اقبال ۲ کلب رود لاهور
- ۳- خیرالعمل: ماهنامه جلد ۱۶ شماره ۱۱ جولانی تا اگست ۱۹۹۴، ضیغم

- اسلام اکیڈمی، ۶۶ قاسم روڈ نیو سمن آباد لاہور
- ۴- صدائے آمنہ: خصوصی اشاعت زہرا (ع) نمبر بزم آمنہ کراچی پاکستان، اسلامک کلچرل اینڈ ریسرچ سنٹر عائشہ منزل ایف، بی ایریا، کراچی
- ۵- انجمن وظیفہ: ماہنامہ جلد ۲۸ شماره ۱، جون تا اگست ۱۹۹۴، انجمن وظیفہ سادات و مومنین پاکستان ۱۱ فین روڈ لاہور
- ۶- خواجگان: ماہنامہ جلد ۲۴ شماره ۴ اپریل تا اکتوبر ۱۹۹۴، ۱۰۹ کالج روڈ، جی او آر شاہراہ قائد اعظم لاہور
- ۷- شمس الاسلام: ماہنامہ جلد ۶۸ شماره ۷ جولائی تا اکتوبر ۱۹۹۴، مرکزی دفتر مجلس حزب انصار شارع جامع مسجد بگوہ بہیرہ، سرگودھا
- ۸- الامیر: ماہنامہ جلد ۵ شماره ۱۲ جون، جولائی تا اگست ۱۹۹۴، کارنر ہاؤس دوسری منزل پریڈی اسٹریٹ صدر کراچی، ۷۴۴
- ۹- معارف: ماہنامہ جلد ۱۵۴ جولائی اگست و ستمبر ۱۹۹۴، دارالمصنفین شبلی اکیڈمی اعظم گڑھ ۱، ۲۷۶
- ۱۰- جہان رضا: ماہنامہ جلد ۳ شماره ۳۴ جون ۱۹۹۴ مرکزی مجلس رضا نعمانیہ بلڈنگ اندرون ٹکسالی گیٹ لاہور پوسٹ بکس ۲۲۰۶
- ۱۱- فکر و نظر: سہ ماہی جلد ۳۱ شماره ۳ جنوری مارچ ۱۹۹۴ ادارہ تحقیقات اسلامی، بین الاقوامی یونیورسٹی، اسلام آباد
- ۱۲- نوائے ادب: ششماہی جلد ۴۳ شماره ۲ اکتوبر ۱۹۹۳ انجمن اسلام، اردو ریسرچ انسٹیٹیوٹ، ۹۳ دادا بھائی نوروجی روڈ بمبئی ۱، ۴۰۰۰۱
- ۱۳- قومی زبان: ماہنامہ جلد ۶۶ شماره ۶، جون ۱۹۹۴، انجمن ترقی اردو،

- پاکستان شعبہ تحقیق - ڈی ۱۵۹ بلاک، ۷ گلشن اقبال کراچی . . ۷۵۳
- ۱۴ - اخبار اردو: ماہنامہ جلد ۱۱ شماره ۷ جولائی ستمبر ۱۹۹۴، مقتدرہ قومی زبان، بلیو ایریا، اسلام آباد
- ۱۵ - سب رس حیدرآباد: ماہنامہ جلد ۵۶ شماره ۴/۳ مارچ تا جولائی ۱۹۹۴، ادارہ ادبیات اردو پنچہ گنہ روڈ حیدرآباد ۴۸۲ . . ۵
- ۱۶ - سب رس کراچی: ماہنامہ ۱۷ شماره ۷، جون ۱۹۹۴، ایوان اردو، ڈی/۱۴۳ بلاک بی تیموریہ کراچی . . ۷۴۷
- ۱۷ - الشریعہ گوجرانوالہ: ماہنامہ، جلد ۵، شماره ۱۲، الشریعہ اکیڈمی پوسٹ بکس نمبر ۳۳۱ گوجرانوالہ، پاکستان
- ۱۹ - منادی: پندرہ روزہ، جلد ۳، شماره ۱۳-۱۴، اگست ۱۹۹۴، اسلام آباد آئی ٹن مرکز
- ۲۰ - العارف: ماہنامہ اگست تا اکتوبر، جلد ۵، رجسٹرڈ ایل نمبر ۸۹۱۴، ۵ مسلم تاؤن مور، عقب مون مارکیٹ، لاہور
- ۲۱ - میثاق: ماہنامہ جلد ۴۳ شماره ۱، اکتوبر ۱۹۹۴، تنظیم اسلامی لاہور
- ۲۲ - شام و سحر: ماہنامہ جلد ۱۸ شماره ۱، اکتوبر ۱۹۹۴، ۱۴، اردو بازار، لاہور
- ۲۳ - درویش: ماہنامہ جلد ۶، شماره ۱، اکتوبر ۱۹۹۴

English:

- 1- Echo of Islam Monthly No 117/118 March, April 1994:
2- Mahjubah Monthly Vol.13 No. 1 Feb. 1994:

Islamic thought foundation Echo of Islam, PO Box

No.14155-3897, Thran I.R. of Iran.

3- Hamdard Islamic Quarterly Journal Vol. xvii Summer 1994:
Hamdard Foundation - Pakistan.

4- National Development And Security Quarterly Journal
Vol.11 No. 3 Febuary 1994 Serial Number 7'

Foundation for Research on National Development And Security
Rawalpindi, Pakistan.

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

- ۱- امام محمد غزالی «رح» (ایران شناسی)، دکتر حسن شادروان
- ۲- دیباچه دیوان وسط الحیوة، دکتر محمد ریاض
- ۳- پژوهشی درباره سال ولادت و وفات نظامی گنجوی، دکتر محمد ظفرخان
- ۴- مثنوی در صفت مدینه، سید حسن عباس (تهران)
- ۵- بی آرم داستان کوتاه، ترجمه از هندی ظهیر شرقی
- ۶- برخی نسخه هایی خطی نفیس و مصور از آثار، دکتر سید حسن عباس
- ۷- نظامی گنجوی در کتابخانه های هندوستان،
- ۸- پیام انسانیت و بشر دوستی در شعر حافظ، دکتر عبدالقادر جعفری
- ۹- عرفی شیرازی نجم الرشید
- ۱- صوفیانه تجرید کی ماهیت، خلیل احمد
- ۱۱- قنوج کی دو اهم علمی شخصیات، داکتر مسعود انور علوی کاکوروی
- ۱۲- خانقاه کاظمیه قلندریه کاکوروی-ایک جائزه، حافظ تقی انور علوی
- ۱۳- حافظ شیرازی ایک صوفی شاعر، داکتر مسعود انور علوی کاکوروی
- ۱۴- سنائی غزنوی فارسی نعت گوئی کی روایت کا بانی، داکتر آغا پین خان
- ۱۵- استاد خلیل خلیلی کی یاد مین، صاحبزاده حمیداللہ
- ۱۶- اقبال اور اتحاد عالم اسلام، اطهر قیوم راجہ

This unity of the two brotherly countries will ultimately further pave the way for the greater unity among the whole Islamic World, as visualised by Iqbal, who says:

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کیلئے نیل کے ساحل سے لے کر تاجک کا شجر

"May the Muslim (of the world) be united from the shore of the river Nile to the soil of Kashghar (a city in Turkistan) for the protection of Haram (Mecca)".

It was Allama Iqbal's firm belief that the salvation of all the Muslim lay in Islamic solidarity alone. He says:

ما کہ از قید وطن بیگانه ایم چون نگہ نور دو چشمیم و یکیم
از حجاز و چین و ایرانیم ما شبم یک صبح خندانیم ما
مست چشم ساقی بطحا ستیم در جهان مثل می و مینا ستیم

"We who know not the bounds of country Resemble sight,
Which is one though it be the light of two eyes,
We belong to the Hijaz and China and Iran,
Yet we are the dew of one smiling dawn,
We are all under the spell of the eye of the cup_bearer of Mecca,
We are united as wine and cup".

* * * * *

The one who has surpassed thousands of
his predecessors.
The poets had all become like a routed
army,
but this brave warrior did the work of a
hundred troopers".

With a common history of a thousand years and the deep-rooted bonds of religion, culture and common history, it can be confidently hoped that the two brotherly nations bound together by indissoluble ties, will face the future together. They have a common heritage, a common destiny. It is on the basis of common culture and religion that we stand together. These are not mere abstractions either. For not only have Iran and Pakistan no dispute, no problem between them, but what sanctifies and solidifies our ties is Iran's ungrudging support to us in the hours of our trials. "During the two wars in 1965 and 1971, Iran gave to Pakistan more material help than any other Muslim country". So says a Pakistan Government statement.

Iran is determined to continue its full-fledge support to us in future too, in case of any aggression against our country. The present Government of Iran, led by Imam Khamenei has assured that in case of any attempt aimed at further dismemberment of Pakistan, Iran would "certainly intervene militarily". With this solidarity and unity between the two brotherly nations, the forecast of Iqbal, who intensely desired that Iran should become a centre of action of politics, culture and economics of the Eastern World, may prove true. He says:

طهران ہو کر عالم مشرق کا جنیوا شاید کرہ ارض کی تقدیر بدل جائے

"If Tehran were to become the Geneva of
the Eastern World,
The destiny of this hemisphere would
perhaps change"

My thought's images dispense,
 To the Orient's indigence,
 The bright ruby that I gain,
 From your mines of Badakhshan,
 Comes the man, to free at last,
 Slaves confined in fetters fast;
 Through the windows in the wall,
 Of your prison I see all,
 Make a ring about me now;
 In my breast a fire's aglow,
 That your forebears lit one day,
 Things of water and of clay".

It is obvious that these lines could have come only from a man who loved Iran. What Iqbal has said represents the sentiments, feelings and aspirations of every Pakistani; and the feelings expressed by him in the above verses find an echo in every Pakistani's heart.

Iqbal is, likewise, admired by the Iranians. All the great scholars and poets of the present age have paid warm tributes to him for bringing into the Persian language the invaluable vestiges. The Poet Laureate Bahar eulogizes Iqbal's greatness in these words:

بیدلی گرفت اقبالی رسید بیدلان را نوبت حالی رسید
 عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت
 شاعران گشتند جیش تارومار وین مبارز کرد کار صد سوار

"If a Bedil has passed away, an Iqbal has arrived,
 And the heart broken people have a Hali to console them.
 The present age is the special period of Iqbal,

Iranian people and the persons of in that distinction in that beautiful land. To this effect, as a token of profound love and affection to the people of Iran, he says:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما	ای جوانان عجم، جان من و جان شما
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام	تا بدست آورده ام افکار پنهان شما
مهر و ماه دیدم نگاهم برتر از پروین گذشت	ریختم طرح حرم در کافرستان شما
تا ستانش تیز تر گردد فرو پیچیدمش	شعله نی آشفته بود اندر بیابان شما
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شوق	پاره لعلی که دارم از بدخشان شما
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند	دیده ام از روزن دیوار زندان شما
حلقه گرد من زیند ای پیکران آب و گل	آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

This is rendered into English by Prof. A. J. Arberry.

"Like a Tulip's flame I burn,
 In your pleasance as I turn;
 By my life, and yours, I swear
 Youth of Persia ever fair,
 I have dived, and dived again,
 Until I prevailed to find,
 Every secret of your mind,
 Sun and moon ---- I gazed on these,
 Far beyond the pleiades,
 And rebuilt a sanctuary,
 In your infidelity,
 I have twisted well the blade,
 Till its edge was sharper made,
 Pale the gleam and lustreless,
 Wasted in your wilderness.

"Like Rumi, I raised in the sanctuary the
call to prayer,
I learnt from him the secrets of the spirit;
He lived in the olden days of turmoil,
I live in the present age of disorders".

Besides the above verses, there are numerous other verses in which Iqbal has paid glowing tributes to the Master in similar terms.

If we go through his Persian poetry, it will reveal that he had studied the works of all illustrious poets of Iran, whose excellent contributions enriched his Persian poetry. His poetry is, no doubt, original, but the fact remains that he derived very considerable inspiration from the writings of the Iranian poets. In a mood of exaltation, he says:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی
برهنم زاده نی رمز آشنای روم و تبریز است

"Look at me, the like of whom you can't
find in India.
A scion of a Brahmin am I,
but imbued with the nuances of Rum and
Tabriz."

And again he says:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

"My body is a flower from the garden of
Kashmir,
My heart is from the sacred Hijaz and my
voice is from Shiraz:"

Iqbal was not a mere poet, he was also a philosopher, and often spent his precious time in studying the works of the Iranian philosophers. As a result of this, his heart was overfilled with the love of Persian language the

"My Master, Rumi, the philosopher of pure descent,
Revealed to me the hidden secret of life and death".

Both *Asrar_i_Khudi* and *Rumuz_i_Bikhudi* are composed in the metre, and modelled on the style, of Maulana Rumi's wellknown *Masnawi*. In the prologue to *Asrar_i_Khudi*, Iqbal relates how Maulana Rumi appeared in a vision and bade him arise and sing. As a frontis-piece to the compined edition of *Asrar_i_Khudi* and *Rumuz_i_Bikhudi*, he put the following lines from the *Divan_i_Shams_i_Tabriz*:

دی شیخ با چراغِ همی گشت گرد شهر کز دام و دد ملولم و انسانم آرزوست
زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود جسته ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

"Yesterday the Master with a lantern was roaming about the city,

Saying, I am tired of the devils and the beasts.

I desire a man. My heart is weary of these weak_spirited companions.

I desire the lion of God and Rostam, son of Zal.

They said, "He is not to be found; we have sought him long".

He said, "That which is not to be found is what I desire".

Iqbal, who was always conscious of the momentous nature of his mission for his times, sincerely appreciated the peace and solace that Rumi brought to the afflicted World of his times seven hundred years ago. While acknowledging the great debt he owed to the Master, he compares the unrest and turmoil of the present day to the travail through which humanity was passing in Rumi's times:

چو رومی در حرم دادم اذان من ازو آموختم اسرار جان من
بدور فتنه عصر کهن، او بدور فتنه عصر روان من

speaks of Rumi, he does it with a rare intensity of emotion and profound sense of love and dedication. There is no other instance in the literary history of the world of a poet paying homage to another poet in such feelings of esteem and devotion as Iqbal has paid to Maulana Rumi. Some poets have expressed their admiration for other poets in glowing terms as Dante for example did for Virgil, but in the case of Rumi, Iqbal actually assumes the role of a pupil and disciple, and expressed his devotion to the master in terms bordering on adoration. And he goes on repeating these sentiments with such ardour and fervour that a reader will be justified in regarding Iqbal as an apt disciple of Rumi. Nothing can give a better idea of Iqbal's attachment to Rumi than his own verses and we quote some of these below.

Referring to the guidance of the Master with feelings of devotion, Iqbal says in his *Bal_i_Jibril* in Urdu:

ہم خوگر محسوس ہیں ساحل کے خریدار ایک بجز پُر آشوب پُر اسرار ہے رومیؒ
تو بھی ہے اسی قافلہ شوق میں اقبال جس قافلہ شوق کا سالار ہے رومیؒ

"We are used to phenomenal world and so long for the Coast,

Rumi is an ocean full of storms and mysteries,

Iqbal you are also in this Carvan is verily Rumi."

He again refers to Rumi in his "*Asrar_i_Khudi*":

پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوہ ہا تعمیر کرد

"The Pir of Rum turned earth into Elixir,

From the particles of my dust he raised heavenly vision".

It was Maulana Rumi who revealed to our poet the secret of life and death. He says:

مرشد رومی حکیم پاک زاد سر مرگ و زندگی بر ماگشاد

"The Western sage, the German poet,
A votary of Persian manners,
He was born and nurtured in a garden,
I sprang but from arid soil"

As we all know, Iqbal wrote poetry in Urdu in his earlier life, but when he felt that Urdu language was unable to convey his refined and deep thoughts, he switched over to Persian language. Thereafter he made Persian language as a mean of communicating his message to the people of the Sub-continent and the people of the other Islamic countries of the world. Regarding this, he himself says in his "Asrar_i_Khudi":

گرچه ہندی در عذوبت شکر است طرز گفتاری «دری» شیرین تر است
فکر من از جلوہ اش مسحور گشت خامہ من شاخ نخل طور گشت
«پارسی» از رفعت اندیشہ ام در خورد با فطرت اندیشہ ام

"Although the language of Hind is sweet
as sugar,
Yet sweeter is the fashion of Persian
speech,
My mind was enchanted by its loveliness,
My pen became as a twig of the Burning
Bush.
Because of the loftiness of my thoughts,
Persian alone is suitable to them.

Iqbal's poetry reveals immense love and reverence for the great mystic poet Maulana Jalal_ud_Din Rumi whom he fondly and persistently describes as his spiritual guide. A study of Iqbal's works reveals that this devotion grew with the years. Nearly all his Persian works open with a reference to Maulana Rumi, whose quotations form an index to the contents of these books. One of his most important works, namely, "Javid Nama", which depicts the poet's imaginary journey through the Heavens, presents Rumi as the constant guide of the poet in his quest of the Unseen. Whenever Iqbal

BY PROF. DR. K.B. NASIM,
EX. CHAIRMAN,
DEPARTMENT OF PERSIAN,
UNIVERSITY OF PESHAWAR.

ALLAMA IQBAL AND IRAN

Iqbal always had a strange fascination for Iran. He always thought that its philosophical minded and well-mannered people, equipped with proper modern education were destined to play a leading role in the affairs of the world. He had a natural love and affection for Iran, and desired passionately to visit that country, but unfortunately he could not see that land of "Roses and Nightingales" At the time of his journey to Afghanistan at the end of October, and in early November, 1933, he wanted to undertake the journey to Iran via Herat, but he could not go further from Qandahar. In spite of the fact that he did not visit Iran, he had the full knowledge of the changes which were taking place there in the fields of literature, culture and politics. He acquired Persian modern books, magazines and journals through Muhammad Akbar Munir from Iran. On his part, he sent his own books, particularly "Payam_i_Mashriq" and "Zubur_i_Ajam" to Late Professor Said_i_Nafisi of Iran. In his "Introduction to the Development of Metaphysics in Persia", he has expressed his feelings of appreciation for his philosophical minded people. He says that "The most remarkable features of the character of the Persian people is their love of Metaphysical speculation, yet the enquirer who approaches the extant literature of Persia expecting to find any comprehensive systems of thought, like those of Kapila or Kant, will have to turn back disappointed, though deeply impressed by the wonderful intellectual subtlety displayed therein." Similarly, in the Introduction to his "Payam_i_Mashriq", whereas he pays homage to the genius of Goethe (A.D. 1749-A.D. 1832), he expresses his admiration for the decent manners of the Iranians in these lines:

پیر مغرب شاعر المانوی آن قتیل شیوہ های پهلوی

او چمن زادی چمن پرورده نی من دمیدم از زمین مرده نی

REFERENCES AND NOTES

1. G.M.D. Sufi Kashir, Lahore, 1949, p. 85.
2. Muhammad Riaz Dr., Asar-o-Ahwal Mir Sayyid Ali Hamadani, Islamabad, 1986, p.8.
3. Sayyid Ali Hamadani, Khulasatul Manaqib, folio 3a
4. Riaz, "Asar.....", op.cit., p.12.
5. Ibid. p. 13.
6. Ibid.
7. Abbas Iqbal, Tarikh-i-Moghol, p.263.
8. Khulasatul Manaqib, Burg 76a
9. Zakhiratul Muluk, p.1
10. Al-Quran, 8; 64.
11. Zakhiratul Muluk, p. 23.
12. Ibid.
13. Ibid.
14. Ibid.
15. Ibid.
16. Al-Qur'an, 67:43
17. Ibid. 16:90.
18. Zakhiratul Muluk, p. 60.
19. Al-Quran, 39:35.
20. Ibid., 102:3
21. Ibid., 34:14
22. Ibid., 24:22
23. Ibid., 146:7
24. Zakhiratul Muluk (ed.) Niaz Ali, Amritsar, 1321 A. H.
25. Ibid. (ed) Bahawal Press, Lahore.
26. Ibid., (Urdu Tr.) Ghulam Qadir, Lahore, 1334 A.H.
27. Ibid., (Urdu Tr.) Maulana Sadr al-Din Rifai, Rawalpindi, 1408 A.H.
28. ibid., (Persian Edition) Mahmud Anwari, Tabriz, 1405 A.H.
29. Agha Husain Hamadani, The Life and Works of Sayyid Ali Hamadani, Islamabad, 1985, p. 46.
30. Mohibbul Hasan, Kashmir Under the Sultans, Calcutta, 1959, p. 50.

Zakhiratul Muluk has been translated into four languages i.e. Latin, French, Turkish, and Urdu. Ch. Niaz Ali has published it from Amritsar in 1321 A.H.(24) and then its next edition was published from Bahawal Press, Lahore.(25) Its Urdu translation has been done by Maulvi Ghulam Qadir from Lahore, published in 1334 A.H.(26) and then by Maulana Sadr al-Din from Rawalpindi in 1987 with proper annotation.(27) Its critical Persian edition was published from Tabriz by Mahmud Anwari, keeping in view its various manuscripts.(28) Its manuscripts are also available in various libraries i.e. Bodlien Library, London, Central Library, Tehran, Punjab University Library, British Museum, Asiatic Society of Bengal, Calcutta, Cambridge University library and Princeton University.(29)

To sum up, Zakhiratul Muluk is considered one of the rare pieces of Central Asian works, being a complete code of religious, moral and political rules, whose study reflects the high calibre and intellectual insight of its author in Islamic knowledge.

The book was included in the curricula and taught in Madrassas of Khatlan organised by the Sayyid himself and also in Kashmir during the Rule of Sultans which resulted in Islamisation of the society(30)It can be useful today for those in our society who are interested to make their moral perfect and lead virtuous life in accordance with the Holy Quran, and Sunnah of the Holy Prophet (PBUH). Anyhow the book is a great asset in the domain of Islamic literature and is helpful for guidance to the students particularly of Islamic theology and political science.

* * * * *

"For they have been guided (in this life) to the Purest of speeches, they have been guided to the path of Him who is worthy of (all) praise".(22)

Highlighting the importance, the Sayyid considered the patience as the base of gratitude which a momin adopts in troublesome times.

Lastly, tenth chapter : "در مذمت تکبر و غضب و حقیقت آن"

explains condemnation of conceit and anger. The chapter starts with Ayat.

"Those who behave ----- from then. (23)

In this chapter, the Sayyid like Akhlaq-e-Nasiri , adopts the method of discussion as balanced and liberal condemning both uncontrollable anger and mean humility also enumerates the causes of pride as follows :

Family, beauty, bravery, richness, family enlargement, high scholarship and deep worship.

In the last three chapters, the Sayyid teaches the Muslim rulers to act upon patience and forgiveness, so that the masses may benefit from such character of the rulers. The Sayyid is mostly influenced, here by All-Ghazzali's Ihya Ulum al-Din.

After this review of Zakhiratul Muluk we find it to be the best book on Islamic ethics which can be compared with Akhlaq-i-Nasiri of Khawaja Nasir al-Din- Tusi (A.H.672-4), Akhlaq-e-Jalali of Allama Jalal al - Din Shirazi (A.H.984) and Akhlaq-i-Mohsini of Mulla Husain Wa'iz Kashifi (A.H.914).

The Sayyid is also influenced by Imam Ghazali's book : Ihya-i-Uloom al-Din besides his basic sources namely the Holy Qur'an and the Hadith. The poetic language used by him is mostly borrowed from Sana'i (d.535), Nizami (d.610), Attar (d. 618) , Rumi (d. 672), Sa'di (d.691) and Hafiz. (d. 792).

deals with spiritual kingdom explaining the relationship of soul and Body. He mentions the place of Man as viceregent of Allah in this Universe and quotes this Ayat:

"He it is that has made You inheritors in the earth if then, and so reject (God) their rejections (works) Against themselves : their rejection undoing.(19)	But adds to the adium For the unbelievers In the sight of their Lord Their rejection but adds To (their own)
--	--

Chapter seventh:

" در بیان امر معروف و نهی منکر و فضائل و شرائط و آداب آن "

explains the execution of the lawful and abstinence from the unlawful quoting this Ayat:

"Ye who believe fear God as He should be feared and die not except in a state of Islam.(20)

He throws light also on Nizam-i-Ihtisab and defines its articles.

Chapter eight

deals with gatitude and contentment. He quotes the Holy Qur'an:

" And He giveth you of all that you ask for but if ye count the favours of Allah never will ye be able to number, them. Verily, man is given up to injustice and ingratitude. " (21)

In the light of above Ayat, the Sayyid explains the significance and various kinds of gratitude. He mostly refers to poetic expressions of Sana'i, Rumi and Sa'di about thanks giving

Chapter ninth:

tells us about patience under visitations and in this respect Holy Quran guides us:

explains the ethical views in this manner: "Please know that Almighty Allah has created the human beings on account of two reasons: first is the appearance, i.e. Surat-i-Batin. The appearance is styled creation (Khalq) and the nature (Sirat) is known as Khulq (Character) and both of these have two facets of virtue and vice. (15) **در حقوق والدین و زوج و زوجه اولاد و** Chapter fourth **هیبید و اقارب و صدقہ**-----

educates us about the rights and duties and neighbours as mentioned in the teachings of the Holy Prophet (PBUH). He tells us that in the eyes of researchers the real love is that one which is reflected through piety and quotes this Ayat. **اخلاء**-----

یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین

"Friends on that Day will be foes,
one To another, - except The Righteous." (16)

در احکام سلطنت و ولایت و امارت و حقوق رعایا شرائط حکومت و

Chapter fifth: **خطره عہدہ آن و وجوب عدل و احسان**
relates to the injunctions of government kingdom, sovereignty, the rights of the people, the stipulations of governance, the dangers involved in the obligations and the necessity of justice and benevolence. The Sayyid starts this

ان اللہ یأمر بالعدل والاحسان و ایبای ذی القربی و ینہی عن الفحشاء

chapter with the Ayat: **والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون**
-- "Allah commands justice, the doing of good, and liberality to kith and kin and He forbids all shameful deeds, injustice and rebellion. He instructs you that you may receive admonition." (17)

On this Ayat, the Sayyid comments: Allah the Almighty desires His bondsmen to **desist** from the path of injustice and cruelty and asks them to follow the path of kindness, justic and benevolence. He also orders them to desist from the evil ways of life, particularly he advises the kings and rulers who are entrusted with these duties and who have to look after the rights of the people ".(18) The foregoing explanation shows that the Sayyid has enumerated three injunctions of good government, i.e., Kindliness, justice and benevolence. Chapter six: **در شرح سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی**-----

The Sayyid refers to the world of Shaykh Daud Ta'i defining 'faith'; that it is a power which purifies hearts from sins as well as darkness and enlightens it love leading to Nur-i-Marefat.(12) In fact the Sayyid mostly cites the Quranic verses and Ahadith of the Holy Prophet followed by their Persian translation when he interprets "Faith".

Chapter second:- در ادای حقوق عبودیت
narrates the performance of Huquq-i-Ubudiyyat, i.e. Man's duties of worship, discussing the importance of Zakat, Namaz, and Ruza in the light of Hadith and Holy Quran.(13) He gives references mostly from Imam Ghazzali's Kitab Ihya-i-Uloom al Din while mentioning Wujub-o-Farziat Namaz. The Sayyid starts this chapter saying:

" افضل همه نمازست که آن ستون دین است و ترک آن ویرانی دین
است چنانکه لفظ نبوی بدان ناطق است که الصلوة عمادالدین فمن اقامها
فقد اقوام الدین و من ترکها فقد هدم الدین"

The Sayyid discusses in "-----" detail in this chapter and he seems to be influenced mostly by kitab Ihya-e-Uloom of Imam Ghazzali.

Chapter third:

" در مکارم اخلاق و حسن خلق و وجوب تمسک حاکم و بادشاه بسیرت
خلفاء راشدین"

throws light on Makarim-o-Mahasin-i-Akhlaq or moral virtues. Its title is the beauties of character and nobility of conduct, the presence of balance of mind in the rulers and kings in the light of the character of the Rightly Guided Caliphs who were leaders and guides of Muslim kings and the rulers of the people.(14) In this chapter the Sayyid

from sins and lead their lives according to the Sunnah of the Holy Prophet (PBUH). Hence with the grace of Almighty Allah it is precisely written which discusses the rules of a good government as enunciated in the Islamic teachings.

Zakhiratul Muluk consists of ten chapters which are briefly described as follow:

Chapter first: در شرائط و احكام ايمان و لوازم كمال آن كه سبب

نجات بنده است: "از عذاب بدی و وسیلت وصول او بدولت و نعیم سرمدی"

deals with components of Faith, its conditions and its perfection which are the basic tools for a "Momin" to get rid of severe punishment and obtain peace in the next world. According to him, one has to believe in Allah, His Angels, His Prophets, His Holy Books, death and the Day of Judgment. Besides, one should follow the five organs of Islam such as Tauhid, Namaz, Ruza, Haj and Zakat. In the beginning, he quotes this verse of the Holy Quran :

"Believe, therefore, in Allah

And His Apostle; and

In the Light which we Have sent down. And Allah

Is well acquainted

with all that ye do :(10)

After that he cites the well-known Hadith-i-Jibra'il regarding 'faith' that once Jabrail came to the Holy Prophet in the presence of a body of his companions revealing to believe in Allah, Angels, Holy Prophets, Holy Books, Tauhid Risalat, Namaz, Ruza, Zakat, Haj, Ihsan and signs of Qiyamt.(11)

Thus the Sayyid has set six noble rules for "Haqiqat-i-Iman" in the light of above cited Hadith which are belief in (i)Allah (ii)Angles (iii) The Holy Books (iv) The Holy Prophets (v) Day of Judgement (vi) five organs of Haqiqat-i-Islam i.e. Shahadat, Tauhid, Risalat, Namaz, Ruza, Zakat and Haj.

Explanation shows that the Sayyid has enumerated three injunctions of good government, i.e., Kindness, justice and benevolence. Chapter six: در شرح سلطنت مشرق و احوال خلافت اسلامی

Khulasatul Manaqib, there are references to the several places visited by him such as, Muzdaqan, Balkh, Badakshan, Khata, Syria, Baghdad, Rum, Mavaraunnahr (Transoxnia), Kashmir, Tibet, Ceylon and China.(8) During these travels through the Muslim world, he was profited by meeting eminent sufis and, as mentioned by Amin Ahmed Razi in Haft Iqleem, he met 1400 sufis and ulama. After extensive tours of the Muslim world the Sayyid stayed at Khatlan and wrote more than hundred books in Arabic and Persian, Zakhiratul Mulluk being one of them. to quote the Sayyid from Zakhiratul Muluk:

مدتی بود که جمعی از ملوک و حکام اهل اسلام و اماجد و اشراف نوع انام که در استصلاح اهل دین اهتمام می نمودند و آئینه دل از غبار انجاس اوناس می زدودند کثرالله تعالی فی الدنیا امثالهم و حسن فی العقبی مالهم و منالهم بسبب عقیده محبت و رابطه مودت که باین ضعیف داشتند ازین فقیر هر وقت التماس تذکره مفید می کردند و باعث عزم و رای بر ازان معنی متردد می بود و هر نوع از حوادث عواصف و مصارف مانع آن می گشت تا درین مدت بموجب التماس عزیززی این عزم متجدد گشت و بمقتضاء آن التماس این مختصر تحریر افتاد مشتمل بر لوازم قواعد سلطنت صوری و معنوی مبنی بر ذکر احکام حکومت و ولایت و تحصیل سعادت دنیوی و اخروی

In this paragraph, the Sayyid explains the reasons about writing this book that for some time he was being requested by different Muslim rulers, nobles, and seekers after truth to write a book on Islamic system of government for their guidance, because they were anxious to know about the 'Din' and its teachings, so that they could purify their hearts

Dr. Agha Hussain Hamadani

**ZAKHIRATUL MULUK:
A MYSTICO PHILOSOPICAL
WORK OF
SAYYID ALI HAMADANI**

ZAKHIRATUL MULUK is the best work in persian on political ethics and rules of a good government written by Sayyid Ali Hamadani. Before dealing with this mystic work it is pertinent to narrate briefly about the author and circumstances then prevailing in Central Asia, wherein the sayyid entered upon to write Zakhiratul Muluk.

Sayyid Ali Hamadani was born on 12th Rajab, 714. A.H. at Hamadan.(1) His father, Sayyid Shahab al-Din, was the governor of Hamadan.(2) Sayyid ala al-Daulah Semnani,(3) Ali's uncle, became the caretaker for his early education who properly tutored and inculcated the religious teachings in the personality of his nephew. At the age of twelve, Sayyid Ali Hamadani was sent to Shaykh Ali Dusti Semnani (d.734)(4), Shaykh Mahmud Muzdaqani Razi.(5) (d.766) , and Shaykh Muhammad b. Muhammad Ezkani Asfarayeni (6)(d.779) respectively for acquiring Islamic theology under their guidance. Hence he achieved perfection and initiated him into Sufism. At that time, political conditions in Iran had undergone a change and anarchy prevailed after the death of Naushirwan El-Khani in 756 A.H.(7) Thus the Sayyid went to Khatlan finding a suitable place for his mission and preached Islamic knowledge there for twenty years. Gradually , his influence in society increased. When Taimur came to power he noticed the political influence of the Sayyid and took steps to degrade him. Forced by the political atmosphere, Sayyid Ali left Khotlan and started touring the Muslim world to preach Islamic teachings. In

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204



DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SUMMER & AUTUMN, 1994
(SL. NO. 38-39)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.